

کلام مسیحی

توماس میشل

حسین توفیقی



دین شناسی - ۲

کتاب حاضر خلاصه ای از اعتقادات مسیحیان را به زبان ساده بیان می کند. نویسنده کتاب یک کشیش مسیحی معاصر و از راهبان فرهیختهٔ ژِزوئیت است که زبان عربی وفرهنگ اسلامی را آموخته، سالها میان مسلمانان زیسته و این نوشته را برای خوانندگان مسلمان پدید آورده است.

هدف از تقدیم این ترجمه فارسی به هم میهنان عزیز بالا بردن سطح آگاهی جامعه اسلامی در باب مسیحیت است. افسوس که اطلاع ما از این ((همسایه دیوار به دیوار)) اسلام بسیار ناچیز است و هنوز هم ((از ظن خود یار مسیحیان می شویم)) و مثلاً گمان می کنیم که آنان نیز معتقدند حضرت عیسی مسیح علیه السلام کتابی داشته است!



قم ـ مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

ISBN: 964 - 5800 - 68 - 2 شابک: ۲-۶۸-۵۸۰۰-۹۶۴

کلام مسیحی

توماس میشل

حسین توفیقی

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

میشل، توماس
کلام مسیحی/ توماسل میشل، ترجمه حسین توفیقی . ـ قم :
مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ، ۱۳۷۷ .
۱۷۶ ص.
عنوان اصلی: مدخل الی العقیدة المسیحیة
۱. مسیحیت ـ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها . ۲. مسیحیت ـ تاریخ. ۳. کتاب مقدس . الف . توفیقی ، حسین، ۱۳۳۰ ـ ، مترجم. ب . مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان. ج . عنوان
BR ۱۴۵/ م ۹ ک ۸ ۱۳۷۷ ۲۸۰

نام کتاب: کلام مسیحی
مؤلف: توماس میشل
مترجم: حسین توفیقی
طراح: الزهراء
ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب
چاپ: اعتماد، قم
تاریخ انتشار: ۱۳۷۷
نوبت چاپ: اول
تعداد: ۳۰۰۰

فهرست

۱. کتاب مقدس، وحی و الهام

۲. اعتقادات اساسی در ایمان مسیحی

۳. جامعه مسیحی و تحول آن

۴. درآمدی برالهیات و فلسفه و عرفان

سخنی از مترجم فارسی

کتاب حاضر خلاصه‌ای از اعتقادات مسیحیان را به زبان ساده بیان می‌کند. نویسنده کتاب یک کشیش مسیحی معاصر و از راهبان فرهیختهٔ ژزوئیت است. وی زبان عربی و فرهنگ اسلامی را آموخته، سالها میان مسلمانان زیسته و این نوشته را برای خوانندگان مسلمان پدید آورده است.

مؤلف مدعی است که نمی‌خواهد از مسیحیت تبلیغ کند، ولی پذیرفتن این مدعا از این روحانی مسیحی دشوار می‌نماید و در واقع چنین نوشته‌ای یک تبلیغ حساب شده برای مسیحیت به شمار می‌رود. روشن است که با توجه به این موضوع می‌توان تا اندازه زیادی از تأثیر تبلیغی این اثر در امان بود. پاورقیهای کوتاه مترجم فارسی در برخی از صفحات نیز به همین منظور افزوده شده است.

هدف از تقدیم این ترجمه فارسی به هم‌میهنان عزیز بالا بردن سطح آگاهی جامعه اسلامی در باب مسیحیت است. افسوس که اطلاع ما از این «همسایه دیوار به دیوار» اسلام بسیار ناچیز است و هنوز هم «از ظن خود یار مسیحیان می‌شویم» و مثلاً گمان می‌کنیم که آنان نیز معتقدند حضرت عیسی مسیح علیه السلام کتابی داشته است!

در ملاقاتی که با نویسنده کتاب داشتم، از او درباره متن انگلیسی آن پرسیدم. وی پاسخ داد: «متن انگلیسی کتاب هنوز به چاپ نرسیده است، ولی ترجمه عربی، ترکی، اردو، فرانسوی و مالایی آن یافت می‌شود.» بدین علت، ترجمه فارسی از روی ترجمه عربی کتاب صورت گرفت.

با تذکر این نکته که فضای مسیحی این نوشته در سراسر ترجمه حفظ شده و همه تاریخهای کتاب میلادی است، خامه را در کف نویسنده می‌گذارم و خواننده گرامی را به خدای مهربان می‌سپارم.

حسین توفیقی

قم ۱۳۷۷/۷/۱

مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی

دوست دارم از حجة الاسلام حسین توفیقی برای برگردان فارسی این اثر که درآمدی بر «کلام مسیحی» است، تشکر کنم. امیدوارم این کتاب برای درک عمیق‌تر مسیحیت، برادران و خواهران مسلمانم را مددکار افتد.

لازم است که دوستی و احترام متقابلی میان مسلمانان و مسیحیان وجود داشته باشد؛ زیرا هر دو گروه جویای آنند که خدای واحدی را بپرستند و در هر امری اراده او را محقق سازند.

بسیار خوشحال خواهم بود که این کتاب مسلمانان و مسیحیان دیگر را الهام بخشد تا آنان نیز با نوشتن کتابهایی با روح مودّت، اعتقادات خویش را برای یکدیگر بیان کنند و از این رهگذر به سپاس و ستایش خدایی بپردازند که همهٔ ما را آفرید و بازگشت همهٔ ما به سوی اوست.

توماس میشل
۱۴ سپتامبر ۱۹۹۸

مقدمه مترجم عربی

از قدیم گفته‌اند: «انسان همواره با مجهولات خود دشمنی می‌ورزد.» بر اساس این سخن، همزیستی مسالمت‌آمیز و دوستی با دیگران بدون شناخت آنان ممکن نیست. امروزه جوامع بشری بیش از هر زمان دیگر، پیوسته در ارتباط و تماس متقابل به سر می‌برند؛ از این رو، شناخت، انس و محبت متقابل از شرطهای لازم و حیاتی برای شکوفایی و دوام جوامع به شمار می‌رود. هرگاه اعضای جوامع هر یک به کنجی بخزند و به یکدیگر بی‌اعتنایی کنند، جهل و کوته نظری بر آنها غالب می‌شود و در نتیجه، تعصب، دلتنگی و نفرت به سراغ آن جوامع می‌آید و سرانجام آنها را می‌فرساید و متلاشی می‌کند.

این دیدگاه دانایان همه ادیان و مذاهب، به‌ویژه عالمان دو دین توحیدی بزرگ اسلام و مسیحیت را در دهه‌های اخیر بر انگیخت تا ملاقاتها و گفتگوهای متعددی با یکدیگر داشته باشند. روشن است که اسلام و مسیحیت برای ما فرزندان جهان عرب بسیار اهمیت دارد: مسیحی باید برادر مسلمان و رفیق زندگی خود را بشناسد؛ مسلمان نیز از آشنایی با اعتقادات برادر مسیحی هموطن خود گزیری ندارد.

هنگامی که در دانشگاههای لبنان و غرب به تحصیل الهیات مشغول بودم، برخی از علمای اسلام برای تدریس رشته «اسلام شناسی» دعوت شده بودند. خاطره این درسها و اینکه چگونه در آن ایام، زمینه مناسبی برای شناخت غنیٰ و عمق ایمانِ احترام برانگیز برادران موحد من فراهم شده بود، هنوز هم ذهنم را نوازش می‌دهد. جای خوشوقتی است که اکنون طرف مسیحی این تجربه را تکرار می‌کند و دروسی را به خواننده گرامی تقدیم می‌دارد که یکی از دانشمندان الهیات مسیحی، در سال ۱۹۸۶ به دعوت دانشکده علوم معقول و منقول (كلية الشريعة الإسلامية) در

آنکارای ترکیه القا کرده و هدف وی از این کار، مساعدت دانشجویان مسلمان برای شناخت دین مسیحی از منابع آن بوده است. وی همان درسها را در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ به ترتیب در ازمیر و قونیه تکرار کرده است.

حقا که این اقدام مبارک نشانه روح احیاگر تازه‌ای است که امروزه به فیض و لطف الهی بر همگان دمیده و ما باید از باب شکر به آن پاسخ مثبت بدهیم و وجود آن را مغتنم بشماریم: إِذَا هَبَّتْ رِيَاحُكَ فَاغْتَنِمْهَا.

در این دروس، یک راهب ژزوئیت غربی و متخصص در «اسلام‌شناسی» عقیده مسیحی خویش را به شیوه‌ای کاملاً بی‌طرفانه برای دانشجویان مسلمان خود مطرح می‌کند. وی به گونه‌ای سخن می‌گوید که از اصطلاحات شدیداً تخصصی این فن به دور، و به فهم فرهیختگان مسلمان نزدیک باشد. از امتیازات مباحث یاد شده این است که با آنکه در اصل به هدف خدمت به مسلمانان تهیه شده، مسیحیان نیز خلاصه‌ای از اعتقادات خود را با شیوه‌ای مناسب در آن می‌یابند. تلاش ما بر آن بود که در برگردان این کتاب از انگلیسی، هدف و مقصود مؤلف را مد نظر داشته، تنها در موارد لازم تعلیقات مختصری بر آن بیفزاییم.

بسیار امیدواریم که با نزدیک شدن افکار به یکدیگر از طریق این مباحث، دلها نیز با یکدیگر انس و الفت یابند.

وَ ٱللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ وَرَاءِ ٱلْقَصْدِ.

پیشگفتار

هدف ازنگارش کتاب

به راستی چه شده است که یک کشیش مسیحی به منظور بیان عقائد مسیحیت برای مسلمانان قلم به دست می‌گیرد؟

اجازه بدهید قبل از هر چیز، برخی از انگیزه‌هایی را که ممکن است برای این کار تصور شود از ذهنتان بیرون کنم. نخست اینکه من نمی‌خواهم کسی را «هدایت نمایم» و در صدد نیستم نظر کسی را برای قبول مسیحیت مساعد سازم. دیگر اینکه تصمیم ندارم در مناظره‌ای برای اثبات مسیحیت و نفی اسلام پای بگذارم یا اینکه بگویم مسیحیت از اسلام شایسته‌تر یا بهتر است. بلکه این کتاب در درجه اول برای دانشجویان مسلمان رشته «تاریخ ادیان» یا «مقایسهٔ ادیان» فراهم شده و از آنجا که من یک مسیحی مؤمن هستم، امیدوارم با «نگرشی از درون»، شیوه دریافت دینی مسیحیان را به خوانندگان گرامی عرضه کنم.

اکنون که این کتاب با این انگیزه و هدف نگارش یافته، طبیعی است که مطالب مورد توجه آن با نوشته‌های جدلی مسیحیان در طول تاریخ فرق داشته باشد. از این رو، برخی از مسائل محوری مناظرات مسلمانان و مسیحیان در این نوشته سهمی اندک یافته است. علت این امر آن است که مسائل یاد شده در کانون ایمان مسیحی قرار ندارد. از سوی دیگر، نسبت به بسیاری از سؤالاتی که مسلمانان مستقیماً برای من مطرح کرده‌اند، یا در کتب و مجلات آمده است، اهتمام وافر خواهم داشت.

مسلمانان در مورد تحقیقات ونوشته‌های مستشرقان در باب اسلام، اعتراضهای متعدد و واردی دارند. آنان احساس می‌کنند که دانشمندان مذکور تصویر نادرستی را از ایمان و زندگی دینی مسلمانان ترسیم می‌نمایند. حقیقت آن است که مستشرقان در

بیشتر موارد، از روی قصد اسلام را به شکل نادرست ومخدوش ارائه نمی‌دهند؛ بلکه آنان گرفتار مسائل مورد توجه و اهتمامات مخصوص خود و پایبند پیش‌فرضهای خویشند و هنگام بحث و بررسی پیرامون اسلام، آنها را بر اسلام تحمیل می‌کنند. نتیجه این امر آن است که هر قدر هم نیتها خالص باشد، یک مسلمان هنگام مطالعه آن نوشته‌ها نمی‌تواند چیزهایی راکه در آنها می‌یابد، به دین خود مربوط بداند.

همین مسأله عیناً در مورد مسیحیان صادق است. بسیار دیده می‌شود که در نوشته‌های مؤلفان غیر مسیحی در باب مسیحیت، چیزهایی که واقعاً برای ما مسیحیان اهمیت دارد و از آن سخن می‌گوییم و برای آن دعا و از آن دفاع می‌کنیم، جایشان خالی است. امیدوارم که این کتاب دانشجویان را برای آگاهی بهتر از شیوه تفکر دینی مسیحیان یاری دهد.

در صفحات آینده کتاب هرگز نخواهم کوشید به گونه‌ای اثبات کنم که مسیحیت حق، و اسلام یا هر دین دیگر باطل است.* ولی از همین ابتدا باید اعتراف کنم که من یک مسیحی مؤمن هستم و در نتیجه، به آنچه مسیحیت درباره عقیده تعلیم می‌دهد، پایبندم. هر انسانی که واقعاً ایمان داشته باشد، چه مسیحی چه مسلمان، معتقد است که دین وی پاسخهای کامل و فراگیری برای قضایای مهم زندگی بشر دارد: از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ و چگونه باید زندگی خویش را روی زمین به پیش ببریم؟ این طبیعی است که هر کس باور داشته باشد که راه و رسم وی پاسخ درست دینی و مبتنی بر وحی الهی در برابر این سؤالهاست. همچنین هرگاه برای کسی معلوم شد که یکی از ادیان پاسخهایی قطعی درمورد مشکلات زندگی دارد و وصول به خدا را بهتر از دین کنونی وی تأمین می‌کند، قطعاً بر او واجب است که از دین خود دست بر دارد و دین دیگر راکه به نظر وی صحیح‌تر و قانع کننده‌تر است، انتخاب کند.

در واقع به طوری که از تاریخ به دست می‌آید، شمار مسیحیان و مسلمانانی که به دین و مسائل معنوی خود مخلصانه پایبند بوده، ولی از دین خود به دین دیگری روی آورده‌اند، بسیار ناچیز است. برخی از افراد در گذشته و حال به انگیزه‌هایی مانند

---

* نویسنده کتاب، بر خلاف ادعای خود، برای اثبات درستی باورهای مسیحیت بسیار کوشیده و در نتیجه، اعتقادات اسلامی را زیر سؤال برده است. خواننده گرامی باید پیوسته به این موضوع توجه داشته باشد./مترجم.

ازدواج، انتخاب شغل، بهبود فرهنگ یا فشار اجتماعی از دینی به دین دیگر روی آورده‌اند، اما شمار کسانی که به دین خود کاملاً معتقد و پایبند بوده و با این وصف، دینی دیگر را انتخاب کرده‌اند، زیاد نیست.

علت این امر روشن است: آدمی هنگامی که خدا و پیام او را با تجربه دینیِ آشنای خود پیدا کند، پس از آن نیازی نمی‌بیند که خدا و پیام او را در چارچوبی دیگر جستجو کند. من شک ندارم که خدای متعال از طریق تعالیم وکتب و شعائر اسلامی و مسیحی ویژه‌ای در زندگی میلیونها نفر از مسلمانان و مسیحیان تأثیر گذاشته است و آنان از روی یقین دریافته‌اند که خدا در چارچوب اعتقادات اسلامی یا مسیحی آنان وجود دارد.

البته من نمی خواهم بگویم اسلام و مسیحیت در اساس یک دین هستند یا اینکه اختلافات حقیقی بین آنها یافت نمی‌شود. اختلافات حقیقی عملاً وجود دارند و مسلمانان و مسیحیان هنگام برخورد با یکدیگر نمی‌توانند این اختلافات را کم‌اهمیت جلوه دهند یا آنها را نادیده بگیرند. اختلافات چیزهای رنج آوری هستند؛ زیرا ما افراد بشر پیوسته خواهان آنیم که کسانی که با ما زندگی می‌کنند و به ایشان علاقه داریم، مانند ما بیندیشند و رفتار کنند. با نگاهی به مؤمنان متعهد به دین مشاهده می‌کنیم هرگاه کسی راهی غیر از راه آنان را به سوی خدا بپیماید، رنج آنان بیشتر می‌شود؛ زیرا هر یک از ما تصور می‌کند ایمان وی گنجی است که همگان باید از آن سهمی داشته باشند و بزرگترین هدیه‌ای است که می‌تواند به همسایگان نزدیک خویش و حتی به تمام جهان تقدیم کند. در عین حال، بررسی مشترک ما درباره اختلافات موجود دینهایمان ما را به نتایج مثبتی می‌رساند. نخست اینکه چیزی را که تنها در دین ما یافت می‌شود، دوباره ارج می‌نهیم و باز هم از خدا نسبت به نعمت ایمانی که به ما ارزانی داشته است، سپاسگزاری می‌کنیم؛ علاوه بر این، احترام ما نسبت به کسانی که مخلصانه به دینی عقیده دارند، با وجود اختلاف ما و آنان، افزایش می‌یابد. همچنین فهم ما نسبت به انگیزه‌های دیگران در اعتقادات و اعمال بیشتر می‌شود و چگونگی نگریستن آنان به زندگی و مشکلات آن برای ما روشن می‌گردد. سرانجام این درک به گونه‌ای واضح‌تر برای ما به دست می‌آید که همگی از جنس بشریِ واحدی هستیم و همه در برابر خداوند حضور داریم.

از سوی دیگر، سزاوار نیست که تنها بر اختلافات خود تمرکز پیدا کنیم. یقین دارم که مسیحیان و مسلمانان در بسیاری از ژرفترین و مهمترین عناصر عقائد و تجربه‌های دینی خود، وحدت و یگانگی دارند و به اینجا رسیده‌ام که مسلمانان و مسیحیان اگر هر کدام به بررسی دین طرف دیگر بپردازد، احساس بلکه لمس می‌کند که میان این دو دین امور مشترک بی‌شماری وجود دارد و غالباً اختلاف تعبیر موجب پنهان ماندن بسیاری از مفاهیم مشترک شده است. همچنین مسلم است که با افزایش آگاهی ما از دین یکدیگر، معلوم می‌شود که بسیاری از تعابیر و اصطلاحات مشابه این دو دین بر مفاهیمی دلالت می‌کنند که کاملاً از هم جدایی دارند. از این رو، یکی از ثمرات گفتگوی مسیحیان و مسلمانان این است که می‌آموزیم چگونه می‌توان با دقت بیشتری در مورد مسائل مورد اتفاق و مسائل مورد اختلاف این ادیان سخن گفت.

هدف محدود و متواضعانه این کتاب همین است؛ غرض هدایت دیگران یا جدال و مناظره با آنان نیست. بلکه هدف ساده‌تری مد نظر است؛ یعنی افزایش فهم خواننده در رابطه با آنچه مسیحیان به آن باور دارند و راههایی که دین آنان برای پیمودن پیشنهاد می‌کند.

برخی گفته‌اند: «هر قدر بهتر دین دیگران را بفهمیم، دین خود را بهتر می‌فهمیم.» درستی این سخن را من در عینیت زندگی خود آزموده‌ام. به نظر من یکی از نعمتهای بزرگ خدا به من این است که طی بیست سال گذشته در میان مسلمانان زیسته‌ام و فرصت تحقیق و بررسی قرآن کریم و احادیث برای من پیش آمده است و ساعات بی‌شماری را در بررسی مسائل مربوط به دینهای اسلام و مسیحیت با دوستان مسلمان خود سپری کرده‌ام.

مؤلف کیست؟

اجازه بدهید خودم را معرفی کنم. من یک کشیش و راهب کاتولیک از اتباع آمریکا هستم و چون کشیش به شمار می‌روم، همسر و فرزند ندارم. مادرم زنده است، اما از درگذشت پدرم چند سالی می‌گذرد. یک برادر و دو خواهر دارم که همگی ازدواج کرده‌اند و فرزند و نوه دارند.

هنگامی که به کشیشی روی آوردم، یک دوره پرورشی را گذراندم و طی آن

چهار سال فلسفه کاتولیکی و چهار سال الهیات کاتولیکی خواندم. الهیات شامل مواد زیر بود:

کتاب مقدس؛

الهیات اعتقادی (بررسی منظم عقائد کاتولیکی)؛

الهیات تربیتی (اخلاق مسیحی)؛

تاریخ کلیسا؛

آباء شناسی (بررسی آزاد متفکران صدر مسیحیت)؛

الهیات روحی (تلاش و کوشش برای پیروی از عیسی مسیح به کامل‌ترین وجه ممکن).

پس از گذراندن این دروس، مدت دو سال کشیش یکی از مناطق کلیسایی ایالات متحده آمریکا بودم. سپس به اندونزی رفتم و آنجا در دانشسرای معلمان به تدریس زبان انگلیسی پرداختم و بسیاری از دانشجویان من مسلمان بودند. از طریق معاشرت با این افراد روز به روز بر اشتیاقم به شناختن عقائد مسلمانان افزوده می‌شد. برخی از دانشجویان مسلمان به من پیشنهاد کردند علوم اسلامی را بیاموزم تا بتوانم به عنوان یک استاد، بین مسلمانان و مسیحیان پلی بزنم و با کار خود، آگاهی مسیحیان از اسلام و آگاهی مسلمانان از مسیحیت را افزایش دهم.

این کاری بود که در شانزده سال اخیر ادامه دادم. در سال ۱۹۷۱ به لبنان رفتم و زبان عربی را آموختم و پس از یک سال، در دانشگاه شیکاگو ثبت نام کردم. آنجا نزد استاد فضل‌الرحمن درس خواندم و نوشته‌های وی در مسائل اسلامی تأثیر به‌سزایی در من گذاشت. پس از گذراندن مدتی در شیکاگو برای تکمیل فراگیری زبان عربی و علوم اسلامی به قاهره رفتم و در دانشگاه آمریکایی و دارالعلوم و دانشگاه الازهر به تحصیل مشغول شدم.

آنگاه دوباره به شیکاگو برگشتم و به آماده کردن پایان‌نامه تحصیلی برای دریافت گواهینامه دکتری آغاز کردم. موضوع پایان‌نامه عبارت بود از بررسی نقد «ابن تیمیّه» پیرامون مسیحیت در کتاب معروف وی به نام ***اَلْجَوَابُ الصَّحِیحُ لِمَنْ بَدَّلَ دِینَ اَلْمَسِیحِ***. این کار موجب شد که من اوقات خود را در مطالعه آثار متعدد ابن‌تیمیّه و آثار سایر متفکران بزرگ اسلام صرف کنم. پس از گذراندن یک سال دیگر در

قاهره برای بررسی نسخه‌های خطی کتابخانه «اتحادیهٔ عرب»، به منظور تکمیل پایان‌نامه و دفاع از آن، به شیکاگو باز گشتم.

باید اشاره کنم که آن زمان کارهای علمی مرا به ترکیه و مخصوصاً استانبول کشاند و یک ماه را برای مطالعه یک نسخه خطی از آثار «ابن تیمیه» که در کتابخانه سلیمانیه نگهداری می‌شود، در آن شهر گذراندم. پس از فراغت از تحصیل، در دانشگاه کلمبیای نیویورک مشغول به کار شدم و مدت یک سال زبان عربی و فلسفه اسلامی را تدریس کردم.

از آنجا به اندونزی برگشتم و در شهر «یوگیاکارتا» در وسط جزیره جاوه به تدریس الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی پرداختم. همچنین درسهایی راکه مقدمه‌ای بر شناخت اسلام بود، برای شاگردان برخی از مؤسسات مسیحی القا کردم. بسیاری از اوقات، گروههای اسلامی مرا به منظور عرضه کردن اعتقادات اصیل مسیحیت در برنامه مقایسه ادیان و تاریخ ادیان، به تعدادی از مؤسسات اسلامی اندونزی دعوت می‌کردند. سالهایی که در اندونزی گذشت، دلپذیر و پربرکت بود و ارتباطات فراوانم با مردم اندونزی، چه مسلمان و چه مسیحی، تأثیر زیادی بر زندگی من گذاشت و بازدهی آن ایام چشمگیر بود.

درسال ۱۹۸۱ به واتیکان فراخوانده شدم. واتیکان مجموعه تشکیلات اداری است که به پاپ، رئیس کاتولیکها در امور کلیسایی مساعدت می‌کند. در واتیکان به فردی آشنا با علوم اسلامی که از تجربه شخصی در گفتگو با مسلمانان برخوردار باشد، نیازمند بودند تا وی بتواند با کمک به ادارات واتیکان، تفاهم و همکاری بین مسیحیان و مسلمانان را بهبود بخشد. از آن تاریخ تاکنون در دبیرخانه واتیکان در امور غیر مسیحیان که به گفتگوی بین‌الادیان اهتمام دارد، فعالیت می‌کنم* و به اقتضای شغلم با بسیاری از مسلمانان ملاقات کرده‌ام و گفتگوها و سخنرانیهایی در جهان اسلام، مانند عربستان سعودی، اردن، سوریه، مصر، تونس، لبنان، پاکستان، هندوستان، سری لانکا، مالزی، اندونزی و فیلیپّین داشته‌ام. در دانشگاه گریگوریِ رُم

* سپس مؤلف از سوی واتیکان به تایلند اعزام شد و مدت دو سال در آن کشور به سر برد. هنگام انتشار این ترجمه وی در شهر رُم (ایتالیا) اقامت دارد و با مؤسسات ژزوئیت همکاری می‌کند./م.

اندیشه اسلامی آسیا و الهیات مسیحی در ادیان را تدریس می‌کنم. در سال ۱۹۸۶ در آنکارا برنامه دلپذیر و مفیدی را تجربه کردم. در آن هنگام با پذیرفتن دعوت دانشگاه آنکارا در دانشکده الهیات، ضمن برنامه تاریخ ادیان، سلسله‌ای از سخنرانیها را ایراد کردم که می‌تواند مقدمه‌ای برای بررسی دین مسیحی و تعالیم آن به شمار آید. سخنرانیها به انگلیسی بود و برای ترجمه آن به زبان ترکی از یک جوان فارغ التحصیل دانشگاه که انگلیسی را کاملاً می‌دانست، کمک می‌گرفتم. نزدیک به پایان سال تحصیلی، برخی از دوستان من در آن دانشکده پیشنهاد کردند که این سخنرانیها را به شکل کتابی درآوردم تا بتوان آن را به زبان ترکی یا زبانهای دیگر ترجمه کرد. بدین شیوه، این نوشتار چشم به جهان گشود.

امید من از این کتاب

یقین دارم که مسلمانان و مسیحیان دو خانواده از مؤمنانند که نیای واحدی دارند و او ابراهیم خلیل است. همچنین اطمینان دارم که خدا از ما می‌خواهد که با یکدیگر همزیستی صلح آمیز و توأم با احترام متقابل داشته باشیم و برای اجرای مشیت الهی بر روی زمین دست به دست هم دهیم. امید من این است که این کتاب خواننده را در افزایش آگاهی همه‌جانبه نسبت به مسیحیت مدد کند تا وی در زمینه کتابهای مقدس مسیحیت، اعتقادات اساسی، تاریخ، فلسفه و الهیات آن، همچنین امور روحی و معنوی مؤمن مسیحی و پایبندی ملت مسیحی در جامعه آگاهیهایی به دست آورد.

قبلاً گفتم که این کتاب در علم مقایسه ادیان بحث می‌کند و در آن برای تبلیغ یا مناظره جایی وجود ندارد. علت این امر آن است که عمده آنچه می‌خواهم در کتاب خویش عرضه کنم، چیزهایی است که مسیحیان به آن ایمان و عقیده دارند. اما اینکه صاحب حق کیست و چه کسی حرف آخر را می‌زند، قضاوت را تنها به خدا می‌سپارم که او صاحب حق است و تنها او به امور داناست. به زودی روزی فرا می‌رسد که همگی در حضور خدا می‌ایستیم تا حساب پس بدهیم و پاسخ خود به این سؤال را ارائه کنیم که آیا زندگی خویش را با تعالیم و ارزشهایی که به آنها ایمان آورده بودیم، تطبیق دادیم یا خیر؛ و در آن روز، خداوند باطن اختلافات ما را به ما آشکار خواهد کرد.

در پایان باید توضیح دهم همان طور که قبلاً گفته شد، من یک کشیش کاتولیک هستم؛ یعنی به یک گروه تاریخی از مسیحیان مربوط می‌شوم که معتقدند خداوند برخی از افراد به نام «اسقفان» را تعیین کرده تا میان مردم سمت ریاست و تعلیم و تقدیس داشته باشند. به عقیده این گروه ریاست این اسقفان به «پاپ» یعنی اسقف شهر رُم موکول گردیده است. از آنجا که کاتولیکها می‌گویند اسقفِ رُم رئیس آنان است، گاهی ایشان را «کاتولیک رومی» می‌خوانند.

چنین پیش آمد که مسیحیان پیرامون مسائلی از ایمان خود اختلاف پیدا کردند. تقسیم معروف مسیحیان به کاتولیک، ارتودکس و پروتستان مراحل یک تقسیم اساسی را در تاریخ مسیحیت منعکس می‌سازد. در فصل سوم خواهم کوشید چگونگی انشعاب این گروهها را شرح دهم. همچنین در این کتاب نمی‌خواهم تنها موضع کاتولیکها را بیان کنم، بلکه خواهم کوشید تا در موارد اختلاف، آرا و نظریات هر یک از گروههای کاتولیک، ارتودکس و پروتستان را توضیح دهم.

برای خواندن این کتاب، به آگاهی قبلی از مسیحیت نیازی نیست و در حقیقت این اثر یک مقدمه است. با این وصف، فصل چهارم کتاب که نگاهی گذرا بر الهیات، فلسفه و امور روحی و معنوی مسیحیت می‌افکند، می‌تواند برای کسانی که در علم کلام و فلسفه و عرفان اسلامی مطالعه می‌کنند، خدمتی انجام دهد. آن فصل مقدمه‌ای برای شناخت برخی از نقاط برجسته طرف مسیحی خواهد بود و در آن چاره‌جویی متفکران مسیحی در باب قضایایی مشابه با قضایای طرف اسلامی مطرح خواهد شد.

فهرست فصول کتاب به شرح زیر است:

۱
کتاب مقدس، وحی و الهام

۱. کتاب مقدس چیست؟

«کتاب مقدس» عنوان مجموعه نوشته‌هایی است که مسیحیان آنها را مقدس می‌شمارند. باید یادآوری کرد که در بیشتر زبانهای اروپایی برای نامگذاری کتاب مقدس از واژه‌هایی برگرفته از واژه یونانی Biblia به معنای «کتابها» استفاده‌می‌شود. این کلمه در انگلیسی و فرانسوی Bible، در آلمانی Bibel، در هلندی Bijbel، در ایتالیایی Bibbia و در سایر زبانهای اروپایی به گونه‌ای مشابه آنها نوشته می‌شود. مسیحیان عرب‌زبان با افزودن صفت «مقدّس»، آن را «الکتاب المقدّس» می‌خوانند. زبانهایی که تحت تأثیر عربی واقع شده‌اند، مانند فارسی، اردو، مالایی و... نیز از همین تعبیر استفاده می‌کنند. همچنین مسیحیان از اصطلاحات دیگری مانند «کتاب»، «کتب»، «متون» یا «نوشته‌های کتابی» سود می‌جویند.

کتاب مقدس به دو بخش نامساوی تقسیم می‌شود: «عهد عتیق» و «عهد جدید». عهد عتیق را می‌توان کتاب مقدس یهودیان نیز محسوب کرد و دارای ۴۶ کتاب است (در نسخه‌های یهودی و پروتستانی تنها ۳۹ کتاب یافت می‌شود). عهد جدید به مسیحیان اختصاص دارد و دارای ۲۷ کتاب است.

هرگاه یک مسلمان به کتاب مقدس نظر افکند، مشاهده می‌کند که این کتاب با قرآن مجید کاملاً تفاوت دارد. قرآن یک کتاب واحد است که آن را یک شخص [پیامبر اسلام]، فقط به یک زبان، ظرف ۲۳ سال به مردم گزارش داده است. در صورتی که کتاب مقدس مجموعه ۷۳ (۶۶) کتاب است که به زبانهای گوناگون و در طول ۱۵۰۰ سال تألیف و گردآوری شده است و شمار بزرگی از مؤلفانِ

در پایان باید توضیح دهم همان طور که قبلاً گفته شد، من یک کشیش کاتولیک هستم؛ یعنی به یک گروه تاریخی از مسیحیان مربوط می‌شوم که معتقدند خداوند برخی از افراد به نام «اسقفان» را تعیین کرده تا میان مردم سمت ریاست و تعلیم و تقدیس داشته باشند. به عقیده این گروه ریاست این اسقفان به «پاپ» یعنی اسقف شهر رُم موکول گردیده است. از آنجا که کاتولیکها می‌گویند اسقفِ رُم رئیس آنان است، گاهی ایشان را «کاتولیک رومی» می‌خوانند.

چنین پیش آمد که مسیحیان پیرامون مسائلی از ایمان خود اختلاف پیدا کردند. تقسیم معروف مسیحیان به کاتولیک، ارتودکس و پروتستان مراحل یک تقسیم اساسی را در تاریخ مسیحیت منعکس می‌سازد. در فصل سوم خواهم کوشید چگونگی انشعاب این گروهها را شرح دهم. همچنین در این کتاب نمی‌خواهم تنها موضع کاتولیکها را بیان کنم، بلکه خواهم کوشید تا در موارد اختلاف، آرا و نظریات هر یک از گروههای کاتولیک، ارتودکس و پروتستان را توضیح دهم.

برای خواندن این کتاب، به آگاهی قبلی از مسیحیت نیازی نیست و در حقیقت این اثر یک مقدمه است. با این وصف، فصل چهارم کتاب که نگاهی گذرا بر الهیات، فلسفه و امور روحی و معنوی مسیحیت می‌افکند، می‌تواند برای کسانی که در علم کلام و فلسفه و عرفان اسلامی مطالعه می‌کنند، خدمتی انجام دهد. آن فصل مقدمه‌ای برای شناخت برخی از نقاط برجسته طرف مسیحی خواهد بود و در آن چاره‌جویی متفکران مسیحی در باب قضایایی مشابه با قضایای طرف اسلامی مطرح خواهد شد.

فهرست فصول کتاب به شرح زیر است:

۱. کتاب مقدس: وحی و الهام؛

۲. اعتقادات اساسی در ایمان مسیحی؛

۳. تاریخ کلیسای مسیحی؛

۴. درآمدی بر الهیات و فلسفه و عرفان.

۱
کتاب مقدس، وحی و الهام

۱. کتاب مقدس چیست؟

«کتاب مقدس» عنوان مجموعه نوشته‌هایی است که مسیحیان آنها را مقدس می‌شمارند. باید یادآوری کرد که در بیشتر زبانهای اروپایی برای نامگذاری کتاب مقدس از واژه‌هایی برگرفته از واژه یونانی Biblia به معنای «کتابها» استفاده‌می‌شود. این کلمه در انگلیسی و فرانسوی Bible، در آلمانی Bibel، در هلندی Bijbel، در ایتالیایی Bibbia و در سایر زبانهای اروپایی به گونه‌ای مشابه آنها نوشته می‌شود. مسیحیان عرب‌زبان با افزودن صفت «مقدّس»، آن را «الکتاب المقدّس» می‌خوانند. زبانهایی که تحت تأثیر عربی واقع شده‌اند، مانند فارسی، اردو، مالایی و... نیز از همین تعبیر استفاده می‌کنند. همچنین مسیحیان از اصطلاحات دیگری مانند «کتاب»، «کتب»، «متون» یا «نوشته‌های کتابی» سود می‌جویند.

کتاب مقدس به دو بخش نامساوی تقسیم می‌شود: «عهد عتیق» و «عهد جدید». عهد عتیق را می‌توان کتاب مقدس یهودیان نیز محسوب کرد و دارای ۴۶ کتاب است (در نسخه‌های یهودی و پروتستانی تنها ۳۹ کتاب یافت می‌شود). عهد جدید به مسیحیان اختصاص دارد و دارای ۲۷ کتاب است.

هرگاه یک مسلمان به کتاب مقدس نظر افکند، مشاهده می‌کند که این کتاب با قرآن مجید کاملاً تفاوت دارد. قرآن یک کتاب واحد است که آن را یک شخص [پیامبر اسلام]، فقط به یک زبان، ظرف ۲۳ سال به مردم گزارش داده است. در صورتی که کتاب مقدس مجموعه ۷۳ (۶۶) کتاب است که به زبانهای گوناگون و در طول ۱۵۰۰ سال تألیف و گردآوری شده است و شمار بزرگی از مؤلفانِ

«الهام یافته»* که تاریخ نام بسیاری از ایشان را فراموش کرده، برای تهیه آن به عملیات پیچیده‌ای پرداخته‌اند. از اینجاست که این نوشته‌ها در روشهای تاریخی و شیوه‌های ادبی خود از تنوع برخوردار است.

برخی از این کتابها با گذشت زمان تحول آرام و کندی را تجربه کرده‌اند و صورت نهایی آنها را نویسندگانی دارای الهام که برای ما ناشناخته‌اند، پدید آورده‌اند؛ همان طور که در مورد تورات موسی مشاهده می‌شود. برخی از آنها را اشخاصی معروف در شرایطی ویژه نوشته‌اند، مانند رساله‌های پولُس. گونه‌های ادبی کتاب مقدس شامل موارد زیر است:

تاریخ ملی (تورات)؛
پیشگویی (کتابهای اِشَعْیا، اِرْمیا و...)؛
حکمت (کتاب ایّوب، امثال سلیمان نبی، کتاب جامعه و...)؛
اعلام ایمان (اناجیل)؛
پیام آموزشی (رساله‌های پولُس، پطرس، یوحنّا، یعقوب و...)؛
دعا و سرود (مزامیر یا زبور داوود)؛
مکاشفه (کتاب دانیال و مکاشفه یوحنّا).

۲. کتابهای قانونی (رسمی)

«کتابهای قانونی» به نوشته‌هایی گفته می‌شود که مقدس و صحیح شناخته می‌شوند. اندکی پیشتر، هنگام معرفی اجمالی عهد عتیق، دو عدد (۴۶ و ۳۹) مطرح شد. اکنون علت پدید آمدن اختلاف در تعداد کتابهای عهد عتیق را می‌آوریم. برای دست یافتن به این مطلب لازم است به تاریخ یهود قبل از میلاد مسیح باز گردیم. هنگامی که سپاه اسکندر ذوالقرنین سرزمین فلسطین را حدود سال ۳۳۰ ق.م. اشغال کرد، بسیاری از یهودیان از فلسطین خارج شدند و در شهرهای دیگر امپراطوری سکنی گزیدند. این مهاجرت که «پراکندگی» نامیده می‌شود، فشارهایی را در پی داشت که یهودیان و آیین آنان در عصر جانشینان اسکندر در معرض آن قرار گرفتند.

* این ادعای بی‌دلیل در چند سطر بعد نیز تکرار شده است! /م.

آزارها و فشارها در دوران حکومت انتیوکوس چهارم ملقب به اِپیفانوس (۱۷۵-۱۶۴ ق.م.) اوج گرفت. بسیاری از یهودیان در اسکندریه اقامت گزیدند و زندگی فرهنگی و دینی مخصوص به خود را ادامه دادند. باگذشت زمان، بیشتر آنان زبان عبری را فراموش کردند و برای گفتن و نوشتن و عبادت به زبان یونانی روی آوردند. در حدود سال ۲۵۰ ق.م. یهودیان اسکندریه کتابهای مقدس خویش را به زبان یونانی ترجمه کردند. این اثر به «ترجمه سبعینیه» (یا «ترجمه هفتاد») معروف گردید؛ زیرا معتقد بودند که هفتاد مترجم آن را تهیه کرده‌اند.

ترجمه یاد شده دارای حدود ۴۶ کتاب بود و با آنکه وارد کردن برخی از این کتابها در مجموعه تازه مورد بحث واقع شد؛ زیرا وجود اصل عبری شماری از آنها قطعی نبود، جز اینکه بسیاری از یهودیان مناطق یونانی زبان آن عصر، حتی در فلسطین، آن ترجمه یونانی کتاب مقدس را مورد استفاده قرار دادند. همچنین نویسندگان عهد جدید، هنگام استناد به عهد عتیق، معمولاً از ترجمه سبعینیه سود می‌جستند.

حدود سال ۱۰۰، پس از تخریب دوم شهر اورشلیم و معبد آن، بزرگان یهود برای تصمیم‌گیری پیرامون چند مسأله دینی در «یاِنه» («یاوْنه» کنونی) در فلسطین اجتماع کردند. آنان پس از بررسی تک تک اسفار عهد عتیق بر ۳۹ سِفْر رسماً اتفاق کردند و از برخی از اسفار موجود در ترجمه سبعینیه روی گرداندند. اسفار مذکور «اپوکریفا» (یعنی «پنهان») نامیده شدند. همچنین نام دیگر آنها «قانون ثانوی» است (به این معنا که اعتبار رسمی این اسفار در مرحله دوم قرار دارد).

مسیحیان نخستین در امپراطوری روم، نسخه سبعینه را به طور کامل مورد استفاده قرار می‌دادند و این نسخه جای خود را در کلیسا باز کرد و تا امروز کلیساهای کاتولیک و ارتودکس به ترجمه سبعینیه وفادار مانده‌اند.

در قرن شانزدهم مصلحان مسیحی که مردم را به بازگشت به ایمان کلیسای صدر مسیحیت دعوت می‌کردند، اپوکریفا را کنار گذاشتند و نسخه یهودی عهد عتیق را که مشتمل بر ۳۹ کتاب بود، پذیرفتند. این مسیحیان که پروتستان خوانده می‌شوند، با آنکه به محتویات بلند و ارزشمند برخی از اسفار اپوکریفا اعتراف دارند، آنها را معمولاً در مرتبه ۳۹ سِفْر دیگر قرار نمی‌دهند. در بسیاری از ترجمه‌های پروتستانی و

ترجمه‌های جهانی مسیحیت، کتابهای اپوکریفا یک جا در بخشی خاص در پایان عهد عتیق چاپ می‌شود.

در مورد کتابهای عهد جدید اختلافی بین مسیحیان نیست و همه آنان، از کاتولیک، ارتودکس و پروتستان، بر صحت ۲۷ کتاب عهد جدید اتفاق و ایمان دارند.

۳. کتابهای مقدس و الهام

مسیحیان معتقدند که خداوند کتابهای مقدس را به وسیله مؤلفانی بشری نوشته است و بر اساس این اعتقاد می‌گویند که کتابهای مقدس یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها بر انگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته است، نوشته‌اند*.

مسلمانان توجه می‌کنند که اعتقاد مسیحیان در این باب با عقیده اسلامی اختلاف دارد. از نظر مسیحیان خدا مؤلف نهایی کتاب مقدس است، جز اینکه این عمل را از طریق مؤلفان بشری که کارگزاران وی بوده‌اند، به انجام رسانده است. مؤلفان بشری کتاب مقدس هر یک در عصری خاص می‌زیسته و به رنگ زمان خود در آمده بوده‌اند. همچنین این مؤلفان، مانند دیگر انسانها با محدودیتهای زبان و تنگناهای علمی دست به گریبان بوده‌اند. اصولاً مسیحیان نمی‌گویند که خدا کتابهای مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده، بلکه معتقدند که او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک توفیق داده است.

اقلیتی بسیار ناچیز از مسیحیان گمان می‌کنند کتابهای مقدس با همین الفاظ الهام شده‌اند و خدا پیام خود را کلمه به کلمه به کاتب بشری منتقل کرده و وی چیزهایی را که خدا املا نموده، با امانت ثبت کرده است. این نظریه با اعتقاد ربانیون قدیمی یهود

* مسیحیان برای این ادعا دلیلی اقامه نمی‌کنند و آن را مسلّم می‌پندارند./م.

شباهت دارد و تا اندازه زیادی با نظر مسلمانان پیرامون وحی شدن قرآن کریم مطابق است و از نتایج منطقی آن این است که وجود حتی یک اشتباه در کلمات کتاب مقدس محال باشد.

اعتقاد به عصمت لفظی کتاب مقدس یکی از اصولی است که مسیحیان معاصر معروف به «بنیادگرا» به آن استناد می‌کنند؛ زیرا اینان خواهان بازگشت به چیزهایی هستند که در نظر ایشان بنیادهای ایمان مسیحی است. اکثر متفکران کاتولیک، ارتودکس و پروتستان عصر حاضر نظریهٔ یاد شده را مردود می‌شمارند. آنان به وحی لفظی کتاب مقدس عقیده ندارند و مسأله را پیچیده‌تر از این می‌دانند. مسیحیان میان اصل مژده نجات که برای بشر فراهم شده و شکل یا «ظرف» آن تفاوت قائلند. به عقیده همه مسیحیان، اصل پیام از خدا آمده و در نتیجه، حق است؛ اما شکل پیام تنها به خدا مربوط نمی‌شود، بلکه به عامل بشری نیز ارتباط پیدا می‌کند. این عامل بشری نویسنده کتاب است که مانند همه مردم محدود و در معرض خطاست. به عقیده کلیسای کاتولیک، ما با خواندن پیام خدا به چیزهای می‌رسیم که خدا می‌خواسته از طریق نویسنده بشری بیاموزیم. گاهی این نویسنده بشری نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می‌ماند. جز اینکه این امر به شکل و «ظرف» پیام مربوط می‌شود و تأثیری بر اصل پیام ندارد.

مسیحیان برای دست یافتن به پیام الهی که خدا آن را از طریق عامل بشری غیر معصوم برای بشر فرستاده است، با بررسی کتاب مقدس از طریق روشهای تاریخی و ادبی گامهای بلندی برداشته‌اند. در مقام تشبیه می‌توان گفت بررسیهای نقادانه کتاب مقدس که بازار پررونقی در دانشگاهها، مؤسسات الهیات و مدارس روحانی دارد، تلاش و کوششی است برای بیرون آوردن پیام از «ظرف» و کشف سخن خدا از الفاظ کتاب مقدس.

۴. وحی

غالباً مسلمانان می‌پرسند: در وحی به مؤلف بشری چه نیازی داریم؟ آیا خدا نمی‌تواند پیام خود را مستقیماً به پیامبری بفرستد و آن پیامبر هم آن را دقیقاً به بشر تحویل دهد؟ با این شیوه، تشکیلات مذهبی از مباحث انتقادی دقیق برای دست یافتن به اراده

ترجمه‌های جهانی مسیحیت، کتابهای اپوکریفا یک جا در بخشی خاص در پایان عهد عتیق چاپ می‌شود.

در مورد کتابهای عهد جدید اختلافی بین مسیحیان نیست و همه آنان، از کاتولیک، ارتودکس و پروتستان، بر صحت ۲۷ کتاب عهد جدید اتفاق و ایمان دارند.

۳. کتابهای مقدس و الهام

مسیحیان معتقدند که خداوند کتابهای مقدس را به وسیله مؤلفانی بشری نوشته است و بر اساس این اعتقاد می‌گویند که کتابهای مقدس یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها بر انگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته است، نوشته‌اند*.

مسلمانان توجه می‌کنند که اعتقاد مسیحیان در این باب با عقیده اسلامی اختلاف دارد. از نظر مسیحیان خدا مؤلف نهایی کتاب مقدس است، جز اینکه این عمل را از طریق مؤلفان بشری که کارگزاران وی بوده‌اند، به انجام رسانده است. مؤلفان بشری کتاب مقدس هر یک در عصری خاص می‌زیسته و به رنگ زمان خود در آمده بوده‌اند. همچنین این مؤلفان، مانند دیگر انسانها با محدودیتهای زبان و تنگناهای علمی دست به گریبان بوده‌اند. اصولاً مسیحیان نمی‌گویند که خدا کتابهای مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده، بلکه معتقدند که او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک توفیق داده است.

اقلیتی بسیار ناچیز از مسیحیان گمان می‌کنند کتابهای مقدس با همین الفاظ الهام شده‌اند و خدا پیام خود را کلمه به کلمه به کاتب بشری منتقل کرده و وی چیزهایی را که خدا املا نموده، با امانت ثبت کرده است. این نظریه با اعتقاد ربانیون قدیمی یهود

* مسیحیان برای این ادعا دلیلی اقامه نمی‌کنند و آن را مسلّم می‌پندارند./م.

شباهت دارد و تا اندازه زیادی با نظر مسلمانان پیرامون وحی شدن قرآن کریم مطابق است و از نتایج منطقی آن این است که وجود حتی یک اشتباه در کلمات کتاب مقدس محال باشد.

اعتقاد به عصمت لفظی کتاب مقدس یکی از اصولی است که مسیحیان معاصر معروف به «بنیادگرا» به آن استناد می‌کنند؛ زیرا اینان خواهان بازگشت به چیزهایی هستند که در نظر ایشان بنیادهای ایمان مسیحی است. اکثر متفکران کاتولیک، ارتودکس و پروتستان عصر حاضر نظریهٔ یاد شده را مردود می‌شمارند. آنان به وحی لفظی کتاب مقدس عقیده ندارند و مسأله را پیچیده‌تر از این می‌دانند. مسیحیان میان اصل مژده نجات که برای بشر فراهم شده و شکل یا «ظرف» آن تفاوت قائلند. به عقیده همه مسیحیان، اصل پیام از خدا آمده و در نتیجه، حق است؛ اما شکل پیام تنها به خدا مربوط نمی‌شود، بلکه به عامل بشری نیز ارتباط پیدا می‌کند. این عامل بشری نویسنده کتاب است که مانند همه مردم محدود و در معرض خطاست. به عقیده کلیسای کاتولیک، ما با خواندن پیام خدا به چیزهای می‌رسیم که خدا می‌خواسته از طریق نویسنده بشری بیاموزیم. گاهی این نویسنده بشری نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می‌ماند. جز اینکه این امر به شکل و «ظرف» پیام مربوط می‌شود و تأثیری بر اصل پیام ندارد.

مسیحیان برای دست یافتن به پیام الهی که خدا آن را از طریق عامل بشری غیر معصوم برای بشر فرستاده است، با بررسی کتاب مقدس از طریق روشهای تاریخی و ادبی گامهای بلندی برداشته‌اند. در مقام تشبیه می‌توان گفت بررسیهای نقادانه کتاب مقدس که بازار پررونقی در دانشگاهها، مؤسسات الهیات و مدارس روحانی دارد، تلاش و کوششی است برای بیرون آوردن پیام از «ظرف» و کشف سخن خدا از الفاظ کتاب مقدس.

۴. وحی

غالباً مسلمانان می‌پرسند: در وحی به مؤلف بشری چه نیازی داریم؟ آیا خدا نمی‌تواند پیام خود را مستقیماً به پیامبری بفرستد و آن پیامبر هم آن را دقیقاً به بشر تحویل دهد؟ با این شیوه، تشکیلات مذهبی از مباحث انتقادی دقیق برای دست یافتن به اراده

خدا بی‌نیاز خواهند بود. بلکه پیامبر پیام را به روشنی می‌آورد و مردم بین پذیرفتن و نپذیرفتن آن مخیر خواهند بود.

این موضع درباره وحی الهی یک اختلاف بنیادین میان اسلام و مسیحیت است. از دید مسلمانان، قرآن مجید به چیزی جز وحی الهی وابسته نیست. قرآن وحی خدا، وحی حقیقی و پیامی با عبارات روشن و کامل و نهایی شناخته می‌شود. قرآن برای دسترسی به وحی الهی به چیزی فراتر از خود دعوت نمی‌کند.

نظر مسیحیان به کتاب مقدس به گونه‌ای دیگر است. به عقیده آنان کاملترین وحی نه در کتاب، بلکه در انسان منعکس شده است. مسیحیان باور دارند که مسیح در زندگی و شخص خود، خدا را منکشف می‌سازد و ارادهٔ او در مورد بشر را بیان می‌کند. بر اساس این اعتقاد، کتاب مقدس به چیزی فراتر از خود دعوت می‌کند و بر ماست که پیوسته ایمان خود را به مسیح و پیامی که خدا در وی قرار داده است، زنده و تقویت کنیم. کسانی هم که عهد جدید را نوشته‌اند، در صدد بودند تجربه خویش از عیسی را (که میان آنان زیست، رنج کشید و مرد و سرانجام خدا وی را از مردگان بر انگیخت) به دیگران برسانند. در نتیجه، این گواهی بشری یکی از پایه‌ها و نهادهای کتاب مقدس مسیحی است.

اعتقاد به اینکه کاملترین وحی خدا، نه در کتاب، بلکه در انسان منعکس شده، ما را به فرق دیگری میان نظر مسیحیت و نظر اسلام به وحی رهنمون می‌شود. مسیحیان به این بسنده نمی‌کنند که بگویند: خدا پیام خود را به بشر وحی می‌کند؛ بلکه علاوه بر این، می‌گویند: خدا ذات خود را در تاریخ بشر وحی می‌نماید و اسفار کتاب مقدس این وحی ذاتی را آشکار و تفسیر می‌کنند. خدا وحی می‌کند که او کیست، چگونه خدایی است و چه اوصاف و ویژگیهایی دارد. همچنین توصیه‌های اخلاقی را وحی می‌کند و مخصوصاً علاقه خویش به نجات را نشان می‌دهد، بلکه می‌توان گفت کتاب مقدس اصولاً تاریخ خدایی است که ذات خود را به عنوان منجی «وحی می‌کند».

البته اسلام و مسیحیت بر این مسأله اتفاق نظر دارند و معترفند که ذات خدا از بشر پنهان است. خدای متعال به اندازه‌ای منزّه و بزرگ است که فهم ذات باطنی وی برای بشر ممکن نیست. ذات مقدس او کاملاً از درک ما به دور است و بیشترین چیزی که

می‌توانیم درباره او بدانیم، همان است که خود او بگوید و به ما نشان دهد و همین مقدار از وحی که در حددرک بشری ما جلوه‌گری می‌کند، ضرورتاً اسرار آمیز است. به این دلیل مسیحیان از اینکه دقیق‌ترین گفتارهای آنان در الهی ات از توصیف حقیقی خدا ناتوان است، تعجب نمی‌کنند و مضطرب نیستند؛ و هنگامی که می‌گویند ذات خدا اسرار آمیز است نمی‌خواهند خود را به آسانترین راه از یک مناظره کلامی خلاص کنند، بلکه هدف آنان اعتراف به این واقعیت است که عزت و عظمت و ژرفای خدا تا آنجاست که بشر به آن راهی ندارد.*

نقاط اشتراک متعدد دیگری نیز درباره آنچه خدا در مورد ذات و صفات خود به ما می‌آموزد، میان مسلمانان و مسیحیان وجود دارد. خدا در کتاب مقدس، خود را خدای زنده و در مقابل بتها که از سخن گفتن و هر کار دیگر ناتوانند، معرفی می‌کند. خدا مولای مطلق تاریخ است و هموست که انسان و موجودات دیگر را پدید آورد. خدا در آغاز تاریخ آفرینش فاعل بود و هنوز هم با فیض و حکمت خود همواره آدمی را همراهی می‌کند. خدا هدف نهایی تاریخ است که تاریخ رو به سوی او دارد و به جانب او سیر می‌کند. بدین گونه، هم مسیحیان و هم مسلمانان به طور مساوی می‌پذیرند که خدا مولای مطلق حیات است؛ همچنین اعتراف می‌کنند که او داور جهانیان است و پیامبران را فرستاده است تا دستورهای وی را که در واپسین روز مطالبه خواهد کرد، به بشر تعلیم دهند.

علاوه بر آنچه گفته شد، کتاب مقدس اعلام می‌دارد که خدا منجی است، بر خلاف بتها که از نجات دادن عاجزند. خدا به گونه‌ای فعال در تاریخ انسان وارد می‌شود تا تصمیم و توان خود برای نجات را محقق سازد.

در عهد عتیق، مهمترین حادثه خروج بنی‌اسرائیل از مصر است که در آن، خدا

---

* درست است که اسلام و مسیحیت بر این مسأله اتفاق دارند و معترفند که ذات خدا بر بشر پنهان است. ولی از بحث حاضر معلوم می‌شود مسیحیت کنونی خدا را از آن جهت دارای ذاتی اسرار آمیز می‌داند که به شکل انسان در آمد، رنج و خواری کشید و مصلوب شد. این در حالی است که در اسلام ذات خدا از آن رو اسرار آمیز می‌نماید که بسیار بلندمرتبه است و کسی نمی‌تواند آن را درک کند./م.

قوم خود را نجات داده، از بندگی به آزادی رساند و امتی پدید آورد که اراده وی را اجرا می‌کردند. قدرت نجات‌بخشی خدا تنها یک بار (یعنی هنگام خروج از مصر) جلوه‌گر نشد، بلکه این عمل بر اساس وعده خدا در طول زمان با آنان بود، همان طور که عهد خدا با بنی‌اسرائیل در کوه سینا به آن دلالت می‌کند: «خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.» (لاویان ۲۶:۱۲).

اما در عهد جدید، قدرت نجات‌بخشی خدا از طریق عیسی بیان شده است. مسیحیان ایمان دارند که عیسی انسانی بود که در وی وحی خدا به شکل کامل تجلی کرد. آنان هرگاه بخواهند در مورد خدا و نجات‌بخشی او و راه و رسمی که برای زندگی ما مقرر داشته چیزی بیاموزند، به تجلیات وحی خدا در عیسی نگاه می‌کنند. ما زندگی عیسی را به منظور افزودن معرفت خویش به وی مطالعه می‌کنیم، تعالیم و منش او را بررسی می‌نماییم تا راه زندگی را بیاموزیم؛ رنجها، مرگ و رستاخیز او را زیر نظر قرار می‌دهیم و در آن اندیشه می‌کنیم تا در اثبات اینکه خدا می‌خواهد و می‌تواند ما را نجات دهد، برهان و حجتی به دست آوریم.

نویسندگان عهد جدید ایمان داشتند که خدا عیسی مسیح را نجات داد، او را از مرگ بر انگیخت و به حیات تازه‌ای وارد کرد. همچنین ایمان داشتند که روح عیسی که از مردگان برخاست با آنان باقی است و پیوسته ایشان را در طول تاریخ به راه راست هدایت خواهد کرد. بر این اساس به عقیده یهود، حادثه مهم تاریخ عبارت است از خروج از مصر و عهد در کوه سینا، و به عقیده مسلمانان، حادثهٔ مهمّ تاریخ وحی شدنِ قرآن است که پیامبر اسلام آن را آورد، و نزد مسیحیان حادثه مهم تاریخ آنگاه رخ داد که خدا پیام ازلی خویش را در انسانی به نام عیسی مجسم نمود، همچنین زمانی که او را از مردگان برخیزاند (تجسد و فدا).* در فصل دوم، اهمیت این عناصر در ایمان مسیحی مشروحاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیش از آنکه به محتویات کتاب مقدس بپردازم، خلاصه نظر هر یک از دو امت مسلمان و مسیحی در مورد وحی را به روش مقایسه‌ای بیان می‌کنم:

* اکنون معجزه جاوید قرآن مجید در اختیار است، ولی تجسم خدا ادعایی بیش نیست./م.

اسلام	مسیحیت
قرآن	عهد عتیق و عهد جدید
یک کتاب مقدس	مجموعه‌ای از کتابهای مقدس
به زبان عربی	به زبانهای عبری، آرامی و یونانی
مؤلف آن خداست	مؤلف آن خدا و بشر است
پیامبر اسلام آنچه را از خدا شنیده است، نقل می‌کند	مؤلف بشری پیام خدا را با شیوه و اندیشه ویژه خود نقل می‌کند
در طیّ ۲۳ سال وحی شده است	درطیّ چند قرن فراهم شده‌است
پیامْ الهی، ازلی و فراگیر است	پیامْ الهی، ازلی و فراگیر است

۵. عهد عتیق

یهودیان کتاب خود را به ۳ بخش تقسیم کرده‌اند:

۱. تورات؛

۲. انبیا؛

۳. مکتوبات.

«تورات» پنج کتاب موسی است.

«انبیا» کتابهای انبیای پیشین، مانند یوشع، داوران، کتابهای اول و دوم سموئیل و کتابهای اول و دوم پادشاهان، همچنین انبیای متأخر یعنی اِشَعْیا، اِرْمیا، حِزْقیال و دوازده کتاب انبیای کوچک را در بر می‌گیرد.

«مکتوبات» شامل کتابهای اول و دوم تواریخ ایام، کتابهای عَزْرا، نَحَمْیا، اِسْتَر، روت، مزامیر، امثال سلیمان نبی، ایّوب، مراثی اِرْمیا، جامعه، غزل غزلهای سلیمان و دانیال است.

الف) تورات: پنج کتاب موسی

کتب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می‌شود، مقدس‌ترین کتاب یهودیان است و فرقه سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از

روستاهای فلسطین مشاهده می‌شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می‌دهند و در غیر آن نمی‌پذیرند. ما مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می‌کنیم و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می‌دانیم.

در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات جدید کتاب مقدس نشان می‌دهد که پاسخ به مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می‌شود، دشوارتر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایتهایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می‌کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه‌ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده یهودیان و مسیحیان، الهام الهی در همه مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.*

متخصصان کتاب مقدس چهار منبع اساسی برای تورات قائلند:

۱. منبع الوهیمی (الف)؛
۲. منبع یَهْوَهی (ی)؛
۳. منبع کاهنی (ک)؛
۴. منبع تثنیه (ت) که منبعی ویژه است.

تفکر برجستهٔ موجود در تورات این است که خدای واحدی وجود دارد که برکت می‌دهد و عهد می‌بندد. همین خدا قوم یهود را نجات داد و شریعتی به آنان عطا کرد که باید زندگی خود را بر اساس آن تنظیم کنند.

نخستین بخش تورات «سِفْر پیدایش» است. این سِفْر با آفرینش جهان از عدم، آفرینش آدم و داستان گناه او آغاز می‌شود. همچنین داستان مشایخ یا نخستین پدران بنی‌اسرائیل، از نوح و طوفان او تا ابراهیم خلیل و بیرون آمدن وی از سرزمین پدری و سکونت در فلسطین، تا اسماعیل، اسحاق، یعقوب، عیسو، یوسف و برادرانش و اقامت بنی‌اسرائیل در مصر در همین سِفْر مطرح است. بر این اساس، این کتاب تاریخ

* اهل کتاب برای این ادعا دلیلی اقامه نمی‌کنند./م.

دوران ابراهیم (حدود ۱۹۰۰ ق.م.) تا یوسف (حدود ۱۵۵۰ ق.م.) را می‌آورد؛ ولی داستان آدم و فرزندانش و داستان نوح به زمانی بسیار کهن‌تر تعلق دارد که نمی‌توان آن را تعیین کرد. از این رو، آن عصر را «دوره ماقبل تاریخ یهود» می‌نامند.

دومین بخش تورات «سِفْر خروج» است که زندگی موسی را در بر می‌گیرد: تولد او، نشو و نمای وی در کاخ فرعون، کشته شدن یک تن مصری به دست او، فرار وی به مدین و سرانجام، شنیدن صدایی از بوته خار مشتعل که او را به رسالت و نبوت رساند. این کتاب همچنین از برخورد موسی با فرعون، بلاهایی که خداوند بر مصریان فرود آورد، خروج بنی‌اسرائیل از مصر، فِصْح و عبور آنان از دریای سرخ به قدرت خدا سخن می‌گوید. اوج مطالب «سِفْر خروج» آنجاست که از پیمان خدا با بنی‌اسرائیل بر کوه سینا و اعطای شریعت بحث می‌کند. زمان وقوع این حوادث حدود سال ۱۲۵۰ ق.م. است.

سومین بخش تورات «سِفْر لاویان» است که اصولاً یک کتاب شریعت مشتمل بر شعائر و قوانین رایج در دین موسی به شمار می‌رود.

چهارمین بخش تورات «سِفْر اعداد» است که به آمار خاندانهای قبائل بنی‌اسرائیل در بیابان می‌پردازد.

پنجمین بخش تورات «سِفْر تثنیه» است، به معنای «تکرار شریعت». علت این نامگذاری آن است که این کتاب بسیاری از داستانهای اسفار گذشته و احکام آنها را بازگو می‌کند. دانشمندان معتقدند که این بخش از تورات به دنبال یک حرکت اصلاحی میان یهودیان در عصر پادشاهی یوشیا و پیامبری اِرْمیا در قرن هفتم قبل از میلاد تألیف شده است.* درآن زمان، قوم یهود در کنار پرستش خدای حقیقی، به آیینهای شرک آمیزی که در معابد گوناگون و فراوان کشور وجود داشت، روی آورده

* دانشمندان غیر متدین چنین عقیده‌ای دارند، ولی یهودیان و مسیحیانِ دیندار حضرت موسی علیه‌السلام را مؤلف اسفار پنجگانه تورات می‌دانند. این اعتقاد همگانی در منابع گوناگون یهودیت و مسیحیت آمده است، رک.: آغاز فصل هشتم رسالهٔ الهیات و سیاست، نوشتهٔ اسپینوزا و
The Oxford Dictionary of the Christian Church, London, 1974; "Moses"./م

بودند. به همین دلیل است که «سِفْر تثنیه» بر ترک هر گونه پرستش بتان اصرار می‌ورزد و قوم را به‌عدول از گمراهی و بازگشت به‌عبادت‌خالصانه‌خدادعوت‌می‌کند.

ب) تاریخ تثنیه

سِفْر تثنیه و هفت کتاب که پس از آن قرار دارد، برخی از حوادث تاریخی را می‌آورند که نزد دانشمندان به «تاریخ تثنیه» شهرت یافته است. این قسمت از تاریخ با قضایای بنی‌اسرائیل در دوره سرگردانی در صحرا آغاز می‌شود، پس از آن، داستان فتح کنعان (فلسطین) به دست بنی‌اسرائیل را نقل می‌کند و اطاعت بنی‌اسرائیل از داوران، مخصوصاً سموئیل را شرح می‌دهد. حوادث اخیر حدود هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده است.

پس از آن، پادشاهی شائول، داوود، سلیمان و حکمرانان بعدیِ یهودیان، همچنین داستانهای الیاس و الیسع را که از پیامبران بنی‌اسرائیل بوده‌اند و سایر حوادث تا جلای بابل به سال ۵۸۷ ق.م. را می‌نگارد. این بخش از تاریخ در کتابهای زیر آمده است:

سِفْر تثنیه، صحیفه یوشع، سِفْر داوران، کتاب روت، کتابهای اول و دوم سموئیل، کتابهای اول و دوم پادشاهان.

خلاصه تعالیم «تاریخ تثنیه» این است که خدا قوم یهود را به اطاعت و محبت و اخلاص دعوت می‌کند و اعلام می‌دارد که عاقبت فرمان بردن از خدا رستگاری و عاقبت نافرمانی او هلاک و نابودی است. همچنین تعلیم می‌دهد که باید شعائر یهود از آیینهای مشرکان پاک گردد و قربانی فقط در معبد اورشلیم و نه در معابد گوناگون دیگر، تقدیم خدا شود. بر اساس این کتب، خدا قوم یهود را برای اینکه قوم مخصوص وی باشند، برگزیده است.

ج) تاریخ روزشمار

پس از «تاریخ تثنیه» مجموعه دیگری به نام «تاریخ روزشمار» قرار دارد که مطالب آن تقریباً مانند مجموعه پیشین است؛ بدین قرار: کتابهای اول و دوم تواریخ ایام، عَزْرا و

نَحَمْیا.* در این قسمت، تاریخ پادشاهان بنی‌اسرائیل و «مملکت یهودا» (در جنوب فلسطین) و «مملکت اسرائیل» (در شمال آن) تا جلای بابل و بازگشت قوم یهود به وطن به کمک کورش کبیر آمده است. این کتب جهت‌گیری تازه آیین یهود پس از بازگشت از بابل را منعکس می‌کند: در این زمان شعائر بر محور معبد اورشلیم تمرکز یافت، شریعت صدرنشین شد، کاتبان (مانند عَزْرا) به خاطر امتیاز تفسیر شریعت، حلّ و عقد امور را به دست گرفتند و قوم پذیرفت که نسل داوود حق ولایت و رهبری دارد. همچنین امید و آرزو به یک مسیح از نسل داوود که برای نجات قوم از چنگال حاکمان بت‌پرست قیام خواهد کرد، در این دوره شکل گرفت.

د) کتب انبیا

در کتاب عهد عتیق دو گونه نبی سراغ داریم: نخست انبیایی از قبیل سموئیل، ناتان، الیاس و الیسع که رسالت شفاهی داشتند و گاهی به اذن خدا معجزاتی از ایشان صادر می‌شد، هماطور که الیاس و الیسع چنین کردند. گونه دوم انبیایی هستند که نوشته‌هایی از خود بر جای گذاشتند. این دسته از انبیا شاگردان یا شنوندگانی داشتند که گفتارهای آنان را در کتابهایی می‌نوشتند.

در کتاب مقدس چهار نبی «انبیای بزرگ» نامیده شده‌اند. علت این نامگذاری بزرگ بودن حجم کتابهای آنان است: اِشَعْیا، اِرْمیا، حِزْقیال و دانیال. همچنین دوازده نبی هستند که کتابهای کوچکتری از خود بر جای گذاشته‌اند. البته اهمیت این نوشته‌ها از نوشته‌های قبلی کمتر نیست. این انبیا را «انبیای کوچک» می‌خوانند: هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حَبَقّوق، صفنیا، حجّیْ، زکریّا و ملاکی.

گاهی انبیا را «وجدان بنی‌اسرائیل» نامیده‌اند؛ زیرا ایشان گناهان قوم و نافرمانیهای آنان، به‌ویژه گرایش آنان به شرک و نفاق را مورد نکوهش شدید قرار داده‌اند. ایشان همچنین به «اخلاق اجتماعی» توجه کرده‌اند و بدین علت، از گروههای زیر به شدت انتقاد نموده‌اند: ثروتمندانی که از کمک به مستمندان امتناع می‌ورزند؛ قاضیانی که حکم غیر عادلانه صادر می‌کنند؛ آنان که به زیان ضعفا، زورمندان را همراهی

* در ترجمه‌های کتاب مقدس، کتاب اِسْتَر در پایان این مجموعه قرار گرفته است./م.

می‌نمایند؛ کارمندان فاسد، بازرگانانی که مشتریان خود را می‌فریبند؛ روحانی نمایانی که احکام الهی را دستاویز منافع خویش قرار می‌دهند؛ و سرانجام افراد بی‌رحمی که به یتیمان، بیوه زنان و غریبان ستم روا می‌دارند.

همچنین انبیا هم‌پیمانی نظامی بنی‌اسرائیل با کشورهای بت‌پرست، مانند مصر و آشور را محکوم کردند و نسبت به عواقب وخیم آن ـ هرگاه چنین کاری ادامه یابد و قوم از آن توبه نکند ـ هشدار دادند. برخی از انبیا، از قبیل اِرْمیا، به علت برخورد با سران حکومت، مورد ظلم و ستم قرار گرفتند و بعضی از آنان به اتهام خیانت و فقدان روح وطن پرستی به قتل رسیدند.

محتوای کتب انبیا شخصیت هر یک از ایشان را منعکس می‌نماید و رنگ آن را دارد. اِرْمیا و عاموس سخت‌گیرند و نکوهشهای آنان بسیار تند و تهدیدآمیز است. هوشع از ناکامی ازدواج خود سخن می‌گوید و با اندیشیدن در وضع و حال خویش به این نتیجه می‌رسد که قوم بنی‌اسرائیل مانند زنی است که به شوهر خود خیانت کرده است. اِشَعْیا و حِزْقیال را روح خدا می‌رباید و رؤیاهایی را به آنان نشان می‌دهد. آنان هم این رؤیاها را به عنوان وحی الهی به قوم خود انتقال می‌دهند.

هنگامی که قوم یهود گرفتار بلا گردیدند و همچون بردگان به بابل برده شده، مقهور قدرت بت‌پرستان گشتند، نقش انبیا دگرگون شد. در مورد انبیا گفته‌اند که از آنان خواسته شده «تسلی یافتگان را اندوهگین کنند و اندوهگینان را تسلی بخشند.» بر این اساس، انبیا به تسلی دادن مردم و دمیدن روح امید در زمان سختی و گرفتاری ایشان اقدام کردند. آنان به مردم گفتند: درد و رنجی که می‌کشند زاییده گناهان ایشان است، ولی هرگاه توبه کنند و به خدا بازگشت نمایند، وی آنان را از گرفتاری نجات خواهد داد. بنا بر این، نومیدی درست نیست، بلکه همه باید به ریسمان الهی چنگ بزنند؛ و در آن هنگام، خدا متوکلان را از غم آزاد خواهد کرد و آینده جدیدی برای ایشان رقم خواهد زد.

انبیا نسبت به توده «عناویم»، یعنی پرهیزکاران ستمدیده و مستضعف زمین، توجه خاصی مبذول داشتند. به گفته انبیا، خداوند از این مؤمنان فروتن قومی جدید پدید خواهد آورد و هم اینان گروه اندک و باقی‌مانده قوم هستند که هم در زمان خوشی و هم در زمان تنگی، بر اطاعت خدا استقامت ورزیده‌اند.

هـ) اشتیاق به مسیح موعود

تعالیم انبیا در بر افروختن آتش شوق قیام مسیح در دلهای قوم عهد عتیق تأثیر بسزایی داشت: خدا قوم خود را در حالت نکبت و ذلت باقی نخواهد گذاشت؛ بلکه خود او کسی را مسح کرده، برای نجات مردم خواهد فرستاد (عنوان «مسیح» از اینجا می‌آید). از کتابهای نبوت معلوم می‌شود که آرزوی آمدن مسیح برگرد سه محور اساسی می‌چرخید که البته این محورهای سه‌گانه به گونه‌ای مشخص از یکدیگر جدا نشده‌اند:

مسیح پسر داوود

برخی از انبیا، مانند حِزْقیال و ملاکی، اعلام داشتند که خدا به زودی یک مسیح را از نسل داوود برای باز گرداندن شکوه بنی‌اسرائیل خواهد فرستاد. انتظار می‌رود که مسیح یاد شده قوم را از دست حاکمان مشرک رهایی بخشد و قدرت شریعت خدا را برای گروه کوچکی که در زمان تنگی وفادار و مطیع فرمان خدا باقی خواهد ماند، بسط و اعتلا ارزانی کند. در این سلطنت (یا ملکوت) جدید، عدالت، نیکی به مستمندان و پرستش درست و خالصانه خدا حکم‌فرما خواهد بود. خدا نیز از طریق مسیح خویش، بر قوم خود حکومت خواهد کرد. برخی از انبیا مژده دادند که این سلطنت تنها برای یهود نیست، بلکه همه ملتهای جهان از آن برخوردار خواهند شد.

بنده خدا

اِشَعْیای نبی از «بنده خدا» که خواهد آمد، سخن گفته است: وی به دور از هر قدرت نظامی و اقتصادی و هر شکوه ظاهری و نفوذ کلمه خواهد آمد. همچنین او از روی ایمان و تسلیم به اراده خدا، مخالف هر گونه شدت عمل، دارای صبر و بردباری برای تحمل دردها و ستمها خواهد بود و با تحمل بار گناهان قوم، همچون وسیله‌ای برای نجات عمل خواهد کرد.

پسر انسان

این شخصیت پیچیده در کتاب دانیال آمده است. آن کتاب به شیوه ادبی مکاشفات نوشته شده و فهم شیوه مذکور بسیار دشوار است؛ زیرا اشکال و رموز پیچیده و

ناآشنایی در آن وجود دارد. ادبیات مکاشفه به دوره‌ای از تاریخ یهود تعلق دارد که قوم زیر ستم بود و به همین دلیل، آمال و آرزوهای خود را در قالب اشارات و رموز بیان می‌کرد. نوشته‌های مکاشفه از «روز خداوند» سخن می‌گوید و اینکه خدا برای اصلاح مفاسد و محکوم کردن اشرار و رهایی بخشیدن به کسانی که بر ایمان خود استوار مانده‌اند، در جهان وارد عمل می‌شود. به گفته ادبیات مکاشفه، به نشانه فرا رسیدن روز خداوند، پسر انسان از آسمان فرو خواهد آمد و ملکوت الهی را بر پا خواهد ساخت.

و) نوشته‌ها یا کتابهای حکمت

همسایگان بت‌پرست قوم یهود کتابهای حکمت آمیز و فراوانی نوشتند تا مردم را به راه راست هدایت کنند. یهودیان معتقد بودند «زندگی برتر» آن است که با اراده خدا همسو باشد؛ از این رو، آنان نیز کتبی حکمت آمیز ویژه خود نوشته‌اند. این کتابها مجموعه سوم و پایانی نسخه عبری عهد عتیق را تشکیل می‌دهند.

معروفترین کتاب این بخش مزامیر داوود است که ۱۵۰ سرود در موضوعات زیر را شامل می‌شود: حمد و ستایش و شکر الهی، توبه، توکل به خدا، انتظار مسیح و دعاهای استغاثه به درگاه الهی. کتاب مزامیر در طول قرنها «کتاب دعای یهودیان» محسوب می‌شد و عیسی و شاگردانش آن را قرائت می‌کردند و همواره مسیحیان دعاهای آن را می‌خوانند. همچنین بسیاری از مسیحیان مجموع آن ۱۵۰ مزمور را هر هفته ختم می‌کنند. راهبان و راهبه‌ها روزی هفت بار در دیرهای خود جمع می‌شوند و مزامیر را با صدای بلند تلاوت می‌نمایند.

از کتابهای مهمّ حکمت سِفرِ ایّوب است. این کتاب داستان یکی از شیوخ عرب را می‌نویسد که ثروتمند و پرهیزکار بود و سلسله‌ای از مصائب و بلاها بر او وارد شد و در نتیجه، ثروت، خانواده و سلامت خود را از دست داد. این کتاب مسأله پیچیده خیر و شر را بررسی می‌کند و همچنین به حل این سؤال که همواره برای مؤمنان مطرح بوده، می‌پردازد که «چرا نیکان در این دنیا رنج می‌برند، ولی بدان در ظاهر خوشبخت هستند؟» نویسنده ناشناس کتاب مباحث علمی و فکری خود را ضمن داستانی ملی (که در بابهای ۱، ۲ و ۴۲ آمده) بیان می‌کند و گفتگوی طولانی خویش را پیرامون این

مسأله ادامه می‌دهد که چگونه خدا که مهربان و بر هر چیز توانایی دارد، به ورود شر در آفرینش خویش اجازه می‌دهد.

کتاب امثال سلیمان مجموعه گفتارهای حکیمانه‌ای است که سنت آنها را به سلیمان نسبت می‌دهد.

کتاب جامعه (یعنی رهبر جامعه که احتمالاً مقصود از آن خطیب است) تعدادی از واردات ذهن و سؤالات پیرامون مفهوم زندگی را مطرح می‌کند: هدف از زندگی چیست و چه چیزی به زندگی ارزش می‌دهد؟

کتاب غزل غزلها مجموعه‌ای از ترانه‌های یهودی است که آن را در عروسیها می‌خوانده‌اند. این نوشته عشق و محبت میان انسانها را می‌ستاید و آن را امری زیبا و برجسته و یکی از بزرگترین موهبتهای الهی می‌داند. از دیدگاه این سِفْر، محبت ابنای بشر را می‌توان همچون رمزی از حب خدا به انسان تلقی کرد.

ز) کتابهای قانونی ثانوی

این کتابها در کتاب مقدس کاتولیک و ارتودکس وجود دارد، ولی یهودیان و بیشتر فرقه‌های پروتستان آنها را قبول ندارند (رک.: ص. ۲۵). بیشتر این کتابها از حکمت سخن می‌گویند.

دو کتاب مکابیان از قهرمانیهای یهود برای حفظ دین خود در دوره ستم یونانیان مشرک سخن می‌گویند.

کتاب طوبیت ارزشهای دینی زندگی معمولی خانوادگی را مطرح می‌کند.

کتاب حکمت سلیمان به ما می‌آموزد که حکمت حق و صحیح از جانب خدا می‌آید و هر مؤمنی باید به دنبال حکمت برود. این کتاب با روشنی بی‌مانندی در میان کتب عهد عتیق از ایمان ثابت به رستاخیز مردگان و جزای اعمال نیک و بد سخن می‌گوید.

کتاب یشوع بن سیراخ مجموعه دیگری از سخنان حکمت آمیز و مانند کتاب امثال سلیمان است.

کتابهای یَهودیت و اِسْتَر داستان دو بانوی قهرمان معروف یهودیان را باز

می‌گوید.*

و سرانجام، کتابِ باروک گفتارهای منشیِ اِرْمیای نبی را در بر دارد.

ح) فهرست کتابهای عهد عتیق

تورات (کتابهای موسی، پنج کتاب شریعت)

۱. سِفْر پیدایش
۲. سِفْر خروج
۳. سِفْر لاویان
۴. سِفْر اعداد
۵. سِفْر تثنیه

تاریخ تثنیه

(این قسمت در واقع از سِفْر تثنیه، کتاب پنجم تورات، آغاز می‌شود).

۶. صحیفه یوشع
۷. سِفْر داوران
۸. کتاب روت
۹. کتاب اول سموئیل نبی
۱۰. کتاب دوم سموئیل نبی
۱۱. کتاب اول پادشاهان
۱۲. کتاب دوم پادشاهان

تاریخ روزشمار

۱۳. کتاب اول تواریخ ایام
۱۴. کتاب دوم تواریخ ایام
۱۵. کتاب عَزْرا
۱۶. کتاب نَحَمْیا

* قسمت عمده کتاب اِسْتَر در بخش غیر اپوکریفایی است./م.

۱۷. کتاب اِسْتَر

نوشته‌ها (کتب حکمت)

۱۸. کتاب ایّوب
۱۹. کتاب مزامیر (زبور داوود)
۲۰. کتاب امثال سلیمان نبی
۲۱. کتاب جامعه سلیمان
۲۲. کتاب غزل غزلهای سلیمان

کتابهای انبیا

کتابهای انبیای بزرگ:

۲۳. کتاب اِشَعْیا
۲۴. کتاب اِرْمیا
۲۵. کتاب مراثی اِرْمیا
۲۶. کتاب حِزْقیال
۲۷. کتاب دانیال

کتابهای انبیای کوچک:

۲۸. کتاب هوشع
۲۹. کتاب یوئیل
۳۰. کتاب عاموس
۳۱. کتاب عوبدیا
۳۲. کتاب یونس
۳۳. کتاب میکاه
۳۴. کتاب ناحوم
۳۵. کتاب حَبَقّوق
۳۶. کتاب صفنیا
۳۷. کتاب حجّیٰ

۳۸. کتاب زکریّا

۳۹. کتاب ملاکی

کتابهای قانونی ثانوی

۴۰. کتاب طوبیت

۴۱. کتاب یَهودیت

۴۲. کتاب حکمت سلیمان

۴۳. کتاب حکمت یشوع بن سیراخ

۴۴. کتاب باروک

۴۵. کتاب اول مکابیان

۴۶. کتاب دوم مکابیان

٦. عهد جدید

عهد جدید مشتمل بر کتابهایی است که تنها مسیحیان آنها را قبول دارند، اما یهودیان هیچ‌یک از آنها را ضمن کتابهای مقدس خود نمی‌پذیرند. مسیحیان، با آنکه در مورد تعداد کتابهای رسمی عهد عتیق اختلاف دارند، در مورد کتابهای عهد جدید اتفاق نظر پیدا کرده و عهد جدید واحدی را پذیرفته‌اند. نسخ خطی برخی از کتابهای عهد جدید به قرن اول مربوط می‌شود و رسمیت مجموعه عهد جدید در فاصله سالهای ۱۵۰-۲۰۰ تعیین گردیده و مسیحیان از آن زمان به آنها معتقد شده‌اند.

همه کتابهای عهد جدید به زبان یونانی نگاشته شده است. در گذشته برخی از مردم معتقد بودند که انجیل متّی به زبان «آرامی»، که عیسی مسیح و شاگردانش به آن سخن می‌گفتند، تحریر شده است، امابه نظر می‌رسد که شواهد تاریخی یا لغوی برای چنین نظریه‌ای وجود ندارد. ترجمه‌های عهد جدید از روی متن یونانی انجام می‌گیرد و دانشمندان همین متن یونانی را اساس تحقیقات خود قرار می‌دهند. این دانشمندان دست به کارهایی می‌زنند که بسیار به علم تفسیر مسلمانان شباهت دارد؛ یعنی به تفسیر و فهمیدن عبارات عهد جدید از طریق تحلیل لغوی روی می‌آورند و آن را با در نظر گرفتن چارچوبهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شرح می‌دهند.

نویسندگان کتب عهد جدید از شاگردان عیسی هستند که برخی از ایشان وی را از نزدیک دیده و شناخته‌اند (این افراد را می‌توان به «اصحاب» پیامبر اسلام مانند کرد) و برخی هم از طریق گروه قبلی با زندگی و تعالیم عیسی آشنا شده‌اند (مانند «تابعین» در اسلام). مسیحیان نمی‌گویند که همه نویسندگان حوادث زندگی عیسی را عیناً مشاهده کرده‌اند ـ گرچه برخی از ایشان در حقیقت شاهد مستقیم آن حوادث بوده‌اند ـ ولی همه این نویسندگان از نخستین پیروان مسیح به شمار می‌روند. ما مسیحیان نویسندگان عهد جدید را پیامبر نمی‌دانیم، ولی معتقدیم که همگی آنان در تمام آنچه نوشته‌اند، با الهام الهی عمل کرده‌اند.*

الف) اناجیل

چهار کتاب آغازین عهد جدید «انجیل» خوانده می‌شوند. واژه «انجیل» برگرفته از واژه یونانی euangelion و به معنای «مژده» است. انجیل گونه‌ای از ادبیات الهامی است که به مسیحیت اختصاص دارد. هر یک از اناجیل، در اصل، ایمان به مسیح برخاسته از مردگان را اعلام می‌کند. همچنین هر یک از اناجیل معنی و مفهوم زندگانی عیسی را برای مسیحیان توضیح می‌دهد. عیسی در اناجیل به شرح زیر معرفی شده است:

۱. تحقق اشتیاق عهد عتیق به آمدن مسیح موعود؛

۲. وحی خدا؛

۳. دلیل و شاهدی برای این حقیقت که خدا هم می‌خواهد و هم می‌تواند بشر را نجات دهد؛

۴. بنیانگذار جامعه پیروان به نام «کلیسا» است که موظف به دنبال کردن راه و برنامه عیسی در طول تاریخ است.

پیش از نوشته شدن اناجیل، یک سنت شفاهی وجود داشت. عیسی به عقیده مسیحیان در حدود سال ۳۰ وفات یافت و کسانی که از او پیروی کرده، وی را شناخته، کارهایش را دیده و سخنانش را شنیده بودند، خاطرات خویش از او را در

* مسیحیان برای این ادعا دلیلی اقامه نمی‌کنند./م.

حافظه نگه می‌داشتند. هنگامی که مسیحیان نخستین برای عبادت گرد می‌آمدند، آن خاطرات نقل می‌شد. اندک اندک این منقولات شکل مشخصی یافت و بر حجم آنها افزوده شد.

نخستین فرد از پیروان عیسی که آن مطالب را به شکل یک انجیل نگاشت، مرقُس یکی از یاران پطرس بود که کتابش را حدود سال ۶۰ میلادی به تحریر در آورد. (گفتنی است که این تاریخ و سایر تاریخهای کتب عهد جدید تقریبی است و دانشمندان با استفاده از قرائنی که در خود عهد جدید وجود دارد، آنها را حدس زده‌اند).

رابطه انجیلها با یکدیگر قابل توجه است. هر یک از انجیلها مشتمل بر سخنانی از عیسی و گزارشهایی از زندگی و کارهای اوست که عیناً در اناجیل دیگر یافت می‌شود. علاوه بر این، برداشتهایی هم در هر یک از اناجیل درباره زندگی عیسی وجود دارد که در سه انجیل دیگر دیده نمی‌شود. علت این امر آن است که هر یک از مؤلفان اناجیل (که «انجیل‌نگار» نامیده می‌شوند) بر جوانب خاصی از زندگی و پیام عیسی تمرکز یافته و آن را با اوضاع و احوال قومی که آن انجیل خاص برای آنان تألیف شده، تطبیق داده است. بر این اساس، انجیل‌نگارانْ نخستین علمای الهیات در جامعه مسیحیت هستند. با آنکه هر یک از انجیلها به شیوه خاصی نوشته شده و با سه انجیل دیگر اختلاف دارد، مسیحیان در مطالب مربوط به مسیح در اناجیل هیچ تناقضی نمی‌بینند و همه اناجیل را در درجه یکسانی از اهمیت قرار می‌دهند.

انجیل متی

نخستین انجیل را متّی که یک مسیحی فلسطینی بود، اندکی پس از سال ۷۰ نگاشته است. این انجیل عیسی را به عنوان معلم اعظم، موسای جدید و صاحب شریعت عهد جدید معرفی می‌کند. شیوه ادبی نویسنده این انجیل بر گردآوری گفتارها و کارهای عیسی بر اساس ترتیب اهمیت موضوعی استوار است و نه ترتیب تاریخی آنها. به همین دلیل، موعظه روی کوه که مشتمل بر اصول تعالیم عیسی است، در بابهای ۵، ۶ و ۷، امثال او در باب ۱۳، همچنین معجزات او در بابهای ۸ و ۹ و پیشگویی فرا رسیدن روز خداوند و آمدن واپسین روز در بابهای ۲۴ و ۲۵ آمده است.

در مورد اندیشه‌های کلامی اساسی این انجیل قبلاً اشاره کردیم که متی عیسی را موسای جدید می‌شناسد: همان طور که موسی عهد عتیق را برای قوم یهود اعلام کرد و شریعت کهن را به آنان داد، عیسی به عهد جدید مژده می‌دهد و شریعت تازه را عطا می‌کند. این شریعت تازه به سوی «گروه اندک» بینوایان پرهیزکار جهت‌گیری شده است (متی ۵: ۱-۸). این شریعت، نه بر فرائض مکتوب، بلکه بر حب خدا که در قلوب بشر نوشته شده، استوار است. در میان انجیل‌نگاران متّی بیش از همه در صدد است اثبات کند که عیسی پیشگوییهای عهد عتیق را تحقق بخشیده است. وی برای اثبات این امر به آیاتی از کتاب اِشَعْیا (باب ۴۲) درباره بنده متواضع خدا که قوم را با ایمان و اطاعت نجات خواهد داد، اقدام کرده است. به نظر متّی رنجهای عیسی و مرگ او تمام چیزهایی را که اِشَعْیا در باب بنده رنجدیده خدا می‌گوید، محقق ساخته است.

دانشمندان کتاب مقدس معتقدند که انجیل متّی به هدف گفتگو و جدل با بعضی از بزرگان یهود، پس از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ نگارش یافته است و در صدد اثبات این امر است که یهودیان با رد و انکار عیسی موجب شدند که ملکوت خدا از آنان به امتهای غیر یهود منتقل شود. از دیدگاه متّی این ملکوت همان کلیسا است، همچنین معتقد است ملکوت خدا چیزی فراتر از آنچه فعلاً وجود دارد، نیست تا در آینده به وجود آید.

انجیل مرقُس

همان طور که قبلاً گفته شد، اعتقاد رایج این است که این انجیل قدیم‌ترین انجیل است و تألیف آن به حدود سال ۶۰ بر می‌گردد. مرقُس یکی از شاگردان دوازده‌گانه عیسی نبود و عهد جدید وی را از دستیاران پولُس و پطرس قلمداد می‌کند. در انجیل مرقُس مطالب مفصلی از زبان یک ناظر عینی نقل شده و این حاکی از آن است که مرقُس بسیاری از مسموعات خود را از پطرس نقل می‌کند. به نظر دانشمندان، انجیل مرقُس در آغاز برای مسیحیانی که قبلاً یهودی نبوده‌اند، نگاشته شده است.

مرقُس هدف خود از تألیف انجیل را در ابتدای نوشته خویش بیان می‌کند که عبارت است از اعلان «مژده (انجیل) عیسی مسیح، پسر خدا». تفاوت کار مرقُس با

متّی در این است که مرقُس بیشتر به کارهای عیسی بیش از سخنان او توجه دارد. بر این اساس، وی به گزارش امور زیر اهتمام می‌ورزد: مقابله عیسی با دیوها و خارج کردن آنها از بیماران روانی و بخشیدن گناهکاران و انجام دادن معجزات. همچنین جنبه‌های بشری عیسی را به گونه‌ای برجسته نشان می‌دهد و بدین وسیله بر انسان بودن او تأکید می‌ورزد تا عقیده کسانی را باطل کند که می‌گفتند عیسی فقط از نظر ظاهری به شکل بشر در آمده بود.

انجیل مرقُس مژده عیسی را به شکل اساسی و نزدیک به صورت ابتدایی آن می‌آورد و اصول آن به قرار زیر است:

- از گناه دور شوید و به درگاه الهی توبه کنید؛
- زندگی خود را با شریعت خدا هماهنگ سازید و ملکوت همین است.

گفتنی است که رنجهای عیسی و مرگ او جایگاه بسیار مهمی را در انجیل مرقُس به خود اختصاص داده و این کتاب نیز مانند انجیل متّی، رنجهای مسیح را با عباراتی که اِشَعْیا در توصیف «بنده خدا» گفته است، نقل می‌کند.

انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان

لوقا مژده را دو بخش می‌کند:

- انجیل لوقا؛
- کتاب اعمال رسولان.

لوقا را به عنوان یار غیر یهودی‌الاصل پولُس رسول معرفی می‌کنند. پس وی یکی از دوازده شاگرد عیسی نبوده است. لوقا با آنکه بسیار به انجیل مرقُس تکیه می‌کند، در نوشته خود برخی از اندیشه‌های کلامی را وارد کرده که در دو انجیل قبلی وجود ندارد؛ یعنی حوادث زندگی عیسی و تعالیم وی در این انجیل در پرتو مرگ و رستاخیز وی تفسیر می‌شود. از این رو، دانشمندان می‌گویند: علم و فرهنگ لوقا از سایر انجیل‌نگاران بیشتر بوده؛ زیرا انجیل خود را به یونانی محکم و زیبایی نوشته‌است.

انجیل لوقا

مهمترین اندیشه‌های انجیل لوقا را می‌توان چنین خلاصه کرد: عمومیت رسالت عیسی

و اینکه وی نه تنها به سوی یهود، بلکه به سوی همه امتها فرستاده شده است.* عیسی دوست گناهکاران و غمخوار رنجدیدگان است. لوقا بیش از سایر انجیل‌نگاران به خطر ثروت واهمیت فقر اختیاری از دیدگاه شاگردان عیسی توجه می‌کند. اندیشه گزینش شاگرد در مرکز دریافت لوقا از رسالت عیسی قرار دارد: به نظر این انجیل‌نگار، عیسی به دعوت گروهی از مردان و زنان و پدید آوردن جمعی از شاگردان که او را در زندگی و رفتار اسوه خود قرار دهند، توجه خاصی مبذول می‌داشته است. لازم به یاد آوری است که نقش زنان در انجیل لوقا از نقش آنان در سایر اناجیل مهمتر است.

اندیشهٔ مهمّ دیگری که در انجیل لوقا وجود دارد، تأکید مؤلف است بر اینکه عیسی مرد دعا بود. در این انجیل، عیسی به عنوان شخصی که در هر زمان حساس از زندگی خود به دعا روی می‌آورد، معرفی می‌شود. دعای مورد نظر لوقا دعاهای رسمی آیین یهود نیست، بلکه بیشتر نشانه اتحاد باطنی و صامت با خدا به عنوان پدر است. این نگرش لوقا به عیسی به عنوان کسی که از طریق تأملات و دعا با خدا متحد گردید، تا اندازه زیادی بر جریان امور روحی مسیحیت اثر گذاشته است.

کتاب اعمال رسولان

با آنکه بخش دوم گزارش لوقا از مژده را «انجیل» نمی‌نامند، اما می‌توان آن را در رابطه با انجیل لوقا بررسی کرد. کتاب اعمال رسولان حوادث مربوط به رشد و بالندگی گروه مسیحیان نخستین به دست روح خدا را روایت می‌کند. این بالندگی نه تنها افزایش شمار مسیحیان، بلکه تجربه‌های شخصی ماهیت و رسالت دین را نیز

---

* قرآن کریم رسالت حضرت عیسی را متوجه بنی‌اسرائیل می‌داند (آل عمران، آیه ۴۹، الصف، آیه ۶). در اناجیل نیز از قول حضرت عیسی علیه‌السلام آمده است که گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل.» (متی ۱۵:۲۱ـ۲۸؛ مرقُس ۷:۲۴ـ۳۰).
به ادعای اناجیل، حضرت مسیح علیه‌السلام در واپسین روز زندگی، پیش از صعود به آسمان، به شاگردان خود سفارش کرد که بشارت را در سراسر جهان بگسترانند و همه امتها را شاگرد خود سازند. (متی ۲۸:۱۶ـ۲۰؛ مرقُس ۱۶:۱۴ـ۱۸؛ لوقا ۲۴:۳۶ـ۴۹؛ یوحنّا ۲۰:۱۹ـ۲۳). بدین شیوه، مسیحیت به دینی جهانی تبدیل شد./م.

شامل می‌شود. گاهی کتاب اعمال رسولان را «انجیل روح» می‌نامند. همچنین این انجیل نشان می‌دهد که چگونه مسیحیان از فرقه‌ای یهودی و کوچک که به «مسیح بودن» عیسی اعتقاد داشت، به گروهی جهانی که از یهودیت فاصله گرفته بود، متحول شدند. علاوه بر این، لوقا در کتاب اعمال از ضمیر اول شخص مفرد بسیار بهره می‌گیرد و این نشان می‌دهد که وی شخصاً شاهد بسیاری از حوادث کتاب خود بوده است.

مهمترین اندیشه‌های کلامی کتاب اعمال رسولان عبارتند از اینکه:
- روح خدا جامعه مسیحیان را تشکیل می‌دهد و آن را هدایت می‌کند؛
- غیر یهودیان نیز می‌توانند، مانند یهودیان از عیسی پیروی کنند، بدون اینکه به شریعت موسی مقید شوند؛
- مژده عیسی برای همه جهانیان است؛
- مسیح که از مردگان برخاست، هنوز در میان جماعت خود، یعنی گروه مؤمنان حضور دارد و زندگی می‌کند.

انجیل یوحنّا

سنت مسیحی می‌گوید که این انجیل را یوحنّا، «شاگرد محبوب»، در شهر اَفَسُس تألیف کرده است. اما دانشمندان در مورد تاریخ نگارش آن اختلاف دارند و سالهایی که حدس زده شده، از ۶۵ تا ۹۰ را شامل می‌شود که البته تاریخ اول (یعنی سال ۶۵) را ترجیح داده‌اند. انجیل یوحنّا نیز، مانند انجیل مرقُس سرشار از مشهودات عینی کسی است که در حوادث حضور داشته است.

جا دارد متذکر شویم که شباهتهای زیادی در روش و محتوا بین انجیل یوحنّا و نوشته‌های فرقه یهودی قمران وجود دارد. این فرقه معتقد بود که جامعه بشری شرور و فاسد است؛ از این رو، سزاوار است قوم خود را برای فرا رسیدن روز خداوند آماده کند. این فرقه برای رسیدن به هدف خویش در دیرهای بیابان یهودیه به تهذیب نفس پرداخت. نشانه‌هایی از انتساب یحیای تعمید دهنده به این گروه وجود دارد.

درباره انجیل یوحنّا گفته می‌شود که این اثر بیش از سایر اناجیل در فضای تصوف پرواز کرده است. در این انجیل توجه مؤلف به سخنان عیسی از پرداختن به شرح

زندگی او بیشتر است و در آن، تعالیم عیسی به شکل خطبه‌هایی بلند و مشتمل بر افکاری با استفاده دقیق و پیچیده از رموز عرضه می‌گردد. از دیدگاه یوحنّا حوادث زندگی عیسی مسیح از تأثیر زندگی و کارهایش بر جامعه مسیحی حکایت می‌کند. همچنین از تعالیم یوحنّا این است که پیام ازلی خدا در عیسای انسان مجسم یا بشر گردید. علاوه بر این، یوحنّا توجه زیادی به کارهای رمزی (سمبلیک) عیسی دارد، به عبارت دیگر، وی به کارهایی که عیسی برای شاگردانش انجام داد اهمیت می‌دهد و بیان می‌کند که آن کارها در غسل تعمید و عَشای ربانی ادامه یافته است (رک.: صص. ۹۲ و ۹۶).

یک فکر الهی بنیادین در انجیل یوحنّا وجود دارد که می‌فهماند خدا محبت است و محبت همان چیزی است که باید پیروان عیسی را از دیگران متمایز کند. همچنین اهمیت محبت یکی از مسائل اساسی در رساله‌های منسوب به یوحنّاست. سرانجام انجیل یوحنّا می‌گوید: عیسی نور، حقیقت، حیات و کسی است که راه رسیدن به خدا را به ما نشان می‌دهد. همه این تعالیم در سخنان طولانی عیسی در شام آخری که پیش از مرگ با شاگردانش صرف کرد، یافت می‌شود (انجیل یوحنّا باب ۱۳-۱۷).

ب) چرا چهار انجیل؟

پیش از پرداختن به قسمتهای بعدی عهد جدید، لازم است برای بررسی سؤالی که غالباً مسلمانان مطرح می‌کنند، تأملی داشته باشیم. سؤال این است که مگر عیسی بیش از یک انجیل از خدا دریافت کرده است؟ پس به چه علت مسیحیان به چهار انجیل معتقدند؟ از سوی دیگر، تاریخ گواهی می‌دهد که انجیلهای دیگری هم نوشته شده است؛ پس چرا مسیحیان تنها به چهار انجیل متّی، مرقُس، لوقا و یوحنّا اعتقاد دارند؟

این پرسشها با در نظر گرفتن علم کلام اسلامی درست و موجّه است؛ اما جواب من که یک مسیحی هستم، مستلزم در نظر گرفتن مفهوم وحی در مسیحیت است (رک.: ص. ۲۶) و نیازمند آن است که با این مفهوم موافقت شود.

نخستین سخن اینکه مسیحیان هرگز نمی‌گویند عیسی کتابی به نام «انجیل» آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه‌ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند در مسیحیت جایی ندارد. مسیحیان عیسی را «تجسّم وحی الهی» می‌دانند و به

عقیده آنان، وی نه حامل پیام، بلکه عین پیام بوده است. بدین سبب ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد.

اکنون که روشن شد مسیحیان عیسی را مجسم شدن کلمه یا پیام خدا می‌دانند، باید توجه کنیم که بر اساس عقیده آنان انجیلها حاصل تلاش شاگردان اوست که از طریق الهام، ایمان خود به مسیح و مفهوم این ایمان در جامعه پیروان وی را اعلام کرده‌اند. هر یک از انجیلهای چهارگانه شهادتی مشخص و مخصوص از مسیح می‌دهد و انجیلها، با آنکه در دیدگاه و جزئیات با یکدیگر متفاوت هستند، همگی در باب هویت عیسی و ماهیت پیام الهی که به واسطه او به پیروان وی رسیده است اتفاق نظر دارند. از اینجاست که مسیحیان حاضر نیستند یک انجیل را بگیرند و سایر انجیلها را رها کنند؛ زیرا ایمان آنان بر تعالیم مجموع چهار انجیل استوار و تنظیم شده است. به عقیده آنان، دست برداشتن از هر یک از انجیلها نقص ایمان ایشان را در پی خواهد داشت.

این مسأله ما را به تفاوت دیگری در مفهوم وحی بین مسیحیان و مسلمانان رهنمون می‌شود. مسیحیان فقط به چهار انجیل، نه کمتر و نه بیشتر، عقیده دارند و اعتراف می‌کنند که تنها این چهار انجیل صحیح هستند، نه غیر آنها؛ زیرا جامعه مسیحیان نخستین آنها را از جانب خدا می‌دانست. بدیهی و مسلم است که ایمان مسیحیت بر ایمان رسولان و شاگردان عیسی استوار است و همان طور که قبلاً گفتیم، مسیحیان نخستین عقیده داشتند که روح خدا هدایت را برای جامعه آنان (یعنی کلیسا) فراهم کرده است.

از این مسأله در می‌یابیم که خدا در ۳۰ سال سرنوشت‌سازی (۳۰ـ۶۰ میلادی) که انجیل مکتوب وجود نداشت، بلکه سخنان و کارهای عیسی به طور شفاهی نقل می‌شد، آن جامعه را هدایت می‌کرد. این روح القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان انجیلها را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیدهٔ سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی در آنها رهنمون شد. یکی از اموری که روح القدس مخصوصاً به آن اقدام کرد، این بود که دیدگاه کلامی انجیل‌نگاران را در مورد آنچه خدا می‌خواست از طریق زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی به مردم منتقل شود، هدایت نمود و سرانجام جامعه مسیحیان نخستین با راهنمایی روح القدس از میان نوشته‌های مسیحی

بی‌شمار، به ۲۷ کتاب که انجیلهای چهارگانه نیز جزو آنهاست، اقرار کرد و پذیرفت که آنها با الهام الهی نگارش یافته‌اند.* این نوشته‌ها «عهد جدید» نامیده شدند و در طول زمان، مرجع اساسی ایمان مسیحی به شمار می‌رفته‌اند.

این درک مسیحیت از رابطه کتابهای مقدس و وحی با درک اسلام از آن رابطه تفاوت دارد. مسلمانان امتی هستند که به مقتضای تعالیم قرآن پدید آمده‌اند. آنان عقیده دارند که خدا پیامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحی کرد و امت اسلامی به دنبال آن پدید آمد. ولی مسیحیان می‌گویند که جامعه مسیحیت به ارشاد روح‌القدس ایمان ویژه و کتابهای خویش را که از وحی خدا در عیسی سخن می‌گویند، پدید آورد. به همین شیوه، جامعه مقرر کرد که کتابهای مقدس مسیحیت مجموع ۴۶ (۳۹) کتاب عهد عتیق یهود و ۲۷ کتاب عهد جدید باشد، نه چیز دیگر.

این توافق در باب کتابهای مقدس از طریق نوعی اجماع حاصل شد. این اجماع خیلی زود به دست آمد و فهرست نخستین کتابهای مقدس بین سالهای ۱۵۰ـ۲۰۰ تهیه شد و پس از چند قرن کلیسا به طور رسمی روشن ساخت که چه کتابهایی را باید مقدس شمرد (همان طور که «شورای ترِنْت» در سال ۱۵۴۶ چنین کاری را انجام داد). البته تصمیم گیریهای متأخر پیرامون کتابهای مقدس جز تأیید عقیده سنتی مسیحیان در این باب، چیزی دیگر نبود.

ج) کتابهای جعلی عهد جدید

اکنون می‌پردازیم به اناجیل دیگر و رساله‌ها و کتابهای اعمال و مکاشفاتی که مسیحیان نخستین آنها را نوشته‌اند و به «اپوکریفای عهد جدید» یا «کتابهای جعلی عهد جدید» شهرت یافته است و کلیسا آنها را در شمار کتابهای رسمی قرار نمی‌دهد. بسیاری از این کتابها هنوز هم موجود است و از برخی دیگر تنها نامی مانده است.

برخی از این کتب، همچون انجیل عبریان، انجیل مصریان و انجیل پطرس در فضا و تعالیم مشابه با اناجیل چهارگانه نگارش یافته است و بعید نیست که برخی از تعالیم عیسی که در انجیهای رسمی نیامده، در آنها یافت شود. برخی دیگر از این

* مسیحیان برای این ادعا دلیلی اقامه نمی‌کنند./م.

کتب، مانند انجیل مَرْقیون (مَرْکیون)، توماس و فیلیپُس نوشته غَنوصیان (ناستیکهای) قدیم است (رک.: ص. ۱۳۱) و تعالیمی غَنوصی در آنها وجود دارد که کلیسایِ راست‌کیش آن را نمی‌پذیرد.

انجیلهای دیگری هم یافت می‌شود، مانند «انجیل کودکی» نوشته توماس، «داستان یوسف نجار»، «صعود مریم» و «انجیل کودکی به زبان عربی» که توجه خود را به داستانهای کودکی عیسی که میان مسیحیان رایج بوده معطوف داشته و در تقویت پرهیزکاری مسیحیان بسیار مؤثر بوده است. در کتاب اخیر داستانهایی از عیسی و مریم شبیه به داستانهای قرآن مجید در این باب مشاهده می‌شود.

علاوه بر کتاب اعمال رسولان رسمی، کتابهای اعمال دیگری نیز وجود دارد، مانند «اعمال پطرس»، «اعمال پولُس»، «اعمال یوحنّا»، «اعمال اندریاس» و «اعمال توماس»؛ و تمام اینها به احتمال قوی در اواخر قرن دوم نگاشته شده است. همچنین «رساله کلمنت» و «رساله بَرنابا» و دو رساله منسوب به پولُس رسول (غیر از رسائل معروف و قانونی او) به نامهای «رساله سوم پولُس رسول به قُرِنتیان» و «رساله پولُس رسول به لاودکیان» و کتابهای مکاشفه‌ای غیر از «مکاشفه یوحنّای رسول» وجود دارد.

با آنکه برخی از این کتابها مشتمل بر افکار بسیار بلندی است و تعالیمی در آنها یافت می‌شود که همان تعالیم واقعی عیسی است، ولی همه مسیحیان عصر ما این نوشته‌ها را رد می‌کنند و آنها را ضمن کتاب مقدس قرار نمی‌دهند. علت این امر آن است که مسیحیان قدیم این کتابها را نپذیرفته‌اند. مثلاً گفته می‌شود «جِروم» قدیس که یکی از نخستین مترجمان و مفسران کتاب مقدس بود، «انجیل عبریان» را از زبان آرامی به یونانی و لاتین ترجمه کرد؛ ولی با آنکه می‌کوشید مطالب حق آن را از باطل تشخیص دهد، هرگز آن را از انجیلهایی نمی‌شمرد که می‌تواند مبنای ایمان مسیحی قرار گیرد.

این موضوع چیزی را که قبلاً گفتیم، تأکید می‌کند و آن اینکه میزان رسمی شدن یک نوشته مقدس اجماع جامعه مسیحیان نخستین است. این افراد به زمان عیسی و نوشته شدن کتابهای مقدس از ما نزدیکتر بوده‌اند و به همین دلیل برای تعیین اینکه کدام کتاب می‌تواند زیربنای مسیحیت قرار گیرد و کدام کتاب نمی‌تواند چنین باشد، صلاحیت داشته‌اند. نسلهای بعدی مسیحیت معتقد بودند که جامعه نخستین در

تشخیص هویت کتابهای مقدس از تأیید روح القدس برخوردار بوده است.

اکنون مناسب است در باب کتاب معروف به «انجیل بَرنابا» سخنی بگوییم. هنگامی که در اوائل قرن بیستم، دو تن از دانشمندان انگلستان به نامهای لونْسْدِیْل و لورا راگ این کتاب را از زبان ایتالیایی به انگلیسی ترجمه کردند، کتاب مذکور موضوع بحث و گفتگوهای مفصل و تندی واقع شد. دانشمندان بر اساس شواهد لفظی و تاریخی، زمان تألیف آن را اواخر قرن شانزدهم می‌دانند. به نظر برخی از دانشمندان ممکن است نویسنده این کتاب از منابع قدیمی به‌ویژه منابع مربوط به یهودیان مسیحی شده بهره برده باشد.

در مورد نویسنده انجیل مذکور نیز اختلاف نظر وجود دارد، ولی قرائن بسیاری نشان می‌دهد که وی «برادرْ مارینو»، یکی از مسیحیان اسپانیایی است که در اسپانیای قرن شانزدهم به اسلام گرویده و برای تهیه انجیلی موافق با دین تازه خود به این کار مبادرت می‌کند. وضع مؤلف این کتاب هر چه باشد، باید گفت وی یک نو مسلمان بوده؛ زیرا محتوای کتاب وی با تعالیم اسلام یا مسیحیت توافق کامل ندارد.

قبل از آنکه سخن خود در باب انجیلها را به پایان برسانم، لازم است به این موضوع نیز بپردازم که آیا اعتقاد مسیحیان به «چهار انجیل» با آنچه قرآن پیرامون «یک انجیل» می‌گوید، در تضاد است یا نه؟ به نظر می‌رسد که ما ضرورتاً به چنین تضادی نمی‌رسیم. پیش از این گفتم که بخشهای زیادی از اناجیل چهارگانه مطالب یکسانی را گزارش می‌دهند و اگر اختلافی هم داشته باشند، بسیار اندک است. لازم است اشاره کنم که از قرن دوم میلادی، برخی از مسیحیان به تدوین کتابی اقدام کرده‌اند که شامل همه مطالب انجیلها باشد و از این نوشته‌های جامع و مفصل در مراسم عبادی استفاده می‌شد. مشهورترین این نوشته‌ها «دیاتِسِّرون» یعنی «برگزیده از چهار» نامیده می‌شود و بین سالهای ۱۵۰-۱۶۰ توسط فردی به نام «طاطیان» فراهم آمده است.* دیاتِسِّرون میان مسیحیان سُریانی رواج کاملی یافت و در طول چندین قرن تنها متنی بود که در سوریهٔ بزرگ از انجیل ارائه می‌شد. به نظر بعضی از

* وی که یک آشوری از شمال عراق بوده، کتاب خویش را نخست به یونانی و سپس به سُریانی نوشته است. قدیم‌ترین ترجمه این کتاب به عربی است و به ابوالفرج عبدالله ابن الطیّب از مردم قرن یازدهم میلادی نسبت داده می‌شود (مترجم عربی).

دانشمندان اشاره‌های قرآن به انجیل به این متن مربوط می‌شود. به هر حال، اظهار نظر قطعی پیرامون این مسأله را باید به متخصصان واگذار کرد.

د) رساله‌های پولُس

از جمله کتابهای عهد جدید سیزده نامه است که به پولُس نسبت داده می‌شود. زمان نگارش این نامه‌ها از همه کتابهای عهد جدید جلوتر است. پولُس بیشتر این نامه‌ها را به کلیساهای محلی که با آنها ارتباط برقرار کرده بود فرستاده است: کلیساهای رُم، قُرِنتُس، غلاطیه، اَفَسُس، فیلِپّی، کولُسّی و تسالونیکی. وی سایر آن رساله‌ها را برای اشخاص خاصی فرستاده است: تیموتاؤس، تیطُس و فلیمون.

از آنجا که پولُس در تحول مسیحیت آغازین نقش مهمی دارد، ارائه اطلاعاتی درباره زندگی او مفید خواهد بود. پولُس در حدود سالهای ۵ تا ۱۵ در طرسوس (آسیای صغیر) به دنیا آمد و این نشان می‌دهد که وی اندکی از عیسی کوچکتر بوده است. او از نظر دینی یهودی و از نظر تابعیت رومی بوده و حدود سال ۳۰ برای آموختن شریعت یهود به اورشلیم رفته است.

پولُس در باب زندگی خود در رساله‌هایش می‌گوید که وی هنگامی که به فلسطین آمده، مسیحی نبوده، بلکه دشمن سرسخت مسیحیان بوده است (رساله‌های او، به خصوص رساله به غلاطیان بابهای ۱ و ۲ ملاحظه شود). وی در تلاش برای برانداختن مسیحیان دمشق، در حدود سال ۳۴ میلادی عازم آن شهر شد و هنگامی که به نزدیکِ شهر رسید تجربه دینی سرنوشت‌سازی برای او رخ داد که شرح آن در بابهای ۹ و ۲۲ از کتاب اعمال رسولان آمده است. از آن پس، وی یکی از پیروان مسیح شد.

همینکه پولُس به مسیح ایمان آورد، زندگی وی دستخوش مشکلات بسیاری گردید. وی به اورشلیم بازنگشت، بلکه به بلاد عرب رفت و پس از آنکه سه سال را در خلوت و دعا سپری کرد، به این نتیجه رسید که رسالت مسیح تنها متوجه یهود نبوده، بلکه برای تمام مردم است. آنگاه وی برای رساندن پیام و بشارت پای در رکاب کرد و از بزرگترین رسولان در میان مسیحیان نخستین شد. پولُس چهار مسافرت داشته که در مدتی طولانی و به گونه‌ای فراگیر انجام شده است. وی در این

سفرها به مناطق بسیاری از امپراطوری روم رفته است. رسم وی این بود که در هر شهری که مورد بازدید قرار می‌داد گروههای کوچکی از مسیحیان را پایه‌گذاری می‌کرد، آنگاه به شهری دیگر می‌رفت.

از سوی دیگر، گروههای دینی یاد شده عادت داشتند برای کسب اطلاع پیرامون ایمان جدید و امور سازمانی خود یا برای اطلاع رسانی درباب پیشرفتهای وضع خود، با پولُس مکاتبه نمایند. پاسخهایی که پولُس می‌نوشت، نخستین کتابهای عهد جدید را تشکیل داد. هنگامی که مسیحیان برای دعا اجتماع می‌کردند، به عنوان مرجع حل اختلافات و مشکلات خویش، آنها را می‌خواندند و غالباً از آنها رونوشت برمی‌داشتند و برای سایر کلیساهای محلی می‌فرستادند.

پولُس نخستین نامه خود را در حدود سال ۵۱ نوشت و برای کلیسای تسالونیکی فرستاد.

علاوه بر آن دوازده نامه دیگر وجود دارد که پولُس آنها را برای گروهها و افراد مسیحی مربوط به اماکنی در ترکیه کنونی و یونان و شهر رُم ارسال کرده است. سنت مسیحی می‌گوید که پولُس در حدود سال ۶۸ شهید شده است.

به عقیده مسیحیان، پولُس بزرگترین الهیات‌شناس عهد جدید است. شگفت‌آور است که وی با آنکه در طول زندگی خود با مسیح ملاقات نکرده، مهمترین مفسر زندگی و کارهای عیسی شناخته شده است. شگفتی ما هنگامی از بین می‌رود که سابقه زندگی او را مورد توجه قرار دهیم: وی دانشمندی بود که کتابهای مقدس یهود را آموخته و در شریعت آنان تخصص داشت، ولی حواریون دوازده‌گانه و سایر شاگردان مسیح ماهیگیرانی ساده دل بودند.* علاوه بر این، پولُس در شهر بزرگ

* حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام شمعون را برای جانشینی خود برگزیده و او را «پطرس» نامیده بود تا همه بدانند که وی را سنگ زیر بنای آیین خود قرار داده است (متی ۱۶:۱۸-۱۹؛ یوحنّا ۲۱:۱۵-۱۷). مدتی از رفتن حضرت مسیح علیه‌السلام گذشته بود که پولُس دست از آزار مسیحیان بر داشت و به مسیحیت پیوست و به شیوه‌ای دیگر با پطرس و رسولان دیگر ستیز می‌کرد. وی از آشکار کردن مخالفت خود با پطرس باکی نداشت و آن را به دیگران اعلام می‌کرد و مثلاً

شده بود و در نتیجه، توانایی آن را داشت که پیام عیسی را در سطح فهم مردم شهرهای بزرگ امپراطوری روم نقل کند. البته مسیحیان، مانند خود پولُس معتقدند که وسعت و عمق دانش وی فیض مخصوصی بوده که خداوند به او اختصاص داده است. خداوند پاک به حواریون دوازده‌گانه نعمت ایمان ساده و استواری در خصوص شخصیت عیسی عطا کرد و به پولُس نعمت تعلیم و اندیشیدن در معنی و مفهوم کلامی زندگی عیسی را بخشید.

از آنجا که پولُس آثار بسیاری از خود باقی گذاشته و اندیشه‌های گوناگونی داشته است، خلاصه کردن تعالیم الهی وی دشوار می‌نماید. یکی از گفته‌های بنیادین وی این است که مسیحیان به فیض خدا، و نه به پیروی از احکام شریعت یهود، نجات می‌یابند. از دیدگاه وی، نجات یک هدیه رایگان است که خدا با خواست و اراده خود آن را عطا می‌کند و بشر نمی‌تواند با هیچ وسیله‌ای آن را به دست آورد. ایمان به خدایی که مسیح را از مردگان برخیزاند، یک شرط لازم برای تحصیل نجات است. بر این اساس، مسیحیان، خواه در اصل یهودی باشند یا نه، نباید به شریعت موسی پایبند باشند.

یکی دیگر از تعالیم اساسی پولُس این است که بشر از آغاز تاریخ به سبب گناه از خدا دور شده است. با خضوع کامل و اطاعت مطلق عیسی از خدا که در زندگی، رنجها و مرگ وی جلوه‌گر شده، انسانها همگی با خدا آشتی کردند. مسیحیان این موضوع را عقیده نجات یا فدا می‌نامند و ما آن را در فصل آینده بررسی خواهیم کرد. از دیدگاه پولُس، ایمان جویای اطاعت است و آن را همراه خود دارد و هیچگاه در تعالیم او نمی‌توان چیزی یافت مبنی بر امکان جمع بین ایمان به عیسی و پیروی از هوسهای نفسانی؛ بلکه بر عکس، زندگی مسیحی که بر عمل صالح استوار باشد، نشانه ایمان شمرده شده است؛ اما پولُس در این باب، بر این نکته تأکید می‌کند که نجات از

→ می‌گفت: «اما چون پطرس به انطاکیه آمد او را رو به رو مخالفت نمودم؛ زیرا که مستوجب ملامت بود....» (رساله به غلاطیان ۲:۱۱-۱۴). دانشمندان، در کتابهای بی‌شماری که در این باب نوشته‌اند، می‌گویند: پولُس مسیحیت تازه‌ای را عرضه کرد و موفق شد آن را به کرسی بنشاند. باید گفت که مخالفتهای وی با پطرس از همین جا برخاسته است. /م.

طریق عمل صالح به دست نمی‌آید، بلکه به وسیله فیضی که خدا آن را به طور رایگان و با خواست و اراده خود به انسان عطا می‌کند، میسر می‌شود.

هـ) رساله‌های دیگر

کتاب عهد جدید مشتمل بر سه نامه کوتاه از یوحنّای رسول است که به روشن‌ترین شیوه، در کتاب مقدس از ذات محبت آمیز خدا سخن می‌گوید. از مجموع آنچه یوحنّا در این موضوع گفته، این عبارت را می‌آوریم: «خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در وی.» (رساله اول یوحنّا ۴:۱۶). محبت، محبت خدا و محبت نزدیکان، در زندگی مسیحی جایگاه ممتازی را به خود اختصاص می‌دهد. یوحنّا می‌نویسد:

> ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنماییم؛ زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید، از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد، و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد؛ زیرا خدا محبت است. (رساله اول یوحنّا ۴:۷-۸).

در مورد رساله یعقوب برخی از دانشمندان معتقدند که این رساله قبل از سایر بخشهای عهد جدید، به دست یک مسیحی فلسطینی بین سالهای ۳۵-۵۰ نوشته شده، ولی برخی دیگر معتقدند که رساله مذکور بعداً نگاشته شده است. حقیقت آن است که تعیین تاریخ دقیق نگارش رساله مذکور ممکن نیست؛ زیرا در آن به حوادث تاریخی آن دوره اشاره‌ای نرفته است. به هر حال، سنت مسیحی نگارش رساله یاد شده را به یعقوب، رئیس یهودیان مسیحی‌شدهٔ اورشلیم نسبت می‌دهد.

موضوع رساله یعقوب غالباً امور اخلاقی است و نویسنده بیش از همه بر این مطلب پافشاری می‌کند که ایمان بدون عمل باطل است و انسان نمی‌تواند بدون کارهای نیک ایمان زنده‌ای داشته باشد. همچنین یعقوب به مسیحیان توصیه می‌کند که برای ثروتمندان حریم قائل نشوند، بلکه موظفند که رفتارشان با همگان یکسان و به دور از تبعیض باشد. وی تأکید می‌کند که پرداختن به واجبات دینی و عبادات بدون اهتمام داشتن به بینوایان خباثت و ریاکاری است. رساله یعقوب از جهات بسیاری به نوشته‌های اخلاقی یهودیان شباهت دارد و جز دو بار، از عیسی صریحاً نام نبرده است.

نویسنده «رساله به عبرانیان» شناخته شده نیست و زمان نوشتن آن به عقیده

کارشناسان، بین سالهای ۸۰ـ۹۰ است. نویسنده رساله، همان طور که از نوشته‌اش برمی‌آید، یک کاهن یهودی بوده که مسیحی شده است. وی بر انسان بودن عیسی اصرار می‌ورزد و می‌گوید که عیسی انسانی از هر نظر مانند ما بوده، جز اینکه گناهی مرتکب نشده است.

عیسی از دیدگاه «رساله به عبرانیان» کاهن عهد جدید، یعنی پیمان تفاهم جدید بین خدا و مردم است. این پیمان جای پیمان قدیم را که بر کوه سینا منعقد شد، می‌گیرد. عیسی یک قربانی نمونه و برجسته را برای اولین و آخرین بار به خدا تقدیم می‌کند. وی میانجی بین خدا و بشر و شفیع در درگاه اوست. همچنین این رساله از سوی دیگر، تأکید می‌کند که همه پایه‌ها و مراسم عبادی دین یهود (معبد، کهانت، قربانی و عهد) در عیسی کامل شده است.

سه رساله کوچک دیگر نیز در عهد جدید وجود دارد: دو رساله از پطرس و یک رساله از یهودا. رساله اول پطرس حائز اهمیت است؛ زیرا کلیسا از زمانهای دور، به منظور پرورش دادن اعضای جدید کلیسا طبق ارزشهای متعالی زندگی مسیحی، از آن سود جسته است. این رساله در دوره‌ای نگارش یافته است که مسیحیان گرفتار ستم بوده‌اند؛ از این رو، وی اندرزها و توجیهات خود را برای درست رفتار کردن در سختیها به آنان منتقل می‌کند.

و) مکاشفه یوحنّا (کتاب‌رؤیا)

این کتاب آخرین بخش کتاب مقدس و از نظر تفسیر، دشوارترین قسمت آن است. کتاب یاد شده، مانند کتاب دانیال در عهد عتیق، به شکل رؤیا و مکاشفه نوشته شده و دارای رموز پیچیده و دشواری است که نویسنده عمداً آنها را مورد استفاده قرار داده تا ناأهلان از اسرار این کتاب آگاهی پیدا نکنند.

از نظر سنت مسیحی، این کتاب به قلم یوحنّا، شاگرد عیسی، در حدود سالهای ۹۴ و ۹۵ نگارش یافته است. کتاب مکاشفه، مانند رساله اول پطرس، در زمان سختی و ستم کشیدن مسیحیان نوشته شده است. از نظر این کتاب، تاریخ بشر نزاع پیوسته‌ای است بین قوم خدا از یک سو و نیروهای شرور جهان از سوی دیگر، و اینکه قوم خدابرای تحمل مشکلات و گرفتاریها آماده است و نباید نومید شود؛ زیرا سرانجام بر نیروهای شرور پیروز خواهد شد. در پایان کتاب، منظر آسمان از چشم‌انداز شهر مقدس، یعنی اورشلیم جدید دیده می‌شود و اینجاست که سرانجام

نصرت الهی فرا می‌رسد و همه مردم از آن برخوردار می‌شوند.

ز)فهرست کتابهای عهد جدید

انجیلها

۱. انجیل متّی
۲. انجیل مرقُس
۳. انجیل لوقا
۴. انجیل یوحنّا

اعمال رسولان

۵. کتاب اعمال رسولان (نوشته لوقا)

رساله‌های پولُس

۶. رساله پولُس رسول به رومیان
۷. رساله اول پولُس رسول به قرنتیان
۸. رساله دوم پولُس رسول به قرنتیان
۹. رساله پولُس رسول به غلاطیان
۱۰. رساله پولُس رسول به اَفَسُسیان
۱۱. رساله پولُس رسول به فیلیپیان
۱۲. رساله پولُس رسول به کولسیان
۱۳. رساله اول پولُس رسول به تسالونیکیان
۱۴. رساله دوم پولُس رسول به تسالونیکیان
۱۵. رساله اول پولُس رسول به تیموتاؤس
۱۶. رساله دوم پولُس رسول به تیموتاؤس
۱۷. رساله پولُس رسول به تیطُس
۱۸. رساله پولُس رسول به فلیمون

۲
اعتقادات اساسی در ایمان مسیحی

۱. پایه‌های ایمان مسیحی

در فصل پیش، محتوای کتابهای مقدس مسیحیت و مفهوم مسیحی وحی و الهام در آن کتابها به اختصار بیان شد. در آن بررسی، برخی از تفاوتهای اساسی در بنیادهای هر یک از دو دین مسیحیت و اسلام مطرح گردید. تفاوتهای مذکور تنها به اختلاف نظر هر یک از آن دو دین در مورد نبوت، وحی و کتاب محدود نمی‌شود، بلکه ریشه آنها به برداشتهای متفاوت این دو دین در ارتباط با شیوه تکلم خدا و عمل وی در تاریخ باز می‌گردد.

از دیدگاه اسلام، خداوند پیام خود را که پیام دین واحد است، از طریق سلسله‌ای از پیامبران فرستاد. این پیامبران حامل پیامی بودند که جوهر آن واحد است و به همین علت، هر یک از آنان پیام خود را بر پیام پیامبر پیش از خود پایه‌گذاری کرد تا اینکه خداوند پیام نهایی خود را به وسیله پیامبر اسلام فرو فرستاد که بیان کامل و جامع قرآن است؛ همچنین ملت (یا امتی) را پدید آورد که به آن رسالت پاسخ مثبت داده و زندگی خود را طبق آن تنظیم کرده است. بر این مبنا، وحی الهی که در سلسله انبیا جلوه‌گر شده و در تعالیم و رسالت پیامبر اسلام کامل گردیده، می‌تواند اساس ایمان اسلامی به شمار رود.

اکنون می‌کوشم نحوه دریافت مسیحیان از پایه‌های ایمانشان را شرح دهم. قبلاً گفته شد که: «مسیحیت بر ایمان رسولان عیسی استوار است.» مقصود از «رسولان» مجموعه‌ای از شاگردان عیسی، به‌ویژه هسته اصلی آنان است. هسته مذکور مجموعه دوازده نفری است که عیسی ایشان را به پیروی از خود و مشارکت در رسالت خویش دعوت کرد. این شاگردان از یک تا سه سال با عیسی زندگی کردند، کارهایش را

رساله‌های دیگر

۱۹. رساله به عبرانیان
۲۰. رساله یعقوب
۲۱. رساله اول پطرس
۲۲. رساله دوم پطرس
۲۳. رساله اول یوحنّا
۲۴. رساله دوم یوحنّا
۲۵. رساله سوم یوحنّا
۲۶. رساله یهودا

مکاشفه و رؤیا

۲۷. مکاشفه یوحنّا

دیدند و تعالیمش را شنیدند و تا زمانی که یک تن از ایشان از روی خیانت وی را تسلیم دشمنان کرد، با او بودند و چنین روایت می‌شود که دست کم یکی از ایشان، یعنی یوحنّا، هنگام مرگ وی بر صلیب، نزد او بود.

این دوازده حواری و سایر شاگردان نخستین باور داشتند که عیسی همان مسیحایی است که یهود منتظر او بوده‌اند و اینکه خدا او را برای نجات بشر فرستاده است. با این وصف، هنگامی که عیسی از جهان رفت، آنان در بن‌بست فکری قرار گرفتند و تصور کردند که معلم ایشان در رسالت خود ناکام مانده است. از آنجا که آنان از یهودیان بیمناک بودند، در جایی اجتماع کردند و با تضرع و زاری، از درگاه الهی هدایت طلب نمودند. پس از سه روز، یکی پس از دیگری به برخاستن عیسی از مردگان ایمان آوردند و این رستاخیز را تجربه کردند. نخست، گروههای اندکی، همچون برخی از زنان، مانند مریم مَجْدَلیه، سپس پطرس و یوحنّا، آنگاه دو تن از شاگردان در مسیر حرکتشان به دهکده‌ای نزدیک اورشلیم، به این حقیقت دست یافتند. سپس قضیه گسترده تر شد و ده تن از رسولان، آنگاه یازده تن دیگر و گروهی بزرگ به این موضوع ایمان آوردند و یک گروه متشکل از پانصد نفر پدید آمد. تجربه قیام مسیح و مشاهده وی به طور پراکنده تا چهل روز ادامه یافت و سرانجام، عیسی برای همیشه از انظار پنهان شد.

در این هنگام مشکل بزرگ دیگری پیش روی رسولان پدید آمد. دوازده شاگرد عیسی، این بار همراه با مریم، مادر وی، در اورشلیم گرد آمدند و برای آگاهی یافتن از وظیفه خود به نیایش پرداختند. این خلوت نشینی و نیایش ده روز ادامه یافت تا اینکه عید گلریزان (پنجاهه، پِنْطیکاسْت) یهود فرا رسید. آنان در این روز به طور کامل و دسته‌جمعی عمل روح خدا (روح القدس) را در مورد خود تجربه کردند و دریافتند که قدرت روح خدا (روح القدس) در ایشان حلول کرده و آنان از وی پر شده‌اند. در این هنگام آنان سکوت خود را شکستند و پطرس، رهبر گروه، برخاست و به مژده دادن آغاز کرد. از آنجا که موعظه پطرس در آن روز خلاصه‌ای از ایمان مسیحی در آن عصر را بیان می‌کند، جا دارد که اینجا بخشی از آن را (از کتاب اعمال رسولان ۲:۱۴-۳۶) نقل کنیم. پطرس با نقل سخنی از یوئیل، پیامبر بنی‌اسرائیل، آغاز کرد و گفت:

> خدا می‌گوید: در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیاها، و پیران شما خوابها خواهند دید و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود... و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.

آنگاه پطرس وارد اصل مطلب شد و گفت:

> ای مردان اسرائیلی، این سخنان را بشنوید: عیسای ناصری، مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که در میان شما از او صادر گرداند، چنانکه خود می‌دانید. این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیش دانی خدا تسلیم شد، شما [او را] به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید؛ که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزاند؛ زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد.

اینجا پطرس سخنی از مزامیر داوود را نقل می‌کند که خدا اجازه نخواهد داد قدوس وی فساد قبر را ببیند. سپس می‌گوید:

> پس همان عیسی را خدا برخیزاند و همه ما شاهد بر آن هستیم. پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید، ریخته است... پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.

از آنچه نقل شد، می‌توان خلاصه ایمان رسولان را به گونه‌ای که در عید گلریزان دریافت داشتند، به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱. جامعه‌ای تشکیل دادند؛

۲. روح خدا (روح نبوت) بر ایشان فرو ریخت؛

۳. برای بشارت دادن در باب عیسای انسان رسالت یافتند؛

۴. دانستند که خدا عیسی را از مردگان برخیزانده و او را خداوند [یعنی مولا] و مسیح ساخته است.

این ایمان رسولان است که سالکان «طریقت» نیز آن را پذیرفته و با رسولان همعقیده شده بودند. به دنبال این حادثه تا چندین سال، مسیحیان عادت داشتند در

خانه‌های یکدیگر اجتماع کنند (زیرا در آن زمان ساختمان مخصوصی برای کلیسا وجود نداشت). در این اجتماعات آنان دست به دعا بر می‌داشتند، مزامیر داوود را تلاوت می‌کردند، سخنان و کارهای عیسی را برای یکدیگر باز می‌گفتند و مراسم شام آخر عیسی تجدید می‌گردید (این مراسم «عَشای ربانی» و «یوکاریست» یعنی شکرگزاری و «آگاپه» یعنی جشن محبت نامیده می‌شد). آنان انتظار آمدن دوباره عیسی را می‌کشیدند تا وی در این آمدن ثانوی، یا واپسین روز، جهان را داوری کند.

اندک اندک اعضای جدیدی به جامعه آنان پذیرفته شدند و رسولان ایشان را به مراحل تعلیم و تربیت و مراسم غسل تعمید آشنا ساختند. در آن زمان شخص تازه مسیحی برای تعمید گرفتن به زیر آب فرو می‌رفت و بیرون می‌آمد و به عقیده مسیحیان آن عصر، تعمید راهی بود برای اینکه مسیح فرد تازه مسیحی را برای تجربه مرگ و رستاخیز خود رهبری کند تا وی بتواند با زندگی تازه‌ای در قوم ویژهٔ مسیح سلوک نماید.

در سالهای نخست، مسیحیان کتاب مقدسی جز کتاب یهود نداشتند. کم کم پولُس و نویسندگان اناجیل چهارگانه و پطرس و یهودا و دیگران برای نوشتن نحوه ایمانشان به آنچه خدا به وسیله مسیح محقق ساخته است، دست به کار شدند. جامعه مسیحیت معتقد شد که این نوشته‌ها منبع ایمان و برخاسته از وحی خداست. لازم است اشاره کنیم که مسیحیان از تجربه عید گلریزان به این باور دست یافته بودند که به آن جامعه روح نبوت عطا شده است (همان طور که استشهاد پطرس به سخن یوئیل نبی که قبلاً نقل شد، بر آن دلالت می‌کند). به موجب این اعتقاد، مسیحیانِ نخستین بر این باور شدند که می‌توانند به کمک روح القدس کتابهای مقدس مخصوص به خود را تهیه و تدوین کنند.*

با این نگرش سریع به پایه‌های ایمان مسیحی، در می‌یابیم که «ایمان رسولان» هسته مرکزی ایمان و چیزی غیر قابل تبدیل است. آن ایمان از نظر زمانی بر کتابهای مقدس تقدم دارد، بلکه کتابهای مقدس زاییده و بیان کننده ایمان مذکور هستند.

* این تجربه، حتی اگر واقعاً برای نسل اول مسیحیان پدید آمده باشد، برای نسلهای بعدی هیچ حجیتی ندارد./م.

درست است که در طول زمان، جوامع و افراد مسیحی در شیوه بیان اعتقادات خود دگرگونیهای فراوانی داشته‌اند، ولی مسیحیت همواره ایمان رسولان را که به صورت نهایی و ابدی در عهد جدید منعکس شده، داور نهایی خود می‌داند و به همین علت، مسیحیان همواره برای حل مناقشات مذهبی خود، به کتاب مقدس به‌عنوان مرجع نهایی، به دیده احترام می‌نگرند. در صفحات آینده خواهم کوشید مهمترین عقائدی را که مسیحیان در کتاب مقدس می‌یابند ـ با اشاره به تحول آنها در سنت کلیسا ـ بیان کنم.

۲. خدا

یکی از اعتقادات اساسی که یهودیت، مسیحیت و اسلام در آن اشتراک دارند، اعتقاد به خدای یکتاست. مسیحیان به خدایی که ابراهیم و موسی معرفی کرده و یهود و مسلمانان وجود او را پذیرفته‌اند، عقیده دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان خود را یکی از سه گروه منسوب به ابراهیم خلیل که به خدای واحد ایمان دارند، به شمار می‌آورند.

مسیحیان این صفات را برای خدا معتقدند: ازلی، قدیر، علیم، خالق جهان و آنچه در آن است، محیی، رحیم، غفور، متعال و در عین حال عطوف، مولای مطلق، داور عادل بشر در واپسین روز، حکم کننده به ثواب و عقاب ابدی.

خدا پیام جاویدی دارد که «کلمه» یا حکمت وی و نطق یا بیان مخصوص اوست و این «کلمه» مخلوق و جدای از او نیست.

مسیحیان خدا را «پدر» می‌خوانند و این عنوان را از یهود وام گرفته‌اند. یهود خدا را «پدر» خود و قوم خود را «پسر خدا» می‌نامند. در مزامیر داوود (۷:۲) عبارت زیر از زبان خدا به قوم خود، بنی‌اسرائیل آمده است: «تو پسر من هستی، امروز تو را تولید کردم.» همان طور که خدا در کتاب نبوت هوشع ۱:۱۱ میگوید: «پسر خود (یعنی بنی‌اسرائیل) را از مصر خواندم.» عیسی به این عنوان رنگ عاطفی و خانوادگی خاصی بخشیده و به شاگردان خود گفته است او را «ابّا» بنامند. این واژهٔ سُریانی بار صمیمیت و محبت دارد و مانند واژه‌هایی است که کودکان برای صدا زدن پدر خود به کار می‌برند (مانند Daddy در انگلیسی و Papa در زبان فرانسه و «بابا» در عربی و فارسی).

۳. تجسم

یکی از عقائد اساسی مسیحیان به «تجسم» معروف شده است. ما مسیحیان معتقدیم که پیام ازلی و غیر مخلوق خدا جسم شد و به شکل عیسای انسان میان ما ساکن گردید و به عبارت دیگر: پیام یعنی کلمه او در عیسای انسان وحی شد. بر این اساس عیسی، کتاب وحی شده‌ای نیاورده، بلکه وی تجسم وحی خدا بوده است. وی وحی خداست و این یک اختلاف اساسی میان مسیحیت و اسلام است.*

مسیحیان ایمان دارند که عیسی به قدرت خدا از زن مقدسی به نام مریم زاده شد. البته مسیحیان هیچگاه اعتقاد ندارند که خدا عیسی را از نظر جسمی تولید کرد، یا اینکه خدا هم مانند بشر فرزندی دارد، یا اینکه عقیده‌ای مانند اعتقاد یونانیان و رومیان قدیم یا عربهای جاهلیت را در مورد خدا پذیرفته باشند. همچنین مسیحیان عقیده ندارند که مریم همسر خدا بوده، یا اینکه «نطفه»‌ای از خدا گرفته است. بلکه آنان می‌گویند: «عیسی به قدرت خدا (روح القدس) در شکم مریم قرار گرفت و از وی زاده شد.»

مسیحیان توجه دارند که هرگاه خدا را «پدر ما» یا «پدر عیسی» می‌خوانند، با استفاده از تجربه انسانها به روش مجازی سخن می‌گویند. یوحنّا، مؤلف انجیل، در رساله اول خود (۷:۴) می‌نویسد: «هر که محبت می‌نماید، از خدا مولود شده است.» هیچ وقت یک مسیحی تصور نمی‌کند که این گونه مجازگوییها به تولد جسمانی اشاره داشته باشد، بلکه بدیهی است که به نزدیکی، نشانگی، اتحاد و حیات الهی دلالت می‌کند.

اجتماعات کلیسایی نخستین تعلیم داده است که کلمه خدا، مانند یک شیء خارجی در عیسی حضور نداشته، بلکه عیسی در عین اینکه کاملاً و از هر نظر انسان بوده ـ و فقط از نظر عصمت مطلق با دیگران تفاوت داشته است ـ در همان حال، کاملاً با کلام خدا متحد بوده است. همچنین عیسی، مانند سایر مردم براثر تجربه کردنِ زندگی و ارتباط بامردم، در معرفت و شناخت ذات خود پیشرفت می‌کرده‌است.

---

* تجسم خدا محال است و مسیحیان برای اثبات آن دلیلی ندارند./مترجم.

۴. عیسی

آنچه می‌آید، خلاصه‌ای کوتاه از تعالیم اناجیل پیرامون عیسی و رسالت اوست.

عیسی در «بیت لحم» ـ شهری که حدود هزار سال قبل از میلاد، داوود پادشاه در آن به دنیا آمده و رشد کرده بود ـ زاده شد. سال تقریبی ولادت او آغاز تاریخ میلادی است، ولی تعیین سال حقیقی ولادت به طور دقیق و قطعی، دشوار است. مادرش مریم باکره نامزد نجاری از شهر ناصره به نام یوسف بود. داستان تولد عیسی در دو باب آغازین هر یک از انجیلهای متّی و لوقا موجود است.

در اناجیل، ذکری از «برادران و خواهران عیسی» به میان آمده است. به عقیده مسیحیان کاتولیک و ارتودکس، مریم در طول حیات خود، باکره بود و در نتیجه، محال است عیسی برادرانی به معنای دقیق کلمه داشته باشد. پس کلام انجیل را به معنای «خویشان»، یعنی عموزادگان و دایی زادگان یا اعضای خانواده یوسف و مریم می‌فهمند. مسیحیان پروتستان به تفسیر لفظی این عبارات گرایش دارند و می‌گویند: درست است که عیسی از مریم باکره به دنیا آمد، ولی ممکن است پس از آن مریم و یوسف نجار به طور طبیعی اولادی پیدا کرده باشند.

قرآن مجید برخی از معجزات عیسی در کودکی، از قبیل زنده کردن گنجشکهایی که از گِل ساخته بود و سخن گفتن در گهواره را آورده است. مسیحیان این گونه معجزات را نفی یا اثبات نمی‌کنند؛ زیرا آنها را در کتابهای مقدس خود نمی‌یابند. آری در برخی از کتابهای موعظه نسلهای نخستین مسیحیت، داستانهایی شبیه به آنچه در قرآن آمده است، یافت می‌شود.

هنگامی که عیسی به سی سالگی رسید، شهر خود، ناصره را ترک نمود و به بشارت دادن آغاز کرد. پیش از آن، یکی از بستگان او به نام یحیای تعمید دهنده به چنین کاری اقدام کرده بود. تعلیم اساسی عیسی دو بخش داشت:

۱. توبه کنید؛ یعنی از گناه دست بردارید و به سوی خدا برگردید.

۲. ولایت و سرپرستی خدا (ملکوت آسمان) را بر زندگی خود پذیرا شوید.

عیسی، علاوه بر وعظ و تعلیم، امور زیر را انجام می‌داد:

۱. اجرای معجزات و شفای بیماران به قدرت خدا؛

۲. جنگ با شیاطین و دیوان و راندن آنها؛

۳. بخشودن گناهان به نام خدا؛

۴. تسلی دادن بیماران، ماتمیان و بینوایان؛

۵. همنشینی با گناهکاران؛

۶. انتقاد شدید از بزرگان یهود و علمای شریعت؛

۷. پیشگویی یک گرفتاری جهانی که در آن پیروزی از آنِ خدا خواهد بود؛

۸. بنیانگذاری گروهی از شاگردان که مانند او سلوک کنند و پیام او را به دیگران ابلاغ نمایند. این گروه از دوازده شاگرد (حواریون) و سایر رسولان تشکیل شد.

هنگامی که بزرگان یهود دیدند تعالیم عیسی منافع آنان را مورد تهدید قرار می‌دهد، برای کشتن او توطئه کردند. یکی از شاگردان او به نام یهودا به وی خیانت نمود. آنگاه عیسی که به اتهام توطئه براندازی حکومت استعماری روم، تحت تعقیب قرار گرفته بود، به مقامات رومی سپرده شد. وی در آخرین شب زندگی، عَشای ربانی را با شاگردان خود صرف کرد. در این مراسم، به آنان نان داد تا به عنوان جسد او بخورند و شراب داد تا به عنوان خون وی که در راه آنان و همه بشر ریخته می‌شود، بنوشند. پس از شام آخر مقامات رومی او را دستگیر کردند و سپس به محکمه بردند و در آنجا به اعدام محکوم شد. طبق تعلیم انجیل، عیسی مصلوب گردید، روی صلیب مرد و او را دفن کردند.

پس از سه روز، خدا او را از مرگ برخیزاند. وی چندین بار برای شاگردان خود ظاهر شد، سپس به آسمان برده شد. در روز عید گلریزان (رک.: ص. ۶۲) روح القدس در رسولان حلول کرد و از ایشان جماعتی پدید آورد که در طیّ قرون و اعصار، رسالت او را به دوش داشتند و چون او عمل می‌کردند.

۵. لقبهای عیسی

در عهد جدید لقبهایی به عیسی داده شده که هر کدام جنبه‌ای از رسالت او را بیان می‌کند:

الف) پسر خدا

مسیحیان عیسی را «پسر خدا» می‌نامند. هدف از این لقب آن است که ایمان خود به

ارتباط صمیمانه و استوار عیسی با خدا را بیان کنیم و این را اعلام داریم که پیام ازلی و غیر مخلوق خدا در عیسی ساکن شده است. لقب «پسر خدا» یعنی معرفت متقابل و صمیمانه (عیسی خدا را می‌شناسد) و وحدت اراده (عیسی چیزی جز اراده خدا را تحقق نمی‌بخشد).

همچنین لقب «پسر خدا» نشان می‌دهد که مسیحیان نخستین در عیسی «اسرائیل جدید» را مشاهده می‌کردند که آرزوی شایع یهود به ظهور مسیحا را محقق ساخته است؛ از این رو، همان طور که بنی‌اسرائیل به «پسر خدا»، یعنی قوم برگزیده و محبوب خدا، ملقب گردیدند، عیسی نیز که «اسرائیل جدید» است، نزد مؤمنان «پسر خدا» خوانده شده است. قبلاً گفتیم که این لقب در عرف مسیحیان به معنای تولد جسمانی عیسی از خدا نیست.

ب) پسر انسان

این لقب رایج‌ترین لقبی است که عیسی در اناجیل برای خود به کار می‌برد. پیش از این (ص. ۳۷) دیدیم که کتاب دانیال از «پسر انسان» نام می‌برد و او را به عنوان شخصیتی مطرح می‌کند که قبل از تنگی واپسین روز خواهد آمد و خدا داوری و پادشاهی را به او خواهد سپرد. موج مکاشفه پیرامون آرمانهای مسیحایی یهود چنین سخن گفته است و مسیحیان ایمان دارند که عیسی آن آرزوها را تحقق بخشید.

ج) خداوند

عیسی «خداوند» یا مولا خوانده شده است. این لقب به کسی داده می‌شود که قدرت و سلطه دارد و به عقیده مسیحیان، هنگامی که خدا عیسی را از مردگان برخیزاند، این لقب را به وی عطا کرد. همچنین لقب مذکور به این اعتقاد مسیحی اشاره دارد که عیسی تنها میانجی بین خدا و بشر است. علاوه بر این، لقب «خداوند» بر اعتقاد مسیحیان مبنی بر آوردن عیسی در واپسین روز و نشستن وی بر طرف راست خدا برای داوری انسانها، دلالت می‌کند. یکی از دعاهای مسیحیان منتظر بازگشت مسیح در صدر مسیحیت، این بود: «ماران آتا!» یعنی: «ای خداوند (عیسی) بیا!» (برای نمونه، رک.: رساله اول پولُس به قرنتیان ۱۶:۲۲).

د) مسیح

این لقب را می‌توان نام دوم عیسی محسوب کرد. «مسیح» یعنی کسی که با روغن مسح شده باشد و اصطلاحاً به آن منجی دلالت می‌کند که انبیای بنی‌اسرائیل وعده داده بودند برای نجات قوم یهود می‌آید. قوم یهود باور داشتند که این منجی از نسل داوود خواهد بود و به همین دلیل متّی و لوقا، نسب عیسی را به گونه‌ای در انجیلهای خود ثبت کرده‌اند که نشان می‌دهد وی از نسل داوود است. تولد وی در «بیت لحم»، شهر داوود، نشانه دیگری بود که مسیحیان نخستین از آن دریافتند که عیسی همان مسیح منتظر است.

لقب «مسیح» موجب اشتباه می‌شد و به همین علت، به گفته اناجیل، عیسی از به کار بردن آن در مورد خود جلوگیری می‌کرد. دلیل این جلوگیری آن بود که مسیح موعود در نظر بسیاری از یهودیان، باید یک فرمانده نظامی باشد که آنان را از دست حاکمان مشرک آزاد کند و حکومتی زمینی تأسیس نماید (یهود در آن عصر گرفتار استعمار روم بودند). عیسی چنین دریافتی از رسالت خود نداشت و به این دلیل، هنگام محاکمه خود، به پیلاطس حاکم رومی گفت: «آری، من پادشاه هستم، اما پادشاهی من از این جهان نیست.» (رک.: یوحنّا ۱۸:۳۶).

با آنکه عیسی به علتی که گفتیم، در طول زندگی خویش لقب «مسیح» را بر خود اطلاق نکرد، ولی پس از برخاستن وی از مردگان، مسیحیان نخستین پذیرفتند که وی مسیح موعود است و به این جهت در بسیاری از اوقات، لقب «مسیح» را به گونه‌ای برای عیسی به کار می‌بردند که با اسم اصلی وی برابر می‌شد.

هـ) کلمه خدا

مسیحیان ـ به خصوص با استناد به انجیل یوحنّا ـ ایمان دارند که عیسی انسانی است که کلمه خدا در او زیست می‌کند؛ یعنی پیام ازلی که خدای حکیم هر چیز را به وسیله آن آفرید، با تجسم یافتن در عیسای انسان، در میان بشر خیمهٔ خویش را برافراشت. پیام ازلی با قرار گرفتن در عیسی، به شکل انسانی زیست می‌کرد که مانند همه مردم برای تحصیل لقمه‌ای می‌کوشید، می‌خورد و می‌نوشید، دوستان و خویشاوندانی

داشت، رنج کشید و مرد. تنها تفاوت عیسی با سایرین این بود که وی مرتکب هیچ گناهی نشد.

و) بنده خدا

عیسی رسالت خود را تحقق پیشگویی اِشَعْیا در باب بنده امین خدا می‌دانست. (مهمترین «سرودهای بنده خدا» در موارد زیر از کتاب اِشَعْیا آمده است: ۴۲:۱-۹؛ ۴۹:۱-۷؛ ۵۰:۴-۱۱؛ ۵۲:۱۳-۱۵؛ ۵۳:۱-۱۲). این بنده متواضع خدا در راه خشونت و پیروزیهای نظامی گام نمی‌گذارد، بلکه زندگی همراه با اطاعت و امانت را برمی‌گزینند و با وجود بی‌گناهی، بار گناهان قوم را بر دوش می‌گیرد و آنان را با تحمل رنجها نجات می‌دهد. علاوه بر این، وی عدالت را در زمین می‌گستراند و به بینوایان بشارت می‌دهد. در تقبیح گناهان، زبان تند و تیزی دارد. ولی در برابر دشنام دهندگان و بدخواهان، از خود مقاومتی نشان نمی‌دهد. از دیدگاه اناجیل، رنجها و مرگ عیسی تحقق پیشگوییهای اِشَعْیا درباره رنجهای بنده خداست.

ز) سایر لقبها

عهد جدید لقبهای دیگری را نیز برای عیسی در بر دارد. وی «منجی» نامیده شده، یعنی کسی که خدا نجات بشر را به دست او تحقق می‌بخشد. همچنین وی نبی خوانده شده، یعنی کسی که پیام خدا را برای انسان آورد و انحرافات رهبران دینی و ستمکاری به بینوایان را محکوم کرد. عیسی در «رساله عبرانیان» کاهن عهد جدید بین بشر و خدا خوانده شده که قربانی کامل را برای اولین و آخرین بار به خدا تقدیم می‌کند. همچنین وی شبان نیکو خوانده شده که از گوسفندان حمایت و آنان را ارشاد می‌کند. در انجیل یوحنّا «راه»، «حقیقت» و «زندگی» نامیده شده؛ زیرا وی راهی به سوی خداست که حقیقت را به ارمغان آورده، آن را تجسم می‌بخشد و مردمان را به زندگی حقیقی و ابدی رهنمون می‌شود. در رساله‌های پولُس به کولُسیان و اَفَسُسیان، عیسی «صورت خدای نادیده» به شمار رفته است. طبیعت بشری و محدودمان ما را از دیدن خدای متعال محروم کرده است، ولی می‌توانیم از طریق جلوه بشری خدا، یعنی عیسی، با برخی از صفات و کمالات او آشنا شویم.

٦. سه‌گانگی (توحید مسیحی)

قبلاً گفتیم که یکی از اعتقادات اساسی مسیحیان ایمان به خدای یکتاست. درک یگانگی خدا در مسیحیت اهمیت زیادی دارد و هر تفسیری از سه‌گانگی ذات خدا که وحدانیت او را مخدوش کند، از نظر ایمان مسیحی مردود است. پولُس رسول (در رساله اول به قرنتیان ۸:۵-٦) می‌گوید: «هر چند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین؛ چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند. لیکن ما را یک خداست، یعنی پدر.»* به عبارت دیگر، هنگامی که مسیحیان از سه‌گانگی سخن می‌گویند، می‌کوشند یگانگی خدا را بیان کنند.

الف) تثلیث خدایان

در تاریخ کلیسا، افراد و گروههایی یافت شده‌اند که یگانگی خدا را انکار کرده و به سه‌گانگی او قائل شده‌اند، ولی کلیسا نظریه‌های آنان را مردود دانسته و مخالف تعلیم مسیحی صحیح اعلام کرده است. برای نمونه، در قرن ششم میلادی فردی به نام فیلوپونُس و طرفداران او برای خدا سه طبیعت مختلف الجوهر قائل بودند، و کلیسا آنان را گمراه اعلام کرد. در قرون میانه، دو فیلسوف به نامهای روسکلین و ژیلبِر دو لاپوریه به خاطر اعتقاد به سه خدا محکوم شدند و پاسخ کلیسا به ایشان دقیقاً همان چیزی بود که در شورای چهارم لاتران به سال ۱۲۱۵ تصویب شد، مبنی بر اینکه اعتقاد به یگانگی خدا قابل مناقشه نیست و یکی از اصول ایمان مسیحی شمرده می‌شود.

با این وصف، برخی از تعابیر و اعمال مسیحیان در سطح عموم نشان دهنده گرایش عملی به وجود سه خداست. البته این تعابیر و اعمال هیچگاه مورد رضایت بزرگان و دانشمندان مسیحی واقع نشده و ایشان آنها را به طور قطعی محکوم نموده و

---

* دنباله این سخن چنین است: «که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.» کلمه «خداوند» به معنای «مولا» است و این عبارت الوهیت مسیح را باطل می‌کند. از سوی دیگر، مسیحیت به هیچ وجه حاضر نیست اعتقاد به الوهیت مسیح را ترک کند./م.

ضلالت و بطلانشان را اعلام کرده‌اند.*

ب) عهد جدید و سه گانگی

کلمه «سه گانه» هرگز در کتاب مقدس وارد نشده است و نخستین کاربرد شناختهٔ شدهٔ آن در تاریخ مسیحیت به تِئوفیل انطاکی در سال ۱۸۰ میلادی باز می‌گردد. البته ریشه‌های مفهوم سه‌گانگی در عهد جدید احساس می‌شود و عبارت اعطای حق تعمید در پایان انجیل متّی، آن را صریحاً بیان کرده است: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.» و در رساله‌های عهد جدید نیز غالباً عبارت سلام و تحیت مسیحیان به شکل سه‌گانه آمده است: «از پطرس رسول عیسی مسیح به... برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح، برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.» (رساله اول پطرس ۱:۱-۲).

عهد جدید هنگام اشاره به خدا، واژه یونانی «هوثیوس» را به کار می‌برد که به معنای خدای ازلی، خالق، زنده کننده و مولای تواناست. این کلمه به خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، موسی و پیامبران دیگر اشاره دارد. عهد جدید هرگز عیسی و روح القدس را «هوثیوس» نخوانده است.**

نویسندگان عهد جدید عادت دارند خدا را «پدر» بنامند. این اصطلاح از یهودیت آمده است. قبلاً گفته شد که عیسی به شاگردان خود تعلیم داد که در دعاهای خود، خدا را «پدر آسمانی» بخوانند (متی ۶:۹). وی با این کار، به این کلمه جنبه عاطفه خانوادگی خاصی بخشید و لفظی را مطرح کرد که کودک برای صدا زدن پدر خود به کار می‌برد. همچنین عیسی گفت: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» (یوحنّا ۲۰:۱۷).

البته کتاب عهد جدید بر رابطه ویژه عیسی و خدای پدر تأکید می‌کند. مثلاً پیشتر دیدیم که یوحنّا می‌گوید: کلمه ازلی خدا جسم گردید و میان ما در شخص عیسی ساکن شد. همچنین پولُس می‌گوید: خدا در مسیح بود و «مهربانی و لطف نجات‌بخش

---

* گناه این گمراهیها بر کسانی است که در ابتدا، تثلیث را مطرح کرده‌اند. در واقع آنان شعری سرودند که خود و دیگران در قافیه آن گرفتار شدند./مترجم.

** انجیل یوحنّا ۲۰:۲۸ عیسی را «هوثیوس» خوانده است./مترجم.

خدای ما [در مسیح] ظاهر شد.» (تیطُس ۳:۴). همچنین عیسی گفت: «من و پدر یکی هستیم.» (یوحنّا ۱۰:۳۰). معنای این عبارت وحدت یگانه و بی‌نظیر، وحدت محبت شدید، وحدت اراده و وحدت عمل است. عیسی به کامل‌ترین وجه، اراده پدر را عملی می‌سازد و همه دانش و تعالیم خود را «از پدر» می‌داند و می‌گوید: «پدر بزرگتر از من است.» (یوحنّا ۲۸:۱۴).

برای فهمیدن رابطه عیسی و خدا می‌توان به مفهوم حلول و اتحاد در آثار صوفیان مراجعه کرد. با آنکه بیشتر مسلمانان این دو مفهوم را در عناصر اساسی سنت اسلامی قبول ندارند، نویسندگان مسیحی‌عرب از دو مفهوم یادشده برای توصیف رابطه عیسی و پدر بهره می‌گیرند. به علت وجود همین رابطه ویژه، عیسی «پسرخدا» خوانده شده است که البته نباید از آن تولد جسمانی بفهمیم؛ زیرا اندیشه فرزند داشتن خدا به همان اندازه در مسیحیت ممنوع است که در اسلام. یکی از مفسران بزرگ کتاب مقدس به نام ج. مک کِنزی می‌گوید: «لقب **پسر خدا** در کلیسای نخستین به منظور اعلام این مسأله بوده است که عیسی شخصیتی یگانه و ممتاز دارد که مطلقاً نظیری برای آن یافت نمی‌شود.» به عقیده مسیحیان، ارتباط بین خدای متعال و بشر به واسطه عیسی و از رهگذر ارتباط ویژه او با خدا حاصل می‌شود. عیسی بنده خدا و پیامبر اوست که برای داوری بشر و بخشیدن حیات به آنان، به وی علم و قدرت بخشیده است. او تنها واسطه بین خدای متعال و مردم است و کارهای او تأثیر نجات‌بخش ویژه‌ای دارند.

غالباً، عهد جدید روح القدس را «روح خدا» می‌نامد. مفهوم روح القدس در مسیحیت با مفهوم آن در اسلام تفاوت دارد. به نظر سنت مسیحی و کتابهای مقدس، روح القدس جبرئیل فرشتهٔ خدا و آفریده‌ای از آفریدگان و جدای از خدا نیست. به عقیده مسیحیان وی خود خداست که در قلوب مردم و جهان زیست می‌کند و به عمل اشتغال دارد. وی وجود توانا و فعال خدا در جهان است و عیسی به وسیله همین روح القدس در شکم مادر قرار گرفت و توسط او، کمی قبل از آغاز بشارت، به بیابان برده شد. همچنین انجیلها روح القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده‌اند که پس از غسل تعمید در رود اردن بر عیسی فرود آمد و در او استقرار یافت. روح جامعه مسیحیت را ارشاد می‌کند، تعلیم می‌دهد، رازهای خدا را می‌گشاید و به نویسندگان کتابهای مقدس الهام می‌بخشد. وی در عهد جدید به این نامها خوانده شده است: تسلی

دهنده، روح حکمت و ایمان، روح شجاعت، محبت و شادی.

ج) خدای سه گانه‌یگانه در تاریخ مسیحیت

درست است که عهد جدید از کلمه «سه‌گانه» بهره نمی‌جوید، ولی درباره خدا سخن گفته و او را «پدر» خوانده است، از پیام خدا که در عیسی مجسم گردید و از حضور خدای توانای فعال به عنوان «روح» نیز سخن گفته است. نسلهای بعدی مسیحیت با تأمل در تعالیم کتاب مقدس، برای فهم بهتر آن کتاب، به تعابیر و مقوله‌های ویژه‌ای متوسل شده‌اند.

با گذشت زمان و در طول تاریخ کلیسا مسیحیان به این نتیجه رسیدند که طبیعت سه‌گانه خدا یک راز است و نمی‌توان آن را با تعابیر بشری بیان کرد. با آنکه نویسندگان، صوفیان و متکلمان مسیحی به کمک معلومات عهد جدید، برای نیل به برخی از آنچه به ذات خدا مربوط می‌شود، کوشیده‌اند، ولی همگی به نافرجامی آن کوششهای بسیار اعتراف دارند.

اندیشمندان مسیحی در طول نسلها، برای بیان راز خدای سه‌گانه، به مفاهیم و مکاتب فلسفی زمان خود متوسل شده‌اند... پاپها و شوراهای کلیسایی برخی از این بیانها را نادرست شمردند، ولی برخی دیگر از نظر آنان بی‌اشکال دانسته شد.

از آنجا که مسیحیان معتقدند روح القدس پیوسته کلیسا را ارشاد می‌کند، آنان از روی ایمان خود می‌گویند که فهمیدن راز تثلیث پیوسته به کمک پاپها، شوراها، اندیشمندان و صوفیان، به رشد و پیشرفت خود ادامه خواهد داد. نخستین شوراهای کلیسایی که در نیقیه، اَفَسُس، کالْسِدون (خلقیدونیه) و قسطنطنیه تشکیل شد، اعلام کردند که خدا یکتا، ولی دارای سه اقنوم است. کلمه اقنوم از ریشهٔ یونانی و به معنای «راه وجود» است. بر این اساس، اقانیم سه‌گانه سه راه یا سه حالت برای وجود خدا و عمل اوست.

نویسندگان مسیحی عرب زبان برای رساندن مفهوم تثلیث، از واژه یونانی الاصل «اقنوم» و از کلمه «صفت» (به معنای مظهر) استفاده کرده‌اند. معادل لاتینی کلمه «اقنوم» Persona است به معنای «ماسک» یا «راه وجود». این کلمه لاتینی بعداً از معنای اصلی خود خارج شده و دیگر به معنای «راه وجود و عمل» نیست، بلکه بر

شخص و فرد ممتازی دلالت می‌کند که از خرد، اراده و مسؤولیت مخصوص به خویش برخوردار است. به همین دلیل، هرگاه مسیحیان عصر ما از خدای یکتا در سه Persona سخن می‌گویند، خطر بدفهمی وجود دارد و ممکن است کسی تصور کند که مسیحیان معتقد به وجود یک خدای متشکل از سه فرد یا سه شخص، یعنی چیزی شبیه به مجموعهٔ سه چیز هستند. این تصور به تعالیم صحیح مسیحیت ربطی ندارد و شوراهای کلیسایی قدیم آن را به هیچ وجه نپذیرفته‌اند. نویسندگان مسیحی قدیم نیز هیچگاه از تثلیث به عنوان «یک خدا در سه شخص» سخن نگفته‌اند.

د) بیان فلسفی سه گانگی

دریافت ما از طبیعت واحد خدای سه‌گانه چنین است: به خدای واحدی ایمان داریم که طبیعت او بر سه صفت استوار است. خدای یکتا خود را به عنوان آفریدگار توانا و مولای حیات، آشکار می‌سازد. مسیحیان او را «پدر» یا «پدر ما» می‌خوانند. همو پیام یا کلمه ازلی خود را در عیسای انسان برای ما متجلی ساخت. همچنین وی دارای وجودی فعال و حیات‌بخش در مخلوقات است (مسیحیان این وجود را «روح القدس» می‌نامند).

مسیحیان مانند مسلمانان، معتقدند که صفات خدا متعدد است، ولی به عقیده آنان، سه صفت از صفات بی‌شمار خداوند، مثل خود او، ازلی و همراه با ذات او و ضروری هستند. صفات مذکور عبارتند از:

- طبیعت ذاتی و متعالی خدا (پدر)؛
- کلمه خدا که در عیسای انسان مجسم گردید؛
- وجود فعال و حیات‌بخش خدا در مخلوقات.

این صفات ازلی هستند؛ زیرا در ذات خدا دگرگونی راه ندارد و ذات وی پیوسته ثابت است. همچنین این صفات همراه با ذات خدا هستند و صفاتی خارجی نیستند که به وی منضم شده باشند، یا اموری ظاهری که ما افراد بشر آنها را برای خدا وضع کرده باشیم. سرانجام اینکه صفات یاد شده ضروری هستند و نمی‌توان هیچ‌یک از آنها را انکار کرد یا از خدا جدا نمود؛ چون همه آنها از جوهر ذات وی هستند. خدا خودش را این گونه در کتاب مقدس نشان داده است.

هـ) اراده خدا بر نجات بشر

خدا نجات بشر را اراده کرده و آن اراده را در تاریخ محقق ساخته است. ولی می‌دانیم که تاریخ از حوادث مادی متحول و از انسانهای گناهکار پر شده است. پس چگونه خدای ازلی، منزه، متعال و قدوس (که کاملاً با جهان متفاوت است) برای نجات مردم به جهان محسوس و متحول وارد می‌شود؟ آیا خدا از امور بشر دور می‌ماند و رسالت خود را از دور برای آنان می‌فرستد، یا اینکه شخصاً عهده‌دار دخالت در امور بشر می‌شود؟

پاسخ مسیحیت این است که خدا برای نجات دادن بشر در گسترهٔ تاریخ دو شیوه دارد:

شیوه نخست آن است که پیام خود را به نحو تمام و کمال در انسانی مجسم کند که او در همه آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد خدا را برای بشر مکشوف نماید. از آنجا که عیسی به وسیلهٔ قدرت نجات‌بخش خدا بر رنج و مرگ پیروز شد، بشریت تحقق وعده‌های خدا را در مورد آنچه برای مصلحت ما انجام داده و خواهد داد، مشاهده کرد. خداوند به وسیله عیسی جامعه‌ای را پدید آورد که پیوسته بر نجات‌بخشی خدا گواهی خواهد داد.

شیوه دومی که خدا برای نجات بشر برگزید، عبارت است از وجود توانا و فعال وی در جهان و در هر زن و مرد. این فعالیت خدا به مسیحیان اختصاص نیافته است، بلکه همه افراد بشر از ادیان مختلف، تحت تعلیم، ارشاد و نجات خدا هستند. این مسأله نزد مسیحیان «عمل فراگیر روح خدا» خوانده می‌شود. به همین دلیل مسیحیان معتقد نیستند که نجات مختص آنان است، بلکه معتقدند برای همه پاسخ دهندگان به ندای خدا که هر انسانی را مخاطب قرار می‌دهد و در قلب هر مرد و زنی فعالیت دارد، نجات آماده است.

و) برخورد مسیحیان با خدای یگانهٔ سه گانه

سه‌گانگی در اعتقاد مسیحیان، نه یک معادله ریاضی یا یک مفهوم فلسفی، بلکه اساس تجربه دینی فردی آنان است. ما مسیحیان هنگامی که از طریق دعا و عبادت یا مطالعه کتاب مقدس و تدبر در آن یا از طریق نیازهای روزانه زندگی مسیحی، با

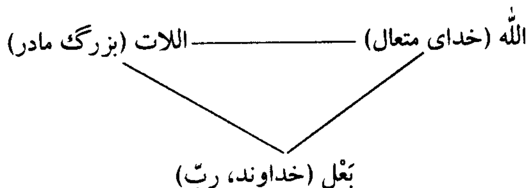
خدای عزوجل تماس می‌گیریم، وی را در سه حالت وجودی تجربه می‌کنیم. زیرا خدا در اعتقاد مسیحیان:

- پدری متعالی است که ما را آفریده و در عبادت و دعاهای خود رو به سوی او داریم و می‌کوشیم طبق اراده او زیست کنیم.
- با ما سخن می‌گوید و خود را به واسطه عیسی آشکار می‌کند و عیسی همان است که می‌خواهیم مانند او شویم و به وسیله او با پدر آشتی نماییم.
- زنده است و به عنوان روح القدس در ژرفای وجود ما عمل می‌کند.

ز) اعتقاد به خدای سه گانه‌نزد مسیحیان جزیرة العرب

قبل از ظهور اسلام، تعداد زیادی از مسیحیان در اطراف جزیرة العرب (مانند بیابان سوریه، سینا، یمن و بین النهرین) منتشر بودند، ولی شمار آنان در حجاز اندک بود. از آنجا که مکه در ایام جاهلیت مرکز بت‌پرستی بود، مسیحیت نتوانست در آن نواحی پیشرفت کند و مسیحیان اندکی که در حجاز شناخته شده‌اند، از نظر دینی عمیق نبودند و از تعالیم مذهبی اطلاع کافی نداشتند. این مسأله شگفت‌آور نیست؛ زیرا در آن سرزمین، مؤسساتی برای آموزش اصول مسیحیت وجود نداشت و از سوی دیگر، کتاب مقدس به عربی ترجمه نشده بود.

دانشمندی به نام «تریمینگام» در کتاب خود به نام ***مسیحیت در جزیرة العرب پیش از عصر پیامبر اسلام***# «خدای سه‌گانه سنتی سامی» را آورده است. اگر چه آن قبائل اسمهای معروف تثلیث را بر خدایان بت‌پرستی اطلاق نمی‌کردند، ولی اصولاً نظام ارتباط بین آن خدایان به شکل زیر بود:



Trimingham: Christianity in Arabia before the Time of Muhammad.

به نظر می‌رسد برخی از تازه مسیحیان عرب این مفهوم تثلیثی بت‌پرستان را از روی ناآگاهی به اصول دیانت مسیحی پسندیدند و خدای متعال مشرکان را با پدر، بزرگْ مادر را با مریم و خداوند مولود جسمانی از آن دو را با مسیح خلط کردند.* قطعاً این قضیه چیزی جز تحریف عقیده واقعی مسیحیان نیست و بزرگان و متکلمان برجسته مسیحیت آن را محکوم کرده‌اند. قرآن کریم نیز این عقیده را که به معنای کاستن از قدر و منزلت ذات خداست، محکوم می‌کند و در این امر با مسیحیان که همواره بچه‌دار شدن خدا، الوهیت مریم و عیسی در کنار خدا و الوهیت خدا به عنوان یکی از سه خدا را انکار کرده‌اند، موافقت دارد.**

اینجا به چیزی که هنگام مطالعه قرآن کریم توجه منِ مسیحی را جلب کرده است، اشاره می‌کنم. من در آن کتاب، پیرامون آموزه کلیسای راست‌کیش در مورد ذات خدای سه شخصیتی چیزی نمی‌یابم. این مسأله شگفت‌آور نیست؛ زیرا قرآن عقیدهٔ ابتدایی برخی از مشرکان را که در حجاز بخشی از مسیحیت را پذیرفته و آن را تحریف کرده بودند، محکوم کرده است. کلیساهای مسیحی نیز این عقیده را همصدا با قرآن کریم رد می‌کنند. من با طرح این موضوع در صدد جدل نیستم، بلکه می‌خواهم تأکید کنم که مسیحیان عصر حاضر همراه با مسیحیانی که در گذشته از

---

* این موضوع تنها یک حدس است و اسنادی از دوران جاهلیت در این مورد در دست نیست. از سوی دیگر، منابع بی‌شماری وجود دارد که اثبات می‌کند تثلیث و سایر اعتقادات انحرافی مسیحیت از آیینهای بت‌پرستی گرفته شده است. رک.: ***افسانه‌های بت‌پرستی در آیین کلیسا***، نوشتهٔ محمد طاهر تِنّیر، ترجمهٔ عبدالرحیم خلخالی، تهران، ۱۳۶۳./م.

** قرآن مجید الوهیت حضرت عیسی علیه‌السلام را در اتّحاد با خدا و در کنار خدا رد می‌کند (المائدة، آیه ۷۲-۷۳) و او را یک فرستاده الهی، مانند سایر فرستادگان می‌داند (المائدة، آیه ۷۵). این در حالی است که مسیحیان، به پیروی از قطعنامه شورای نیقیه، آن حضرت را «مولود از خدا»، «غیر مخلوق»، «همذات خدا» و «خدای حقیقی» می‌دانند. آن قطعنامه به سال ۳۲۵ یعنی سه قرن پیش از نزول قرآن تهیه شده و تا این زمان نزد مسیحیان کاملاً اعتبار دارد. وجدان، دین و دانش به ما اجازه نمی‌دهد این تفاوت را نادیده بگیریم که مسیحیتِ انحرافی حضرت عیسی علیه‌السلام را «خدای حقیقی» می‌داند، ولی اسلام خدا بودن هر چیز و هر کس جز «الله» را نفی می‌کند./م.

حقیقت دین خود آگاه بوده‌اند، به آنچه قرآن ناروا شمرده، بی‌اعتقاد بوده‌اند.*
اینجاست که ضرورت گفتگوی مدام و پیوسته مسلمانان و مسیحیان احساس می‌شود و بدین شیوه، می‌توانند بر موانعی که غالباً در گذشته سدراه تفاهم مطلوب میان آنان بوده است، چیره شوند. البته نمی‌خواهم بگویم که نگرش مسیحیان و مسلمانان به خدا یکسان است، یا اینکه مدعی شوم که اختلافات آنها لفظی است؛ بلکه بر عکس بدون شک بین این دو دین اختلافات جدی وجود دارد و تنها گفتگوی صادقانهٔ آنان شایستگی دارد که ما را در تشخیص اختلافات حقیقی از اختلافات ظاهری یاری کند.

۷. مریم

هیچگاه به ذهن هیچ مسیحی خطور نکرده که مریم همسر خدا باشد! بلکه ما مسیحیان وی را یک مخلوق بشری می‌دانیم و او را زنی باکره و مقدس می‌شماریم. وی از آنجا که مادر عیسی بوده، مادر ما نیز محسوب می‌شود. همچنین معتقدیم که او هرگز مرتکب گناهی نشده است، آن هم به خاطر لطف مخصوص خدای متعال. بسیاری از مسیحیان، مخصوصاً کاتولیکها و ارتودکسها، به زیارتگاههای وی سفر می‌کنند و در کلیساهای خود، تمثال وی را بر پا می‌دارند. این کار برای پرستش او نیست ـ زیرا مسیحیان جز خدای سبحان را نمی‌پرستند ـ بلکه به خاطر محبت آنان به وی و علاقه به گرامی داشتن او به این کار مبادرت می‌کنند. مسیحیان به مریم متوسل می‌شوند تا اینکه وی همراه با آنان و به خاطر آنان به درگاه خدا زاری کند.

ما مسیحیان معتقدیم که مریم در حال باکرگی به عیسی حامله شد، البته این کار به قدرت خدای توانا صورت گرفت و معتقدیم که هنگام حاملگی کلمه ازلی خدا در وی مجسم گردید. لقب «مادر خدا» برای مریم از اینجاست و این عنوان صرفاً برای گرامی داشتن او به کار می‌رود و همه مسیحیان از روی یقین می‌دانند که خدای پاک و بلند مرتبه مادر ندارد و هرگز بچه‌دار نشده است.

---

* همانطور که در پاورقی پیشین گفته شد، مسیحیان همواره به پیروی از قطعنامهٔ شورای نیقیّه، عیسی را «خدای حقیقی» می‌دانند و این چیزی است که در قرآن مجید محکوم شده است. نویسنده با الفاظ بازی کرده و بدین شیوه، کوشیده است که خود را از تنگنای بحث برهاند./م.

۸. فدا

عقیده فدا به دنبال مسأله اساسی و فراگیر دیگری می آید که می توان آن را در قالب این سؤال مطرح کرد: آیا انسان ضرورت نجات را در می یابد؟ هرگاه جواب مثبت باشد، باید پرسید: این نجات چگونه و توسط چه شخصی صورت می گیرد؟ همه مردم، از دیندار و بی دین هنگامی که به زندگی شخصی و به جوامع خود نگاه می کنند، مجموعه ای از تناقضها و رنجها را می بینند و نشانه ای از خود سازی و کمال نمی یابند. موضع گیری مکتبهای گوناگون در برابر این رنج بشری متفاوت است:

فلسفه های اگزیستانسیالیستی جدید بدبین هستند و می گویند وجود آدمی معنایی ندارد و ناچار همین گونه بی معنا خواهد ماند و حقیقت خالص آدمی عبارت از اعتراف صریح به همین واقعیت است. بنا بر این، نجات امکان ندارد.

پاسخ ایدئولوژیهای مارکسیستی کاملاً به گونه ای دیگر است. آنان در عین اعتراف به اینکه رنجهای انسان و ساخته نشدن وی زاییده ساختارها و نظامهای مسلط اجتماعی است، می گویند راه رهایی انسان در تغییر نظام اجتماعی و اقتصادی و دمیدن روح عدالت و انسانیت در آن است.

اومانیستهای لائیک می گویند نیازی به طرح مسأله نجات وجود ندارد و هر کس باید بر اساس ارزشهای انسانی زندگی کند و برای بهبود وضع جهان بکوشد. بنا بر این، نجات مشکلی را حل نمی کند.

در مقابل این نظریه ها و ایدئولوژیها، اسلام و مسیحیت مواضعی شبیه به یکدیگر دارند. هر یک از این دو دین می گویند که انسان به نجات نیازمند است و خود قادر به نجات خویش نیست، بلکه تنها خداست که می تواند این نیاز بشری را برآورده سازد.

از نظر اسلام، خدای متعال پیامبران را برای نشان دادن راه نجات فرستاد. همچنین خدای عز و جل مؤمنان را به فیض نعمت و رحمت خود کمک می کند و از روی شفقت گناهکاران توبه کار را می بخشد. با در نظر گرفتن این نکته است که مسلمانان غالباً می پرسند: با آنکه خدا رحمت و قدرت را با هم دارد، چرا مسیحیان معتقدند که او برای محقق ساختن نجات بشر، به مرگ عیسی بر صلیب متوسل شده است؟ چنین به نظر می رسد که چون خدا می تواند، بلکه می خواهد، هر کس را که توبه صحیح

می‌کند، ببخشد، نیازی به این وسیله نیست. به عبارت دیگر، چرا بخشایش خدا نسبت به بشر در هر زمان و مکان از بالا فرود نمی‌آید؟ چرا مسیحیان عقیده دارند که خدا آزاد شدن انسان از گناه را به وسیله یک حادثه تاریخی معین که مرگ عیسی باشد، محقق ساخت؟

برخی از پاسخهای سنتی مسیحیان به این پرسشها قانع کننده نیست.* نخستین نظریه به اوریجِن در قرن سوم میلادی مربوط می‌شود (رک.: ص. ۱۳۲). وی می‌گوید که شیطان، به خاطر گناه اصلی آدم، تا اندازه‌ای بر انسان تسلط پیدا کرد، و هنگامی که کوشید سلطهٔ مرگ را بر مسیح که از هر گناه پاک بود، بگستراند، شکست خورد. البته مسیحیان عصر ما این نظریه کلامی را نمی‌پذیرند.

در قرون میانه، آنْسِلْم قدیس نظریه‌ای را مطرح کرد که به «نظریه جبران» معروف گردید. بر اساس این نظریه، اهمیت اهانت را باید با اهمیت شخصی که به او اهانت می‌شود، سنجید. بشر با گناه خود، به خدا که بی‌نهایت عظیم است، اهانت کرده است. از این رو، جبران این اهانت نیز باید به شکل مناسبی باشد و آن جز از طریق مردن پسر خود خدا عملی نیست.

البته متکلمان مسیحی عصر ما نظریه جبران را نیز نمی‌پذیرند؛ زیرا این نظریه به مفهوم شایستگی و عدالت خدا آسیب می‌زند؛ چون فرض را بر آن می‌گذارد که خدا خون مسیحی را می‌طلبد که از هر جهت بی‌گناه بود، تا با روش نابهنجاری که مبتنی بر شکنجه و مرگ سرخ است، گناه دیگران را جبران کند. هیچ انسانی نمی‌تواند این روش ظالمانه و وحشیانه را بپذیرد، پس چگونه می‌توانیم آن را به خدا نسبت دهیم؟!

پاسخ صحیح به قرار زیر است:

اولاً، می‌توان گفت عیسی خواهان مرگ نبود، خدا هم نمی‌خواست عیسی روی صلیب بمیرد. آنچه عیسی برای بشر می‌خواست، این بود که رسالت او را بپذیرند، از

---

* هیچیک از پاسخهای سنتی و غیر سنتی به پرسش بالا قانع کننده نیست. باید توجه داشت که در مسیحیت «فدا شدن خدا» مطرح می‌شود و این اعتقاد به اندازه‌ای نامعقول است که مؤلف از تصریح به آن برای مخاطبان مسلمان خود پرهیز می‌کند. /م.

گناه باز گردند و خواست خدا را محقق سازند. علاوه بر این، خدای پاک و بزرگ هرگز گناه را دوست ندارد و به همین دلیل ممکن نیست وی خواستار گناهان بسیاری باشد که عبارت است از: خیانت یهودای اِسْخَرْیوطی به عیسی، بی‌اعتنایی بزرگان یهود به مسیح، خدعه کردن و ستمکاری به وی و تسلیم او به مقامات رومی و سرانجام داوری ظالمانه رومیان نسبت به وی.

ثانیاً، اینکه خدا پیام خود را در عیسای انسان مجسم کند و از مرگ عیسی بر صلیب نجات بشریت حاصل گردد، ضروری و حتمی نبود. خدا کاملاً آزاد است و حوادث تاریخ و خود تاریخ وی را مقید نمی‌کند. او می‌توانست به شیوه‌ای دیگر نجات را محقق سازد. به همین دلیل مسیحیان معتقدند که خدا با آزادی تمام برای نجات بشر از طریق عیسی تصمیم گرفت.

آیا خدا با این عمل نشان داد که وی قدرت نجات‌بخشی خود را از راه واسطه‌های بشری به انجام می‌رساند؟ یقین دارم که در هر یک از مسیحیت و اسلام چنین اعتقادی وجود دارد که می‌گوید خدا برای رساندن پیام خود به انبیا رسالت داد. وظیفه انبیا به رساندن پیام منحصر نبود، بلکه خدا از طریق ابراهیم امتی پدید آورد که به او ایمان دارند و مطابق اراده او عمل می‌کنند؛ و به وسیله موسی قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آورد، و به عقیده مسلمانان، خداوند در وجود پیامبر اسلام نمونه‌ای از مسلمان حقیقی را ارائه کرد و این نمونه نه تنها قرآن کریم را برای بشر آورد، بلکه حیات او با پیام الهی وی مطابق بود، به گونه‌ای که گفتارها و کردارهای او برای جامعه اسلامی «سنت» شد.

مسیحیان نیز معتقدند که خدا به مجسم کردن کلمه خود در عیسی اکتفا نکرد، بلکه اراده نمود که کارهای عیسی قدرت نجات‌بخشی ویژه‌ای داشته باشند. از اینجاست که عیسی مأموریت خود را همچون یک بشارت دهنده عادی آغاز کرد و مردم را به بازگشت از گناه و تسلیم در برابر فرمان خدا تشویق و ترغیب نمود. سپس به انجام معجزاتی به قدرت خدا پرداخت، دیوها را سرکوب کرد و از مردم بیرون راند، به دفاع از کسانی اقدام نمود که در تنگنای قوانین پیچیدهٔ رهبران دینی گرفتار شده بودند و به نکوهش کسانی پرداخت که دین را تحریف و تبدیل کرده و آن را یک منبع اقتصادی برای خود ساخته بودند. وی بدین منظور صرافان را با تازیانه‌ای

که از ریسمان ساخته بود، از معبد بیرون راند و با لحنی بسیار تند با علمای یهود مناظره کرد.

مسیح هنگامی که به اجرای مأموریت خود قیام کرد، به خوبی می‌دانست راهی را که می‌پیماید، سرانجام، او را با خودپرستیها، زیاده‌خواهیها و جاه‌طلبی‌های بشر درگیر خواهد ساخت. انجیلها چندین تلاش برای نابودی عیسی را گزارش می‌دهند، از جمله آنها توطئه هموطنان او در «ناصره» و نقشه‌هایی است که بزرگان یهود در زمانهای مختلف در اورشلیم برای او کشیده بودند. برای عیسی، مخصوصاً پس از آخرین سفر او به پایتخت یهودیه (اورشلیم)، مسلم و قطعی گردید که هرگز نخواهد توانست خود را از دست دشمنان رهایی دهد و همه شاگردانش، بر اثر آنچه درباره توطئه‌های یهود شنیده بودند، وی را از عواقب سفر به اورشلیم بر حذر می‌داشتند. خود عیسی نیز می‌دانست که این شایعه‌ها عملی خواهد شد و هنگام صرف کردن شام آخر با این سخنان صحت آنها را تأیید کرد: «بعد از این، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم.» (متی ۲۹:۲۶).

مسیحیان نمی‌گویند که عیسی «عقده شهادت طلبی» داشت، بلکه بر عکس، معتقدند که او نمی‌خواست رنج بکشد و بمیرد و همین مطلب در رساله به عبرانیان ۷:۵ آمده است: «و او در ایام بشریت خود، با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهاندنش از موت قادر بود، تضرّع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید.» او پس از شام آخر، برای دعا کردن به باغی رفت. آنجا به درگاه خدا زاری کرد و گفت: «یا ابّا (پدر)، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله (پیالهٔ رنجها) را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» (مرقُس ۳۶:۱۴).

با آنکه عیسی رنج و مرگ را دوست نداشت، به خاطر تعهد به رسالتی که پذیرفته بود، با کمال آزادی آن را تحمل کرد و به همین علت، متعهد شد که کلمه خدا را بدون سازش‌کاری، ظاهر سازی یا شانه خالی کردن اعلام کند. هنوز در باغ مشغول دعا بود که سربازان رومی او را دستگیر کردند؛ آنگاه وی را به دادگاه بردند، محکوم به مرگ کردند و به دار زدند. به گزارش انجیلها، پیلاطس حاکم رومی راه گریزی به او نشان داد، مبنی بر اینکه اگر او از مواضع و تعالیم خود بازگردد و یا آن را تعدیل کند، قطعاً وی آزاد خواهد شد. عیسی این موضوع را رد کرد، نه برای

اینکه وی خواستار مرگ بود، بلکه به خاطر تعهد کامل به رسالت خود و اینکه آن مأموریت از جانب خدا به وی محول گردیده است. بنا بر این، سؤالی که مسیحیان مطرح می‌کنند این نیست که چرا باید مسیح می‌مرد، یا چرا خدا خواست او بمیرد. بلکه (پس از آنکه دانستیم که پایان مأموریت الهی عیسی مصیبت‌بار بود) سؤال این است که خدا از طریق مرگ چه چیزی را برای ما محقق ساخت و چه چیزی باید از آن بیاموزیم؟ مسیحیان برای فهمیدن معنا و مفهوم مرگ عیسی از سه راه وارد می‌شوند و هر یک از آن سه طریق بازگوکننده احساس نیاز آنان به نجات است:

الف) آزادی از گناه و مرگ

مردم احساس می‌کنند نیروهایی از خارج بر آنان فشار وارد می‌آورند و آنان را گرفتار می‌کنند و از رسیدن به سعادت حقیقی باز می‌دارند. پولُس رسول در رساله‌های خود می‌نویسد: ما از چیرگی گناه و مرگ و قوای شیطانی آزاد شده‌ایم. در این گفتار، من کمتر به گناهان شخصی و بیشتر به مواضع و سازمانهای تخریب کننده‌ای نظر دارم که از افراد نیرومندتر هستند و ما را به انجام کارهایی وادار می‌کنند که خلاف اراده خدای متعال است. نیروهای شر همراه با تفاوت فرهنگها و دوره‌ها تفاوت پیدا می‌کنند، ولی همیشه به گونه‌ای وجود دارند. در برخی از زمانها ترس از نیروهای طبیعی افراد را به ارتکاب گناه وادار می‌کند و در جامعه‌های غیر دینی صنعت زده، مادّیت افراطی و مصرف‌گرایی بی‌حد و حساب چنین کاری را می‌کند و مدعی است که سعادت در گرو رفاه و زیستن در میان لذتهاست. در جاهای دیگر، شرف خانوادگی یا عصبیت خونی چشم بصیرت مردم را کور می‌کند و آنان دست به امور وحشتناکی می‌زنند، با آنکه در حال عادی حاضر به انجام آن کارهای ناروا نیستند. برخی از اجتماعات جوانی، زیبایی، ثروت، نیرومندی و موفقیت را می‌ستایند و آنها را عوامل سعادت حقیقی می‌شناسند. البته این سخن برای اکثر مردم ناخوشایند است؛ زیرا در واقع بیشتر مردم از جوانی، زیبایی، ثروت و نیرومندی محروم هستند.

بدیهی است که چنین افکاری خود بر مردم فشار می‌آورد، آنان را می‌کاهد و موجب بدبختی آنان می‌گردد. از دیدگاه کتاب مقدس، این موضع‌گیریهای اجتماعی «گناه جهان» است؛ یعنی گناهی که هیچ کس به تنهایی مسؤول آن نیست، ولی اثر آن

در حیات اجتماع مشهود است. این گناه در علم الهیات «گناه اصلی» خوانده می‌شود و مقصود آن است که محیط آلوده به گناه از آغاز، در زندگی انسان تأثیر کرده است.

مسأله مهمتری نیز وجود دارد و آن مرگ است که در کمین همه ماست. آیا هر چیز با فرو ریختن و از بین رفتن پایان می‌یابد؟ و همه آنان که با از دست دادن افراد و چیزهای مورد علاقه خود رنجیده خاطر شده‌اند، سرانجام و در ظاهر به زیان و پوچی خواهند رسید؟ چه چیزی می‌تواند به این امور معنا و مفهوم ببخشد؟

معنا و مفهومی که مسیحیان از مرگ مسیح به دست آورده‌اند این است که با مرگ او انسان از نیروهای گناه و مرگ رهایی می‌یابد. زندگی مسیح میان بشر مانند زندگی پاکان و نیکان بود؛ وی محبت را تبلیغ می‌کرد و خدمت او به مستمندان و بیماران پشتیبان سخن وی بود و مردم را به حقیقت و اطاعت از خدای متعال می‌خواند. هنگامی که مردم از تعالیم او روی گرداندند و آن را نپذیرفتند، وی از مرگ ترسی به دل راه نداد و با آنکه دشمنان با سلاح خشونت و ناجوانمردی با او مبارزه می‌کردند، وی از خود مقاومتی در برابر آنان نشان نداد، بلکه بر چوبه دار فریاد زد که «ای پدر، اینها را بیامرز؛ زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» (لوقا ۲۳:۳۴).

مرگ عیسی بر صلیب بسیار رنج آور، وحشتناک و طاقت‌فرسا بود و بردگان و مجرمان را با آن شیوهٔ اعدام خفّت‌بار مجازات می‌کردند. بیشتر پیروان او و حتی نزدیکترین شاگردانش وی را تنها گذاشتند. او در اوج جوانی، در حدود سی سالگی، مرد. وی را مسخره کردند؛ با ضعف و ناتوانی در برابر دشمنان خود ایستاد؛ زیبایی صورتش را در هم ریختند و او را به شدت مجروح ساختند. تمام این مسائل در ظاهر، نشان می‌داد که وی در رسالتی که بر عهده گرفته بود، شکست خورده و در وجود او هر آنچه با حکمت دنیوی مخالف است، فراهم آمده است.

با این وصف، مسیحیان معتقدند که خدا این انسان، یعنی عیسی را از مردگان برخیزاند و با این عمل، رسالت عیسی و همه تعالیم و شیوه زندگی او را پابرجا ساخت. مسیحیان در برخاستن عیسی از مردگان و دست یافتن او به زندگی تازه، پیروزی او بر گناه و مرگ را مشاهده می‌کنند. پیروزی عیسی بر گناه به وسیله جنگیدن با دشمنان و توسل به شیوه‌های بشری مورد استفادهٔ آنان به دست نیامد، بلکه با توکل بر خدا و خضوع و اطاعت از او تا مرگ بر صلیب حاصل شد. دشمنان عیسی

فکر می‌کردند با تصلیب وی، از مشکل او رهایی یافته‌اند، ولی کاملاً در اشتباه بودند؛ زیرا خدا وی را از طریق پیروزی بر نیروهای گناه برانگیخت.

آری عیسی با رستاخیز خود بر مرگ پیروز شد و این پیروزی از دیدگاه مسیحیان نشانگر آن است که خدای توانا قدرت دارد زندگی را از بدترین گونه مرگ، و موفقیت را از شدیدترین شکست ظاهری پدید آورد و جانکاه‌ترین درد و رنج را به شادی و سعادت متحول کند. خدا با بر انگیختن عیسی از مردگان به ما نشان می‌دهد که مرگ گرچه تا آخر در کمین ماست، نمی‌تواند سرانجام بر ما پیروز شود. بر این اساس، پولُس در رساله اول خود به قرنتیان ۱۵:۵۵ می‌نویسد: «ای موت، نیش تو کجاست؛ و ای گور، ظفر تو کجا؟»

هر کس به یک کلیسا، مدرسهٔ مسیحی یا خانهٔ متعلق به یک مسیحی پا بگذارد، همیشه بر دیوار صلیبی می‌یابد که روی آن مجسمه عیسای مصلوب وجود دارد. صلیب برای مسیحیان یک علامت اساسی ایمان آنان است. بسیار می‌شود که دوستان مسلمان من آن را علامت گرایش بیمارگونه‌ای به مرگ می‌دانند؛ ولی واقعیت بر خلاف آن است و صلیب چیزی نیست جز یاد آوری پیوسته این امر که خدا بر گناه پیروز شد و بر مرگ و سایر نیروهای شرور که آدمی را مقید و مقهور می‌کنند، غالب گردید.

چه بسا کسی اعتراض کند و بگوید این اعتقاد صحیح نیست. همه آگاهند که ما در جهانی زندگی می‌کنم که مرگ و گناه در آن به گونه اسف‌باری موجود است و ستمکاری، اعمال خشونت آمیز، دشمنی و درنده‌خویی در آن ریشه دوانده است و مردم پیوسته می‌میرند. در پاسخ به این اشکال باید گفت که بر اساس تعلیم کتاب عهد جدید، خدا با مرگ عیسی بر آن نیروها غالب شد و به ما آموخت که چگونه از مسلط شدن گناه و مرگ بر زندگی خود جلوگیری کنیم. البته پیروزی نهایی هنوز نیامده است و بدین علت، مسیحیان در دنیا در حالی زندگی و عمل می‌کنند که به قدرت خدا اطمینان دارند و در انتظار روزی هستند که پیروزی خدا کامل گردد و در سراسر جهان جلوه گر شود.

ب) کفاره شدن برای گناهان

عواقب گناه در بیرون طبیعت آدمی باقی نمی‌ماند. در زبور داوود بارها این دعا آمده

است: «مرا از عصیانم به کلی شستشو ده و از گناهم طاهر گردان.» (مزامیر ۲:۵۱). مردم خود را به خاطر فرو رفتن در حالات جامعهٔ گناهکار بشری آلوده و ناپاک می‌یابند و در بیشتر ادیان، شستن بدن نشانه اعتراف به آلودگی گناه و سرایت آن و نشانگر نیاز انسان به قدرت تطهیرکننده خدا و فیض اوست. در یهودیت و اسلام، قبل از نماز باید وضو گرفت و در مسیحیت نخستین سرّی که آن قدرت را عطا می‌کند، تعمید است (رک.: ص. ۹۲) که از طریق شستشوی با آب انجام می‌گیرد. همه ما درک می‌کنیم که با گناه آلوده شده‌ایم و به پاک شدن از گناه نیازمندیم.

دومین تفسیر مسیحیان از مرگ عیسی کفاره شدن او برای گناهان است. مسیحیان و مسلمانان در محدوده شخصیت فردی انسانها اتفاق نظر دارند که هرگاه کسی به گناه تن در می‌دهد، رابطه او با خدا قطع می‌شود و هرگاه توبه می‌کند، خدا از او در می‌گذرد و گناه فردی و درونی او را می‌شوید.

مسأله به اینجا خاتمه نمی‌یابد و اثر وضعیِ تجاوز به ساحت الهی، جهان آفرینش و نظام اخلاقی همچنان باقی است. این قضیه شخص گناهکار را پشت سر می‌گذارد و همه نژاد بشر را آلوده می‌سازد و موجب می‌گردد که احساس آلودگی کنیم و خود را نیازمند پاک شدن مجدد بدانیم. در مسیحیت، نادیده گرفتن زیانی که گناه بر نظام اخلاقی وارد می‌کند و تأکید بر جنبه شخصی و فردی گناه، کوچک شمردن آمرزشی است که خدا عطا می‌کند و می‌تواند به منزله سبک شمردن کارهای بد تلقی گردد.

همان طور که همه مردم در آسیب وضعیِ گناه شرکت دارند، یک نماینده از بشریت می‌تواند کفارهٔ این گناه باشد. به عقیده مسیحیان، عیسی کفاره آن آسیب را یک بار و برای همیشه محقق ساخت و معتقدند که وی با تسلیم شدن کامل و اطاعت مطلق، دیواری را که گناه بین خدای بی‌نهایت شایسته و انسان متمرد قرار داده بود، منهدم کرد. این انهدام و کفاره شدن را کسی نمی‌تواند انجام دهد، مگر آن کس که خود بی‌گناه و با حکمت الهی کاملاً متحد باشد.

برخی اوقات شماری از واعظان مسیحی عمل کفاره شدن عیسی را به تسکین خاطر خدای خشمناکی تفسیر کرده‌اند که خواستار مرگ فرد برگزیده خود بود. این اندیشه مفهوم مسیحی کفاره شدن را تحریف می‌کند و ابداً به تعالیم عهد جدید ربطی ندارد و خدای پاک را همچون یک موجود وحشی ترسیم می‌کند که اقدامات

او با انتقام‌جویی و درنده‌خویی همراه است. بر اساس تعلیم مسیحیت، عیسی رنجها و مرگ خود را با آزادی کامل پذیرفت، تا به نمایندگی از بشر، کفارهٔ تمام گناهانی باشد که مردم مرتکب شده و بر اثر آن، به خدا بی‌حرمتی کرده‌اند.

برخی اوقات مسیحیان می‌گویند: عیسی قربانی شد. ببینیم قربانیهای یهودیان در شریعت عهد عتیق چه بوده است. باید دانست که هدف از آن قربانیها خشنود ساختن یک خدای خشمگین یا رشوه دادن به خدا نبوده است؛ و نمی‌خواسته‌اند با آنها خدا را به کاری وادار کنند که اگر چنین هدیه‌ای را نمی‌دادند، به آن کار اقدام نمی‌کرد. این مفهوم از قربانی یک مفهوم بت‌پرستی است. در کتاب مقدس، نخستین اقدام از سوی خداست و نه از سوی انسان؛ و این خداست که مراسمی را معین می‌کند تا انسان بتواند به وسیله آن با خدای متعال متحد گردد؛ و همین مراسم است که فرصتهایی را برای انسان فراهم می‌آورد تا آدمی در زندگی و مرگ مطیع خدا باشد.

کاهنان یهود هنگام انجام مراسم قربانی مقداری از خون آن را به مذبح ـ به نشانهٔ خدا ـ و به قوم می‌پاشیدند. این عمل به معنای آن بود که قربانی زندگی خدای متعال و قوم را متحد می‌سازد. قربانی با پیمان برابر بود؛ زیرا با قربانی و پیمان، خدایِ متعال خدای آنان می‌شد و آنان قوم او.

از نظر مسیحیان، مرگ عیسی عهد جدیدی را میان خدا و تمام بشریت، و نه فقط قوم یهود، منعقد کرد. عیسی هنگام شام آخر گفت: «پیاله را بگیرید و بنوشید؛ این است خون من در عهد جدید که در راه شما و بسیاری به جهت آمرزش، گناهان ریخته می‌شود.» زندگی تازه‌ای که از این جریان پدید می‌آید، به گونه‌ای است که اثر عینی و اجتماعی گناه در آن مانعی ایجاد نمی‌کند و نوع بشر، از طریق نماینده خویش، با خدای عزوجل از در مصالحه وارد می‌شود.

ج) محبت تحول آفرین

اکنون به سومین رهیافت مسیحیان درباره مرگ عیسی می‌پردازیم که عبارت است از نیروی محبت، چیزی که می‌تواند در دلهای مردم اثر کند و آنها را تغییر دهد و زندگی شخص را متحول سازد. به گزارش یوحنّا ۱۵:۱۳ عیسی گفته است: «کسی محبتی بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد.» عمل محبت

آمیز عیسی می‌تواند ما را دگرگون سازد؛ زیرا صاحب این محبت فرد بی‌گناه و نیکوکاری است که ارتباطی بی‌مانند و برجسته با خدا دارد.

قبلاً گفته شد که انسان ضرورت فدا را احساس می‌کند، آن هم نه فقط به منظور رهایی یافتن از نیروهای بیرونی که بر وی فشار می‌آورند و نه فقط به منظور آزاد شدن از احساس سرایت گناه به او به خاطر انتساب به بشریت گناهکار، بلکه برای اینکه خواسته‌های درونی و پنهانیش وی را به تمرد بر ضد خدا و آزردن خود و دیگران می‌کشانند. این امر به جنبه فردی و درونی گناه مربوط می‌شود و هرگاه ما بدون یار و یاور رها شویم، به زیاده‌طلبی، تکبر، خشم، شهوت، حسد و تنبلی موجود در خود تن در می‌دهیم و بدین شیوه، پایه‌های زندگی خود و دیگران را فرو می‌ریزیم.

هنگامی که از گناه توبه می‌کنیم، خدای مهربان ما را می‌بخشد، ولی پیوسته به قدرت خدا نیازمندیم تا به وسیله آن به چیزی که خدا در توان ما می‌بیند و آن را از ما خواسته است، باز گردیم. مسیحیان عیسی را اسوه، الهام و فیضی برای پیروی از وی و تحول یافتن به وسیله او می‌دانند. می‌توان گفت محبتی که عیسی همراه با از خود گذشتگی نشان داد، بهترین نمونه‌ای است که وی برای شاگردان خود به یادگار گذاشت. عیسی الهام بخش هزاران هزار تن از مردان و زنان گردید تا به بالاترین درجات سخاوت و گذشت نائل شوند و گروهی بزرگ از مسیحیان سخنان عیسی در آخرین شب حیات او را چراغ راه خود قرار دادند و بر مبنای آن سلوک کردند: «پس اگر من که آقا و معلم هستم پاهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پاهای یکدیگر را بشویید. زیرا به شما نمونه دادم تا چنان‌که من با شما کردم، شما نیز بکنید.» (یوحنّا ۱۳:۱۴-۱۵).

غالباً مسلمانان می‌گویند: گفتارهای بالا بسیار زیباست، ولی صد حیف که نمی‌توان به آسانی مصداق عینی آنها را در حیات مسیحیان پیدا کرد و به نظر نمی‌رسد که مسیحیان در سخاوت و محبت از دیگران جلوتر باشند یا بیش از دیگران به خدمت و گذشت گرایش داشته باشند. تاریخ مسیحیت نیز، مانند یک فیلم سراسر جنگ، انتقام‌گیری، افزون طلبی، سیری ناپذیری، فقدان گذشت، استیلا و استعمار است. مسیحیان بودند که محاکم تفتیش را پدید آوردند و در جنگهای صلیبی به کشتار

مردم پرداختند و در اروپای مسیحی بود که میلیونها یهودی و «کولی» جان باختند.

همه این انتقادات درست است. اتهاماتی که به جانب مسیحیان نشانه گیری می‌شوند، مهم هستند و کسی نمی‌تواند اعمال ناروای آنان را توجیه کند. فقط این را می‌توان گفت که آن کارها از مسیحیانی سر زده است که یا از تعالیم عیسی بی‌خبر بوده‌اند، یا آنکه آگاهانه آن تعالیم را ترک کرده و از اقتدا به آورنده آن تعالیم سر باز زده‌اند. هر کس طالب آن باشد که اثر عمل محبت آمیز عیسی را به روشنی مشاهده کند، باید به مسیحیانی نظر بیفکند که حاضر شدند فیض عیسی و محبت تحول‌آفرین وی رهبر خط‌مشی و کارهای آنان شود. تاریخ در کنار جنگهای مسیحیان و کردارهای ناپسند آنان، کارهای افراد و گروههایی از مسیحیان را ثبت کرده که انگیزه ایشان در محبت، خدمت و گذشت، تأسی به عیسی بوده است. برای مثال می‌توان از موارد زیر یاد کرد: مسیحیان نخستین که مرگ را بر پیوستن به ارتش روم ترجیح دادند، پدران مسیحی که به فرزندان خود می‌آموزند که پیروی از عیسی به معنای محبت و گذشت است، راهبه‌هایی که زندگی خود را پیوسته وقف سواد آموزی و پرستاری از بیماران کرده اند، و کسانی همچون فرانسیس اسیزی (رک.: ص. ۱۴۶) که هنگام اشتعال آتش جنگهای صلیبی به عنوان پیام آور صلح، نزد پادشاه مصر رفت. با مطالعه در زندگی این گونه افراد که بخشی از جهان مسیحیت را تشکیل می‌دهند، می‌توان اثر محبت تحول آفرین در فرایند کفاره شدن را مشاهده کرد.

۹. کلیسا و اسرار (آیینهای هفتگانه)

واژه «کلیسا» در این مبحث به معنای اصلی و قدیمی آن، یعنی گروه مسیحیان به کار می‌رود، نه به دو معنای دیگری که بعداً برای آن پدید آمده است که یکی ساختمان و محل برگزاری مراسم عبادی و دیگری عبارت است از چارچوبهای سازمانی که به مرور زمان ترتیب یافته است. بنا بر این، کلمه «کلیسا» در این مبحث برابر کلمه «امت» نزد مسلمانان است، نه برابر واژه «مسجد».

کلمه «سرّ» عبارت است از حادثه قابل مشاهده و محسوسی که ضمن آن، خدا فیض و نجات خود را عطا می‌کند؛ و به دیگر سخن، «سرّ» نشانه پیدایی است برای

عمل ناپیدایی که خدای متعال به آن می‌پردازد.

از دیدگاه مسیحیان، کلیسا یا جامعه مسیحیت در جهان، نشانه چیزی است که خدا به وسیله عیسای انسان محقق ساخته و پیوسته آن را در راه انسانها محقق خواهد ساخت. عمل خدا برای پدید آوردن مصالحه (یعنی بازگشت و آشتی کردن انسان با خدا و خود و دیگران)، همچنین برای پدید آوردن تقدیس (یعنی تطهیر انسان یا زیستن در اطاعت و محبت خدای سبحان) هم در کلیسا، هم بیرون کلیسا عمل می‌کند (عمل بیرونی آن به معنای عمل کردن خدا در مسلمانان است). علت پدید آمدن کلیسا عبارت است از گواهی دادن به عمل خدا در تاریخ بشر، به منظور مصالحه و تقدیس و شیوه‌ای که خدای متعال با آن نجات را محقق می‌کند.

به عقیده مسیحیان، مسیح که از مردگان برخاست، در جامعه مسیحی زیست می‌کند و همراه آن است. همچنین وی پیوسته همان کارهایی را انجام می‌دهد که در طول حیات خود در فلسطین انجام می‌داد؛ مانند: تعلیم، دعا، خدمت، شفا دادن بیماران، غذا دادن به گرسنگان، عفو بدکاران و تحمل رنج و مرگ. کارهای غیر آشکار مسیح در زندگی کلیسایی به وسیله اسرار آشکار می‌شود؛ به دیگر سخن، هنگامی که یک مسیحی در مراسم مربوط به یکی از اسرار شرکت می‌کند، ایمان دارد که با این عمل به ملاقات مسیح که از مرگ برخاسته و فیض خدای نجات‌بخش را به وی بخشیده، می‌رود.

تقریباً همه مسیحیان اتفاق نظر دارند که دو سرّ اصلی عبارتند از تعمید و عَشای ربانی. مسیحیان کاتولیک و ارتودکس پنج سرّ دیگر بر اینها می‌افزایند و مجموع اسرار را هفت عدد می‌دانند. فرقه‌های پروتستان در تعداد اسرار اختلاف دارند ولی اکثریت قاطع آنان دو سرّ اول یعنی تعمید و عَشای ربانی را قبول دارند. شمار اندکی از کلیساهای پروتستان، مانند «کویکِرها» و «سپاه نجات» هیچ‌یک از اسرار را نمی‌پذیرند.

الف) تعمید

یک سرّ اصلی و نخستین که برای همه ضرورت دارد، تعمید است. انسان با تعمید به جامعه مسیحیت وارد می‌شود و رسالت کلیسا در طول قرون را بر عهده می‌گیرد. این

رسالت عبارت است از گواهی دادن به کارهای نجات‌بخش خدا به وسیله عیسی. به عقیده هر مسیحی، تعمید وسیله‌ای است که با آن خدا همه آثار زندگی و مرگ عیسی را عطا می‌کند. یک مسیحی فقط یک بار، هنگام ورود به جامعه مسیحیت، تعمید می‌پذیرد.

تعمید اصولاً با گونه‌ای از شستشو انجام می‌گیرد. در برخی از کلیساها رسم است که با ریختن آب بر سر شخص، وی را تعمید می‌دهند. در بعضی کلیساهای دیگر رسم است که شخص برای تعمید به زیر آب می‌رود و بیرون می‌آید. کلیساهایی نیز تعمید شونده را به آبهای طبیعت، مانند نهرها و دریاچه‌ها، می‌برند. هنگام تعمید، کشیش این عبارت را که از آخر انجیل متّی اقتباس شده، می‌خواند: «تو را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید می‌دهم.» برخی از کلیساهای پروتستان تنها به نام عیسی تعمید می‌دهند.

از زمانهای دور، رسم بر این بوده که تعمید اعضای جدید کلیسا در عید شکوهمند «پاک» که بزرگترین عید مسیحیان است، انجام گیرد. این عید سه روزه در بهار واقع می‌شود و از «فِصْح» یهود فاصله چندانی ندارد. عید پاک بر سه عمل عبادی مختلف استوار است که هر یک از آنها بر یکی از حوادث زندگی عیسی تأکید می‌کند و ایمان مسیحی بدان استوار می‌گردد:

۱. هنگام غروب پنجشنبه، یادبود شام آخر عیسی برگزار می‌شود.

۲. حدود ظهر جمعه، مسیحیان خاطره مرگ عیسی بر صلیب را گرامی می‌دارند.

۳. بین غروب شنبه و صبح یکشنبه، به مناسبت رستاخیز عیسی و بازگشت به زندگی تازه، جشن عید «پاک» بر پا می‌شود.

مهمترین این یادبودها جشن عید «پاک» است که قبلاً در غروب شنبه آغاز می‌شد و در شب ادامه می‌یافت و خاتمه آن هنگام سپیده دم یکشنبه بود که به گفته اناجیل، زمان برخاستن مسیح از مردگان بوده است. این مراسم در عصر ما مختصر شده و فقط دو تا چهار ساعت طول می‌کشد. در این مراسم، تازه مسیحیان پیوستن خود به جامعه مسیحیت را اعلام می‌کنند و تعمید می‌گیرند. اعضای قدیمی نیز ایمان خود را، همراه با تعهد به زندگی مسیحی راستین، تجدید می‌کنند.

ب) تأیید (یا تثبیت ایمان)

نیمه دوم از سلوک و پیشرفت در زندگی مسیحی «تأیید» نامیده می‌شود، که سرّ دوم از اسرار هفتگانه است. در نیمه اول (یعنی تعمید) بر نجات از گناه تأکید می‌شود و طی آن، خدا با فرد گناهکار آشتی می‌کند و وی را به زندگی بر اساس ایمان و اطاعت فرا می‌خواند. ولی در نیمه دوم (یعنی تأیید) بر جنبه مثبت ادای شهادت به آنچه خدا به وسیله عیسی برای بشریت محقق ساخته و نیز بر کمک خواستن از روح القدس برای انجام این وظیفه تأکید می‌شود. از آنجا که نجات در بخشیدن گناهان خلاصه نمی‌گردد، بلکه پیگیری رسالت عیسی برای تغییر جهان را به گونه‌ای که خدا می‌خواهد، نیز فرا می‌گیرد. تأیید انسان را برای تحمل و انجام مسؤولیت در جامعه به گونه‌ای که شایسته یک مسیحی حقیقی است، تقویت می‌نماید.

تأیید را اسقف یا جانشین او عطا می‌کند و اساس آن مسح کردن شخص خواستار تأیید با روغن است، همراه با این عبارت: «روح القدس را بپذیر، تا بتوانی به مسیح شهادت بدهی.» در کلیساهای مختلف ممکن است این عبارت اندکی تفاوت لفظی پیدا کند، ولی اصل معنی باقی می‌ماند.

اگر کسی که به کلیسا می‌پیوندد بالغ باشد، تعمید و تأیید را همزمان و به عنوان دو نیمه یک آیین می‌پذیرد. هرگاه وی در کودکی تعمید یافته باشد، تأیید تا زمان بلوغ، یعنی بین ۱۳ تا ۱۶ سالگی، به تأخیر می‌افتد. برخی از کلیساهای پروتستان کودکان را تعمید نمی‌دهند و می‌گویند قبل از تعمید، شخص باید از روی آگاهی به پیروی از عیسی متعهد شده باشد.

ج) ازدواج مسیحی

مسیحیان ازدواج را یک امر دنیوی نمی‌دانند؛ زیرا ازدواج نشانه محبت خدا به بشریت است. ازدواج عبارت است از یکی شدن محبت دو شخص که با یکدیگر برای زندگی مشترک، همراه با امانت داری متقابل و همکاری، متعهد می‌گردند و برای تولید مثل و تربیت فرزندان و رشد آنان در فضای ایمان و محبت به خدا می‌کوشند. از این رو، مسیحیان ازدواج را رمزی و نشانه‌ای بشری برای شیوهٔ رفتار

خدا با انسان به شمار می‌آورند، همان خدای پاک که انسانها را دوست می‌دارد، به امور آنان اهتمام می‌ورزد و به وعده‌های خود به آنان پایبند است. مسیحیان هنگام ازدواج متعهد می‌گردند یکی شدن مرد و زن را نشانه آشکاری برای محبت خدا به بشر و محبت مسیح به شاگردانش قرار دهند. به همین علت، مسیحیان ازدواج را التزام و تعهد در طول زندگی می‌شمارند و با طلاق و تجدید فراش در زمان حیات همسر مخالفند.

د) دستگذاری، یا درجات مقدس روحانیت

با این سرّ انسان حیات خود را وقف خدمت به جامعه مسیحیت و در نتیجه، وقف خدمت به همه بشریت می‌کند. درجات اصلی روحانیت سه است:

۱. **اسقف.** وی نماینده مسیح در قلمرو معینی است که «قلمرو اسقف» خوانده می‌شود و به نیابت از او تعلیم می‌دهد، رهبری مراسم عبادی را به عهده می‌گیرد و خدمت می‌کند.

۲. **کشیش.** وی معاون اسقف است و به او در سه وظیفه یاد شده، در محدوده یک گروه، کمک می‌نماید.

۳. **شمّاس.** وی کلام خدا را تبلیغ می‌کند و به مساعدت بینوایان، سالخوردگان، بیماران و افرادِ در حال احتضار می‌پردازد.

سایر القاب کلیسایی، مانند پاپ، پاتریک، سراسقف، کاردینال، اَرْشِمَنْدریت، موسیو و غیره نشان دهنده وظائف معینی است و ربطی به اسرار هفتگانه ندارد.

هـ) اعتراف

مسیحیان در سرّ توبه یا آشتی بخشایش الهی را دریافت می‌کنند؛ زیرا ایشان نیز، مانند مسلمانان و یهودیان، معتقدند که توبه موجب بخشایش الهی می‌گردد. مسیحیان در آیین یا سرّ توبه شرکت می‌کنند تا پیام بخشایش خدا را بشنوند و به یاد آورند که چگونه خداوند این مغفرت را که همواره در دسترس بشر است، از طریق کارهای نجات‌بخش عیسی در طول زندگی وی، برای همگان فراهم کرده است. از آنجا که گناه تنها بی‌حرمتی به خدا نیست، بلکه نتایج و پیامدهای وضعی نیز در سطح جامعه

دارد، مسیحیان نشانه بخشایش را در چار چوب جامعه کلیسایی دریافت می‌کنند.

سرّ توبه در طول تاریخ مسیحیت اشکال مختلفی به خود دیده است. در قرون نخست تاریخ کلیسا، توبه به صورت علنی انجام می‌گرفت. در قرون بعدی، اعتراف فردی به گناه پا گرفت و مرسوم شد. امروزه بر جنبه همگانی سرّ توبه تأکید می‌شود.

و) تدهین (مالیدن روغن مقدس به بیماران)

اگر گناه بیماری روح است و موجب سست شدن ارتباط انسان با خدا می‌شود، امراض جسمی نیز یک مشکل بشری است که حیات زمینی را تهدید می‌کند. در هر دو حال، مسیحیان برای شنیدن پیام رهایی بخش خدا آماده می‌شوند؛ زیرا معتقدند که خدا مسیح را برای عیادت بیماران، شفا دادن ایشان و آماده کردن آنان در لحظات جان دادن فرستاده است. سرّ تدهین بیماران نشانگر وجود خدا و محبت اوست و به یاد می‌آورد که خدا انسانهایی را که به وسیله بیماری مورد امتحان قرار گرفته‌اند، فراموش نمی‌کند. به دیگر سخن، هدف از این آیین آن است که با احساس جانکاه تنهایی و بی‌کسی بیماران مقابله نماید، مخصوصاً در مواردی که جسم فرسوده شده و جان اندک اندک از تن می‌رود و مرگ فرا می‌رسد. مسح کردن بیماران با روغن مقدس مسلم می‌سازد که آنان تنها نیستند، بلکه مسیح با ایشان است و آنان را به سوی خدا رهنمون می‌شود. همچنین گروهی از برادران ایمانی با او هستند و برای او دعا می‌کنند.

ز) عَشای ربانی

عَشای ربانی در دید فرد مسیحی، تنها «یکی از اسرار هفتگانه» نیست، بلکه این عمل یکی از مسائل اساسی ایمان و شعائر عبادی مسیحیت است و در عین حال یک یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. عیسی در آن عمل، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آنها را بخورند و بنوشند. مسیحیان هنگامی که در این مراسم شرکت می‌کنند، باور دارند که مسیح با جسم خود نزد آنان حاضر می‌شود. همچنین باور دارند همان طور که عهد خدا با قوم یهود توسط خون قربانیها بر کوه سینا استوار گردید، به همان ترتیب عهد جدید بین

خدا و بشریت به وسیله خون عیسی مسیح محکم و استوار شد.

هر یک از کلیساهای مسیحی در شعائر و آیینهای برگزاری عَشای ربانی ابتکاراتی پدید آورده است؛ ولی دو عنصر اساسی در همه مراسم ثابت است:

۱. خواندن دو یا سه مقطع از کتاب مقدس؛

۲. خوردن قربانی مقدس.

هنگام تبرک نان و شراب، پیشوای مراسم سخنان عیسی در شام آخر را تلاوت می‌کنند. در کلیساهای کاتولیک و ارتودکس جز اسقف یا جانشین او یعنی کشیش، کسی نمی‌تواند پیشوای مراسم باشد و علاوه بر خواندن کتاب مقدس و خوردن قربانی، همخوانی و دعای توسل و شکر، همراه با موعظه (که معمولاً بر محور مقاطع تلاوت شده و تطبیق دادن آن با زندگی روزمره مسیحیان دور می‌زند) و مصافحه نیز انجام می‌شود. بسیاری از پروتستانها عَشای ربانی را بسیار مهم می‌شمارند، به طوری که می‌گویند باید برای اجرای درست و کامل آن مراسم کاملاً آماده شد و به همین دلیل، آن را تنها در برخی از مناسبتها برگزار می‌کنند و بسیاری از ایشان سالی چهار بار یا ماهی یک بار مراسم عَشای ربانی را بر پا می‌کنند. ارتودکسها مراسم عَشای ربانی را در روزهای یکشنبه و اعیاد برگزار می‌کنند، ولی کاتولیکها می‌گویند عَشای ربانی قلب عبادات روزانه است و به همین دلیل، آن مراسم را هر روز بر پا می‌دارند.

۳
جامعه مسیحی و تحول آن

۱. کلیسا در عصر رسولان

جامعه مسیحیت که توصیف آن در کتاب عهد جدید آمده، «کلیسای رسولان» نامیده می‌شود و مقصود از آن جامعه رسولان و نسلهای نخستین مسیحیت است. این جامعه از نظر زمانی، تقریباً فاصلهٔ سالهای ۳۰ تا ۱۰۰، یعنی از عید گلریزان (پنجاهه، پِنْطیکاسْت) تا تدوین آخرین بخش کتاب مقدس را فرا می‌گیرد.

شیوه زندگی جامعه مسیحیان نخستین در کتاب اعمال رسولان ۲:۴۲-۴۷ به شرح زیر آمده است:

> [تازه مسیحیان] در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند. همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت. همه ایمانداران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند. هر روزه در هیکل به یک دل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک به خوشی و ساده دلی می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گشتند.

این «عزّت» با گذشت زمان، نخست از جانب یهود و سپس از جانب امپراطوری روم به «دشمنی» مبدل گشت.

در اورشلیم، جامعه‌ای از مسیحیان یهودی الاصل به رهبری یعقوب رسول پایه‌گذاری شد و تعداد افراد آن در این شهر و سپس در سایر مناطق فلسطین گسترش یافت. فرستادگانی نیز، مانند پولُس و بَرنابا «بشارت» را به اقوام غیر یهودی رساندند.

به دنبال این قضیه، نخستین مورد از مشکلاتی که پیش روی کلیسا قرار داشت، پدید آمد و این سؤال مطرح شد که آیا بت‌پرستان تازه مسیحی پیش از آنکه مسیحی شوند، باید به دین و شریعت یهودی گردن نهند یا خیر؟ عقیده پولُس که مورد قبول پطرس و یعقوب نیز واقع شد، این بود که خدا عیسی را از مردگان برخیزاند و با این عمل، راه برای دوره جدیدی از نجات گشوده شد و بر همین اساس، مسیحیان از این پس به پیروی از شرع یهود ملزم نیستند.

پس از آن، هدایت بت‌پرستان به مسیحیت به برکت تبلیغ و تبشیر رسولان در همه مناطق امپراطوری روم افزایش یافت و افرادی که از غیر یهودیت به مسیحیت راه یافته بودند، در کلیسای مسیحی اکثریت یافتند. جوامع کوچک مؤمنان نیز در شهرهای امپراطوری، از سوریه تا مصر و پس از آن در آناتولی و یونان و سرانجام در ایتالیا به وجود آمدند. بر اساس منقولات سنتی، پطرس نخست در اورشلیم، سپس در انطاکیه و سرانجام در رُم به رهبری جامعه رسولان برگزیده شد و اعدام وی در عهد نِرون در شهر رُم رخ داد.

۲. دوران رنج و ستم

جامعه مسیحیت در آغاز، باور داشت که عیسی به زودی با شکوه تمام باز می‌گردد و به این دلیل، بی‌صبرانه منتظر «روز پایانی» بود. انتظار مذکور و شوق به بازگشت مسیح در اسفار نخستین عهد جدید، مانند رساله اول و دوم به تسالونیکیان منعکس شده است؛ ولی رساله‌های متأخر، مانند رساله اول و دوم به تیموتاؤس، رساله به تیطُس و رساله‌های پطرس به تشکیل جامعهٔ مسیحیان و هدایت آن برای زندگی مسیحی در این جهان اهتمام ورزیده‌اند.

سرانجام کلیسا بر پا و استوار گردید، اسقفان رهبری هر یک از کلیساهای محلی را بر عهده گرفتند، کشیشان به یاری آنان برخاستند و شمّاسان، همراه با نظارت بر انواع گوناگون نیکوکاری و خدمت، به امور سالخوردگان و بینوایان اهتمام می‌ورزیدند. علاوه بر این گروه، افرادی نیز در جامعه مسیحی پیدا شدند که برای خدمت به کلیسا و استواری آن از نعمتهای الهی برخوردار شده بودند: ایشان رسولان، انبیایی که با الهام روح خدا سخن می‌گفتند، مبشران، شبانان و معلمان بودند.

افرادی نیز قدرت معجزه کردن، شفا دادن بیماران و سخن گفتن به زبانهای مختلف را در خود داشتند.

موضع دولت روم در برابر کلیسا گاهی مسالمت آمیز بود، ولی غالباً حاکمان رومی به آزار مؤمنان می‌پرداختند و در نتیجه، بسیاری از افراد مانند پطرس و پولُس شهید شدند.

اندک اندک با گذشت زمان، برخی از مراکز اهمیت و قدرتی ویژه پیدا کردند: رُم، اورشلیم، اسکندریه و انطاکیه. امور مذهبی این چهار شهر به عهده پاتریکها گذاشته شده بود. همچنین در مناطق یاد شده قلمروهایی فرعی به نام قلمرو اسقف ایجاد شدند که زیر فرمان اسقفان قرار داشتند (کلمه یونانی «اسقف» به معنای ناظر است). در قرن چهارم، هنگامی که قسطنطین پایتخت جدید خود قسطنطنیه (استانبول) را بنا کرد، این شهر نیز در زمره اماکن مهمی قرار گرفت که رهبری کلیسای آن در دست یک پاتریک بود.

با آنکه بیشتر مسیحیان با گذشت زمان دانستند که بازگشت مسیح نزدیک نیست، اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که وی به زودی می‌آید؛ زیرا آنان مطالب کتاب مکاشفه یوحنّا پیرامون جنگ بین خیر و شر را تفسیر لفظی کرده بودند و بدین علت، در انتظار بازگشت نزدیک عیسی به سر می‌بردند تا وی بیاید و حکومتی هزار ساله ایجاد کند، حکومتی که به روز داوری پایان خواهد یافت. از دیرباز گروههای کوچکی به نام «اَدْوِنیست» و «هزاره گرا» در مسیحیت پیدا شدند که تمامی کوشش خود را در راه آمادگی برای آمدن عیسی در آخر الزمان مصروف می‌دارند.

۳. نزاع در باب طبیعت مسیح و شوراهای نخستین

مسیحیت در سراسر امپراطوری روم گسترده شد و متفکران ایمان و اعتِقاد خود را به محیط زندگی خود به ارمغان بردند و برای بیان چگونگی ارتباط بین عیسی و خدا از اصطلاحات فلسفی و مفاهیم رایج آن عصر بهره گرفتند و بدین شیوه، الهیات مسیحی بخشی از زندگی کلیسایی را تشکیل داد.

برخی از مسیحیان نخستین تحت تأثیر اندیشه‌های غَنوصی (ناستیک)، انسان بودن عیسی را انکار کردند و غَنوصیان وی را فرشته‌ای می‌دانستند که معرفت اسرار آمیزی

از خدا برای بشر آورده است. همچنین گروهی به نام «دوکِتیستها» (ظاهر گرایان) می‌گفتند که عیسی جسم بشری نداشت و بر صلیب نمرد، بلکه وی فقط از نظر «ظاهر» به شکل آدمی در آمده بود. کلیساهای مسیحی در قرن دوم، تعالیم غَنوصیان و ظاهر گرایان را باطل و محکوم اعلام کردند و بر حقیقت انسانیت موجود در عیسی اصرار ورزیدند.

الف) شورای نیقیه به سال ۳۲۵

نزاعی میان دو تن از علمای الهیات اسکندریه به نامهای اتاناسیوس و آریوس در گرفت و دامنه آن به همه کلیساها گسترش یافت، به گونه‌ای که رهبران برای تشکیل نخستین شورای جهانی در شهر نیقیه (ازنیک کنونی در ترکیه) فراخوانی کردند. اتاناسیوس (م. ۳۷۳) و آریوس (م. ۳۳۶ میلادی) در این مسأله اتفاق نظر داشتند که کلمه خدا جسم شد و در عیسای انسان جای گرفت، ولی در مورد طبیعت کلمه اختلاف نظر داشتند. اتاناسیوس می‌گفت کلمه‌ای که در عیسی تجسم یافت، ازلی و غیر مخلوق و از آغاز با خدا بوده است.

آریوس اظهار می‌کرد که کلمه خدا ازلی نیست، بلکه در زمان خلق شده و آن را خدا قبل از پدید آوردن جهان آفریده است. وی می‌گفت آنچه در عیسی تجسم یافت، کلمه ازلی و غیر مخلوق نبوده، بلکه یکی از مخلوقات بوده است. البته مسلمانان آشنا با علم کلام این نزاع را مشابه با نزاعی می‌بینند که در زمانهای بعد، میان متکلمان مسلمان پیرامون «خَلق قرآن» پدید آمد و در آن بحث، اشعریان موضعی مانند موضع اتاناسیوس اتخاذ کردند، ولی عقیده معتزلیان به عقیده آریوس نزدیکتر بود.

هنگامی که نزاع به ایجاد دو دستگی در جامعه مسیحیت می‌گرایید، امپراطور قسطنطین به منظور تصمیم‌گیری و آگاهی از حقیقت امر، علمای دین را به تشکیل مجمع نیقیه دعوت کرد. در این همایش بین ۲۲۰ تا ۲۵۰ تن از رهبران مسیحی حضور یافتند. شورا موضع اتاناسیوس را تأیید و موضع آریوس را محکوم کرد و خلاصه اعتقاد خود را به عنوان «قانون ایمان» منتشر کرد که در آن اعلام می‌شود که کلمه الهی از ذات و طبیعت خداست و مخلوق نیست. آریوس و طرفدارانش به این

تصمیم تسلیم شدند و از آن پس آریوسیان وجود مرتب و منظمی در کلیسا پیدا نکردند.

ب) شورای اَفَسُس به سال ۴۳۱

نِسطور (م. ۴۵۱) که یک اسقف سوری بود، می‌گفت که عیسی در واقع دو شخص بود: شخص بشری و شخص الهی. شخص بشری را مریم زایید، ولی شخص الهی کلمه ازلی خداست. شورای جهانی اَفَسُس تعالیم نِسطور را محکوم کرد و اعلام داشت عیسی شخص واحدی است که مریم باکره او را زایید و کلمه ازلی خدا در وی قرار گرفت و با آن به طور کامل اتحاد یافت.

پس از تشکیل شورا، نِسطور پیوسته می‌گفت تعلیم وی عین تعلیم اسقفان آن شوراست و تنها شیوه بیان مسأله اختلاف دارد. در حقیقت بسیاری از مورخان معاصر می‌پذیرند که تعلیم نِسطور با تعلیم شورای اَفَسُس اختلاف جوهری ندارد و عقیده واحدی با دو تعبیر بیان شده است. با وجود این، شماری از مسیحیان تعلیم شورای اَفَسُس را نپذیرفتند و شیوه بیان نِسطور را برگزیدند. آنان غالباً در عراق و ایران می‌زیستند و از این سرزمینها عقیده مسیحی خود را به هندوستان سرایت دادند و بیشتر نِسطوریان عصر ما در جنوب این کشور به سر می‌برند. در قرن نوزدهم شمار زیادی از پیروان مکتب نِسطور با کلیسای کاتولیک متحد شدند و نام کاتولیک کلدانی بر آنان نهاده شد. بیشتر این گروه در عراق، ایران و ترکیه هستند.

ج) شورای کالْسِدون (خلقیدونیه) به سال ۴۵۱

این شورا که در کالْسِدون («قاضی کوی» کنونی در ترکیه) تشکیل شد، تعالیم اوتیخا را باطل اعلام کرد. وی می‌گفت عیسی یک اقنوم (شخص) است، ولی او طبیعت بشری ندارد و فقط دارای طبیعت الهی است. پیروان اوتیخا «مونوفیزیت» یعنی معتقدان به طبیعت یگانه نامیده می‌شوند. شورای کالْسِدون همراه با نفی تعلیم «مونوفیزیتها» بر تعالیم شوراهای نیقیه و اَفَسُس پیرامون حقیقت طبیعت بشری عیسی و تجسم کلمه ازلی خدا در وی تأکید و اصرار ورزید. همچنین شورای کالْسِدون خواستار این مسأله بود که تعلیم آن شورا درباره چگونگی ارتباط عیسی با خدا انحصاری نباشد و راه را در مقابل تحول مفاهیم الهی در آینده باز گذاشت.

با آنکه کلیساهای رُم و قسطنطنیه تعالیم شورای کالْسِدون را پذیرفتند، کلیسای مصر (کلیسای قبطی) و کلیسای سوریه (که نزد برخی به عنوان کلیسای یعقوبی شناخته می‌شود) آن را رد کردند. از آن هنگام وحدت این دو کلیسا با کلیساهای رُم و قسطنطنیه از میان رفت. البته در دهه ۱۹۷۰ واتیکان از جانب کلیسای کاتولیک و رئیس کلیسای قبطی با امضای اعلامیه مشترکی به اختلافات خود در الهیات پایان دادند.* کلیسای ارمنی (معروف به گریگوری) در شورای کالْسِدون نماینده‌ای نداشت و تصمیمات آن شورا را نپذیرفت.

بسیاری از مورخان معتقدند که اختلافات مربوط به الهیات که شوراهای نخستین را پدید آورد، در غالب موارد بیش از آنکه مربوط به عقیده باشد، زاییدهٔ اختلافات شخصی و سیاسی بود. به هر حال، بسیاری از مسیحیان برای اصلاح این اختلافات و جداییها کوشیده‌اند و در صدد بوده‌اند که وحدت مسیحیت با یک اقدام جهانی دوباره بر قرار شود. (رک.: ص. ۱۱۳).

۴. نزاع در باب شکستن شمایلها (آیکونها)

این نزاع در امپراطوری بیزانس بین سالهای ۷۲۵ تا ۸۴۲ در گرفت و محور آن استفاده از شمایل و تصاویر در کلیساها بود. در کلیسای بیزانس تزیین عبادتگاهها با تصاویر و تابلوهای معرق عیسی، مریم و قدیسان رواج داشت و آن تصاویر از احترام زیادی برخوردار بودند. در زمان امپراطور لئون سوم (م. ۷۴۱) برخی از مسیحیان احساس کردند که احترام شمایلها کار شایسته‌ای نیست. این مخالفان را «شمایل شکن» می‌نامیدند.

مورخان برای این مخالفتها سه علت یافته‌اند:

۱. در برخی از جوامع مسیحی جریانهایی پدید آمد که از جنبه بشری عیسی

---

* - این اعلامیّه را پاپ پل ششم از کلیسای کاتولیک و پاپ شنودهٔ سوم از کلیسای قبطی در دهم ماه مه ۱۹۷۳ امضا کردند. علاوه بر این اعلامیّهٔ مشابهی بین پل ششم و ایگناتیوس یعقوب سوم (پاتریک ارتودکس سریانی) در سال ۱۹۷۱ و اعلامیّهٔ مشترکی بین زکّا عیواص (جانشین یعقوب سوم) و پاپ ژان پل دوم در سوم ژوئن ۱۹۸۴ امضا شد (مترجم عربی).

می‌کاست و این در حالی بود که طبیعت جسمانی وی با وجود شمایلها تأکید می‌شد.

۲. در شرق آناتولی بدعتی مسیحی پیدا شد که تحت تأثیر مانویت می‌گفت هر چه مادی باشد شر است و در نتیجه، تصاویر اجسام بشری برای اماکن عبادت شایستگی ندارد.

۳. امپراطور احساس می‌کرد که استفاده کردن از شمایلها از ورود مسلمانان و یهودیان به مسیحیت جلوگیری می‌کند.

آتش این نزاع به مدت یک قرن و نیم در سراسر امپراطوری بیزانس برافروخته بود و بر اثر آن هزاران شمایل نابود شد، بسیاری از راهبان به علت دفاع شدید از احترام شمایلها به قتل رسیدند و سایر راهبان به مکانهایی دور افتاده، مانند گورِمه Göreme در صحرای آناتولی پناه بردند و شمایلهای خود را در کلیساهایی که داخل غارها ساخته بودند، ترسیم کردند.

شورای دومی در نیقیه به سال ۷۸۷ بر پا شد و اعلام کرد احترام تصاویر در صورتی جایز است که مؤمن توجه داشته باشد که وی تصویر را احترام نمی‌کند، بلکه صاحب تصویر را ارج می‌دهد و بداند که عبادت حقیقی جز برای خدای متعال نیست. نزاعها هنگامی فرو نشست که امپریس تئودورا در سال ۸۴۲، لزوم احترام مناسب شمایلها را در سراسر امپراطوری بیزانس اعلام کرد. در غرب جهان مسیحیت چنین مشکلی پیش نیامد و تا عصر اصلاح دین در مورد احترام تصاویر مخالفتی ابراز نشد.

۵. جدایی شرق و غرب

کلمه «جدایی» بر انفصال بین دو بخش یا گروه از مسیحیان دلالت می‌کند و ربطی به اعتقاد ندارد. مهمترین «جدایی» در تاریخ مسیحیت آن است که بین کلیسای قسطنطنیه و کلیسای رُم پدید آمد و آن را گاهی «جدایی شرق و غرب» می‌خوانند. کلیسای رُم می‌گفت کسانی که کلیساها را رهبری و سر پرستی می‌کنند، اسقفان جهان هستند که با هم در جسم واحدی تحت اشراف اسقف رُم عمل می‌کنند. به نظر کلیسای قسطنطنیه پنج مرکز برای مسیحیت وجود دارد که از نظر اعتبار و اقتدار برابرند: اورشلیم، انطاکیه، رُم، اسکندریه و قسطنطنیه.

با وجود این اختلاف نظر پیرامون قدرت، مسیحیان تابع رُم و قسطنطنیه تا قرن نهم که جدایی کوتاه‌مدتی در عصر فوتیوس پاتریک قسطنطنیه پیش آمد، همگی متحد بودند. در قرنهای بعدی نیز آن دو کلیسا یک چندی با هم آشتی می‌کردند و دوباره از هم جدا می‌شدند، تا اینکه سرانجام آخرین جدایی بین رُم و قسطنطنیه در سال ۱۰۵۴ پدید آمد.

شکی نیست که بیشتر جداییها بر اثر اسباب و علل سیاسی پیش می‌آمد، ولی یک عنصر اعتقادی در جدایی اخیر وجود داشت، مبنی بر استفاده از عبارت «**و از پسر**» در قانون ایمان: کاتولیکها (همچنین پروتستانها) برای اظهار ایمان خود به صدور روح القدس از خدای پدر و عیسای پسر که با هم عمل کرده‌اند، عبارت مذکور را به کار می‌برند؛ در صورتیکه ارتودکسها به عبارت اصلی قانون ایمان بسنده می‌کنند و عبارت «**و از پسر**» را به آن نمی‌افزایند. به عقیده ارتودکسها روح القدس فقط از خدای پدر صادر شده است. با اینکه مسأله مذکور پیوسته در دورانهای پیش مورد بحث شدیدی بین مسیحیان شرقی و غربی بوده، ولی در حقیقت نمی‌تواند علت مهمی برای اختلاف باشد و مسیحیان غربی عبارت سنتی مورد توجه مسیحیان شرقی را می‌پذیرند. همچنین این مسأله در واقع برای علمای الهیات اهمیت دارد و توده مسیحیان این نزاع را چیزی در حاشیه تاریخ مسیحیت تلقی می‌کنند.

در دهه‌های اخیر تلاش برای وحدت کلیساهای رُم و قسطنطنیه شتاب بیشتری یافته است. هر یک از پاپ ژان بیست و سوم، پل ششم و ژان پل دوم به دیدار دو پاتریک مسکونی (جهانی) اتیناگوراس و دیمِتریوس در استانبول مبادرت کرده و این دو پاتریک برای بازدید پاپهای مذکور به رُم (واتیکان) رفته‌اند. همچنین این دو کلیسا کمیته‌هایی را برای برانداختن موانع وحدت ایجاد کرده‌اند.

٦. کلیسا در قرون میانه

در روزگار قسطنطین (م. ۳۳۷) جامعه مسیحیت از «گروهی» که مورد آزار قدرتهای امپراطوری روم بود، به کلیسای دولتی تحول یافت و حکومت آن را به رسمیت شناخت. بر اثر این تحول، تغییر و دگرگونی بزرگی در زندگی کلیسا پدید آمد و بیشتر مردم در امپراطوری بیزانس و امپراطوری روم، به استثنای یهود، دست کم

در ظاهر به مسیحیت در آمدند. هنگامی که جدایی بین شرق و غرب کامل شد هر یک از آن دو منطقه مستقلاً مراسم عبادی، فلسفه، الهیات و سنت خود را شکل داد. همچنین کلیسای قبطی در مصر، کلیسای سُریانی در سوریه و کلیسای نِسطوری در عراق و ایران سنتهای قدیمی خود را شکل دادند.

هنگامی که در اوائل قرن هفتم میلادی دین اسلام در جزیرة العرب ظهور کرد و حاکمان مسلمان اداره امور مناطق مسیحی نشین در مصر، شام، بین النهرین و شمال آفریقا را در دست گرفتند، مسیحیان مجبور شدند به دین اسلام با دیده احترام بنگرند و مسلمانان را یاران ایمان و هموطن، بلکه غالباً حاکم برخود قبول کنند. یوحنّای دمشقی که در عصر امویان می‌زیست، نخستین کتاب مسیحی را که به بررسی اعتقادات اسلامی می‌پرداخت، به رشته تحریر در آورد.

در قرنهای یازدهم تا سیزدهم، دولتهای اروپایی جنگهای صلیبی را به راه انداختند و بر اثر آن، دشمنی و نفرت نه تنها بین مسلمانان و مسیحیان، بلکه بین مسیحیان غرب اروپا و مسیحیان بیزانسی تا به امروز بر جای مانده است. ویرانگریها، شکنجه‌ها و کشتارهایی که مسیحیان در هجوم به قدس (۱۰۹۹) و قسطنطنیه (۱۲۰۴) از خود بروز دادند، بدترین تأثیر را هم نزد مسلمانان و هم نزد مسیحیان شرق باقی گذاشت.

آفتهایی نیز زندگی کلیسای کاتولیک را در قرون میانه به پرتگاه نابودی کشاند که شاید زشت‌ترین و نابهنجارترین آنها «سایْمونی» باشد که عبارت بود از فروش منصبهای روحانی و امتیازات کلیسایی. علاوه بر این، پاپها، اسقفان و کشیشان تقریباً تمام نقشهای مهم کلیسایی را در انحصار خود قرار داده بودند و نقش قابل توجهی برای عامه مردم قائل نمی‌شدند و آنان را در ظلمات جهل به امور دین و ایمان رها می‌کردند.

البته اقدامات اصلاحی نیز در کلیسای قرون میانه پدید آمد. برخی از این اقدامات در عین پذیرفتن اقتدار پاپها، اصلاح مفاسدی راکه چهره کلیسا را زشت کرده بود، مد نظر داشت، ولی برخی دیگر کلیسای کاتولیک را نمی‌پذیرفت و برای پیگیری یک زندگی مسیحی بهتر و همراه با پرهیزکاری بیشتر تلاش می‌کرد. از این رو، در میان این گروه برخی اوقات افکار و عقائدی پدید می‌آمد که با ایمان سنتی کلیساها

هماهنگ نبود و موجب تکفیر آنان گردید. کلیسا و دولت دست به دست هم دادند و برای زدودن آن بدعتها، با شیوه‌های غالباً بسیار قساوت‌آمیزی با آنها جنگیدند.

مشهورترین شورشها بر ضد فساد کلیسا عبارت بود: از نهضت بوگومیلها (در بالکان از قرن دهم تا دوازدهم)، البیجیها (درجنوب فرانسه در قرنهای دوازدهم و سیزدهم)، وَلدیها (در شمال ایتالیا از قرن دوازدهم تا عصر ما)، وایْکلیف (در انگلستان، در قرن چهاردهم) و هوس (در بوهیمیا، در قرن پانزدهم). در سال ۱۲۳۲، دادگاههای تفتیش عقائد برای رسیدگی به بدعتها تأسیس شد و هر کس در امور دینی به گمراهی رفته بود، اگر حاضر به بازگشتن به راه راست نبود، به اعدام محکوم می‌شد.

۷. اصلاح دین

الف) اصلاح پروتستان

در حالیکه بسیاری از کارگزاران کلیسا مردم را به اصلاح دین فرا می‌خواندند، جریان «بخشش‌نامه‌ها» مانند توپ صدا کرد و ایجاد شکاف در کلیسای غربی را قطعی نمود. قضیه از این قرار بود که شماری از واعظان پر شور مناطق مختلف اروپا را زیر پا گذاشتند و در همه جا اعلام کردند که هر مؤمنی می‌تواند با پرداخت مقداری پول به کلیسا خود را از مجازات باز خرید کند و نجات دهد. در این هنگام مارتین لوتر (م. ۱۵۴۶) قیام کرد و در سال ۱۵۱۷ اعلامیه‌ای مشتمل بر ۹۵ ماده پیشنهادی انتشار داد. برخی از پیشنهادهای او از نظر ایمان کاتولیکی مردود و غیر قابل قبول بود، ولی چیزهای تازه‌ای نیز میان آنها وجود داشت، از جمله اینکه:

- نجات فقط از راه ایمان به دست می‌آید.
- کتاب مقدس تنها منبع ایمان مسیحی است.
- نباید معتقد بود که عَشای ربانی قربانی است.
- رهبانیت و نذر کردن برای آن باطل است.
- افراد غیر روحانی باید نقش مهمتری در مراسم عبادی و رهبری دینی داشته باشند.
- کلیساهای محلی باید از کلیسای رُم مستقل شوند.

ـ رد برخی از اعمال کاتولیکی، مانند حج، روزه و اعتراف به گناه.
ـ باید با کارهای غیر قانونی، مانند فروش «بخشش‌نامه‌ها» و فروش مناصب روحانی برخورد شود.

لوتر در صدد بود کلیسا را طبق تعالیم اصلی کتاب مقدس اصلاح کند (و به این دلیل نهضت وی «اصلاح انجیلی» نامیده شد). وی همچنین می‌گفت باید به ایمان جامعه مسیحیان نخستین باز گردیم. لوتر فرمانروایان آلمان را تشویق می‌کرد که سلطه پاپ را مردود شمارند و مردم را به پذیرش اصلاح انجیلی او مجبور سازند. اکنون «کلیسای انجیلی اصلاح شده» در کشورهای اروپای شمالی (آلمان، نروژ، سوئد، دانمارک و فنلاند) گسترش یافته است.

دیری نپایید که با اختلاف پیدا کردن پیروان لوتر در برخی از امور مربوط به ایمان و چند دستگی آنان، حرکت اصلاح از هم پاشید وبرخی از ایشان کلیساهای ویژه‌ای تأسیس کردند. زوینگلی Zwingli (م. ۱۵۳۱) رهبری اصلاح دین در سویس را بر عهده گرفت و در مسأله حضور مسیح در عَشای ربانی از لوتر جدا شد. همچنین ژان کالوَن Calvin (م. ۱۵۶۴) که یکی از برجسته‌ترین مصلحان بود، مفهوم روحانیت را مردود دانست و اندیشه انتخاب پیشین(در رستگاری) را به‌مسیحیت وارد کرد و بیشترین تأثیر وی در سویس، هلند، فرانسه و اسکاتلند (کلیسای مشایخ) بود.

«آناباتیست»ها یعنی طرفداران تجدید تعمید، نهضت واحدی را ایجاد نکرده بودند، بلکه چند گرایش پروتستان که تعمید کودکان را نمی‌پذیرفت و تأکید بر آن داشت که فرد باید از روی بینش عیسی را به عنوان منجی بپذیرد، به این نام خوانده شدند. این گروهها بر پرهیزکاری باطنی، عمل روح القدس در فرد مسیحی، ساده زیستن، مسالمت‌جویی، نفی خشونت و ابطال سلطه کلیسایی و کشوری اهتمام داشتند. کلیساهایی که از این موج فکری و عقیدتی پدید آمده‌اند، عبارتند از: کویکرها، موراویها، منونیها وتعمیدیها (کویکرها را «انجمن دینی دوستان» و «دوستان» Friends نیز می‌نامند).

اصلاح پروتستان در انگلستان، با یک جدایی که در روزگار «هنری هشتم» پدید آمده بود، آغاز گردید. این پادشاه در حالیکه اعتقادات کاتولیکها را قبول داشت، اقتدار پاپ را رد می‌کرد و هنوز کلیسای انگلستان با این ویژگی مشخص می‌شود و با

چند کلیسای دیگر در کشورهای مختلف، «کلیساهای شرکت اَنگلیکان» را تشکیل می‌دهند. در دوران الیزابت اول، دختر «هنری هشتم» بسیاری از عناصر عقیده پروتستان به کلیسای انگلستان راه یافت و به طور مشخص نمودهای انگلیسی اصلاح نیز پدیدار شدند: پیوریتنها Puritans که می‌خواستند کلیسای انگلستان را به شیوه کالوَن و پیروانش پاک سازی کنند؛ متدیستها Methodists که با تلاش جان وِزلی J. Wesley تشکیل یافتند و در مقابله با ایمان مبتنی بر الفاظ الهیات، بر پرهیزکاری باطنی اصرار ورزیدند.

لازم به یاد آوری است که همه این امواج پروتستانی به ایالات متحده آمریکا سرایت کرده و آن کشور اکنون بزرگترین سرزمینی است که اکثر مردم آن پروتستان هستند؛ همچنین امواج مذکور به استرالیا، زلاند نو و آفریقای جنوبی راه یافت و میسیونرها آن را به آسیا، خاورمیانه و آفریقا بردند.

ب) اصلاح کاتولیکی متقابل

کلیسای کاتولیک از روی ناچاری به وارد بودن تعدادی از اتهامات مطرح شده توسط مصلحان اعتراف کرد و بسیاری از پیروان آن کلیسا گفتند که تخلفات مورد اعتراض مصلحان یک واقعیت است و باید بی‌درنگ آنها را از میان بر داشت. از سوی دیگر، کاتولیکها مشاهده کردند که مصلحان، بر اثر انگیزه اصلاحی خود، عناصر مهمی از ایمان مسیحی را به فراموشی سپرده‌اند. بر اثر این اندیشه، نهضتی پدید آمد که برای اصلاح کلیسای کاتولیک «از درون» می‌کوشید. این نهضت «اصلاح متقابل» نامیده شد و دعوت پاپ برای برگزاری یک شورای اصلاحی بین سالهای ۱۵۴۵ تا ۱۵٦۳ نخستین گام برای تحقق آن به شمار رفت. این شورا به مناسبت شهری که میزبانی آن را بر عهده داشت، «شورای ترِنْت» نامیده شد و ارتودکسها و پروتستانها در آن شرکت نکردند.

شورای مذکور به بیشتر تخلفات مورد نکوهش مصلحان پایان بخشید و مجدداً به منظور کوبیدن اندیشه‌های مصلحان، بر تعالیم کاتولیکی سنتی تأکید ورزید. از جمله کسانی که برای تثبیت اصلاح متقابل می‌کوشیدند، اعضای رهبانیتهای نوبنیاد، مانند

کاپوچیان و ژزوئیتها بودند و همه سعی می‌کردند کلیسای کاتولیک را از درون با اعتماد بر قدرت پاپ و نه قیام بر ضدّ آن، اصلاح کنند. کشورهایی که فعالیتهای اصلاحی متقابل در آنها ادامه یافت، سرزمینهایی با اکثریت کاتولیک بودند؛ مانند اسپانیا، ایتالیا، لهستان و ایرلند.

ج) کلیسای ارتودکس و اصلاح

بحث و بررسی الهیات در دوران امپراطوری بیزانس در کلیسای ارتودکس شکوفا شد و این شکوفایی که ریشه در سنتهای قدیمی داشت، تا سقوط قسطنطنیه ادامه یافت. در قرن شانزدهم، ارتودکسها لازم دیدند که موضع خود را نسبت به مسائل مورد نزاع کاتولیکها و پروتستانها بیان کنند. با آنکه یکی از پاتریکهای قسطنطنیه به نام سیریل لوکاریس (م. ۱۶۳۸) به مواضع کالوَن گرایش بسیار داشت، کلیساهای ارتودکس اعلام کردند که در بیشتر مسائل مورد بحث به سنتها وفادار هستند و مواضعی مانند مواضع کلیسای کاتولیک دارند.

در سالهای ۱۶۴۳ و ۱۶۷۲ کلیساهای ارتودکس دو متن قانون ایمان را پذیرفتند که پطرس موکلا، سراسقف کییف و دوسیاوس، پاتریک شهر قدس اعلام کرده بودند. مسائل زیر در آن دو متن مطرح شده است: ابطال پیشنهادهای پروتستان، تأیید عقیده ارتودکسی در رابطه بین سنت کلیسا و کتاب مقدس، احترام قدیسان و تصاویر مذهبی، تعداد اسرار (آیینهای کلیسا) و معنای آنها و نجات از راه ایمان و عمل.

با آنکه ارتودکسها در نفی سلطه پاپ با پروتستانها موافقند و موضع کاتولیکها را رد می‌کنند، ولی در اعتقاد به اینکه سلطه در اصل به کتاب مقدس تعلق دارد به گونه‌ای که مؤمن به کمک نور روح القدس می‌تواند آن را تفسیر کند، با پروتستانها مخالفند. ارتودکسها می‌گویند سلطه از جامعهٔ کلیسایی نشأت می‌گیرد و این سلطه به برکت جانشینی روحانی از عصر رسولان تا این زمان ادامه یافته است.

۸. شورای واتیکانی دوم (۱۹۶۲-۱۹۶۵)

آخرین شورای جهانی کلیسا به دعوت پاپ ژان بیست و سوم تشکیل شد و هدف از آن نوسازی کلیسای کاتولیک به مقتضای نیازهای عصر جدید بود. در این شورا

اسقفانی از تمام مناطق جهان شرکت کردند. همچنین مراقبانی از کلیساهای ارتودکس و پروتستان و میهمانانی از اسلام، یهودیت و ادیان دیگر حضور داشتند.

شورای واتیکانی مذکور شانزده سند منتشر کرد که هدف از آنها نوسازی همه مظاهر ایمان و رفتارهای دینی بود. مهمترین تعالیم شورا به قرار زیر است:

۱. منزلت ممتاز کتاب مقدس در ایمان کلیسا؛

۲. روحانی قلمداد شدن همه مسیحیان؛

۳. تعهد به پیگیری تلاش برای وحدت مسیحیت (عمل جهانی)؛

۴. تعهد جدی به مبارزه برای بر قراری عدالت، صلح و حقوق بشر؛

۵. برگزاری مراسم عبادت به زبان محلی؛

۶. وجود نجات الهی برای پیروان ادیان دیگر.

عنوان یکی از سندهایی که شورا منتشر کرده، چنین است: «اظهار نظر پیرامون رابطه کلیسا با ادیان غیر مسیحی». بخش مخصوص به اسلام در سند یاد شده، نخستین منبع کلیسایی است که در آن موضوع مسلمانان به طور رسمی بررسی می‌شود. اینک خلاصه‌ای از آن بخش:

ـ مسیحیان باید به مسلمانان با دیده احترام بنگرند و آنان را ارج نهند.

ـ مسلمانان و مسیحیان خدای واحدی را می‌پرستند که آفریدگار آسمان و زمین، توانا و مهربان است و با بشر سخن گفته است.

ـ مسلمانان و مسیحیان به طور یکسان می‌کوشند که تسلیم فرمانهای او باشند.

ـ هر دو گروه ایمان خود را به ایمان ابراهیم استناد می‌دهند.

ـ مسلمانان به عیسی به عنوان یک پیامبر تعظیم می‌کنند و مریم باکره را گرامی می‌دارند.

ـ مسلمانان و مسیحیان در انتظار روز داوری و رستاخیز مردگان هستند.

ـ مسلمانان زندگی مبتنی بر اخلاق را ارج می‌نهند.

ـ مسلمانان خدا را می‌پرستند، به ویژه از طریق نماز، روزه و انفاق.

اظهار نظر شورای واتیکانی دوم پیرامون اسلام چنین خاتمه می‌یابد:

> از آنجا که در طول قرنهای گذشته درگیریها و دشمنیهای زیادی بین مسیحیان و مسلمانان پدید آمده است، شورا مؤکداً از

همگان می‌خواهد که گذشته را به فراموشی بسپارند و صمیمانه به تفاهم گرایش پیدا کنند و با یکدیگر برای حفظ و تقویت صلح، آزادی، عدالت اجتماعی و ارزشهای اخلاقی به سود همه افراد بشر بکوشند.

در سال ۱۹۶۵، پاپ پل ششم در واتیکان دبیرخانه گفتگوی ادیان را تأسیس کرد و پس از آن کمیته‌ای را برای گفتگو با مسلمانان به آن افزود که از اهداف آن، تقویت احترام متقابل و ایجاد تفاهم میان مسیحیان و مسلمانان از طریق سخنرانیهای علمی، مطالعات و طرحهای مشترک در زمینه امور اجتماعی و جریانات مربوط به توسعه و اخلاق است.

۹. نهضت جهانی

این حرکت یک نهضت مسیحی است که برای باز گرداندن وحدت بین کلیساها به گونه‌ای که مسیح میان شاگردان خود دوست می‌داشت، می‌کوشد. در طول تاریخ مسیحیت، انسانهایی وجود داشته‌اند که از پدید آمدن انشعاب در جمع مؤمنان رنج برده و برای باز گرداندن یکپارچگی به کلیسا تلاش کرده‌اند. این تلاشها با تولد نهضت جهانی در قرن بیستم قوت و قدرت بیشتری پیدا کرد؛ نهضت جهانی، همان گونه که از نام آن بر می‌آید، وحدت کلیساها در سراسر عالم را هدف خود انتخاب کرده است.

سپیده دم نهضت جهانی به سال ۱۹۱۰ بر می‌گردد، هنگامی که کنفرانس ادینبورگ بر پا شد و «کنفرانس عمومی مسیحی پیرامون زندگی و کلمه» در سال ۱۹۲۵ از آن پدید آمد. پس از دو سال، «کنفرانس جهانی ایمان و نظم» در شهر لوزان منعقد شد و شرکت کنندگان در آن بنیادهایی از الهیات را بررسی کردند که کلیسا و وحدت آن بر آنها استوار می‌شود. در ادامه دو کنفرانس اخیر، کنفرانسی در سال ۱۹۳۷ بر پا شد و بر این اتفاق کردند که مسؤولیت برنامه کنفرانسها به هیأتی به نام «شورای جهانی کلیساها» سپرده شود. در سال ۱۹۳۸ اساسنامه‌ای برای این شورا تهیه شد، ولی جنگ جهانی دوم حرکت فعال شورا را به سال ۱۹۴۸ موکول کرد. به علت بی‌طرفی سویس در امور سیاسی، ژنو به عنوان محل‌شورا برگزیده شده است.

با آنکه در این راه، قدمهای نخست را کلیساهای پروتستان برداشته بودند،

پاتریک ارتودکس استانبول نیز در سال ۱۹۲۰، برای همه کلیساهای مسیحی پیامی فرستاد و آنها را به تقویت روابط و همکاری با یکدیگر فراخواند. ارتودکسها از همان آغاز به شورای جهانی کلیساها پیوستند و در بیشتر کشورهای جهان شوراهای منطقه‌ای و کشوری برای کلیساها تأسیس شد که «شورای کلیساهای خاورمیانه» از آن جمله است.

کلیسای کاتولیک نیز در شورای واتیکانی دوم، رسماً تعهد خود را به عمل جهانی اعلام کرد و پاپ پل ششم به سال ۱۹۶۴، دبیرخانه ویژه‌ای را بنیاد نهاد که وظیفه آن، عمل مداوم و جدّی در راه وحدت کامل مسیحیت است. با آنکه کاتولیکها عضو شورای جهانی کلیساها نیستند، ولی به سهم خود در بسیاری از فعالیتهای آن مشارکت دارند و برخی از ایشان به کمیته‌های مختلف آن پیوسته‌اند.

همچنین یاد آوری این نکته لازم است که هر سال در سومین هفته از ماه ژانویه، مسیحیان تمامی کلیساها برای اتحاد دعا می‌کنند و برای تقویت آن از طریق سخنرانی و مراسم عبادی مشترک و غیره می‌کوشند. یکی از برجسته‌ترین مواردی که همکاری جهانی در آن مشاهده می‌شود، ترجمه کتاب مقدس و تحقیقات مربوط به آن کتاب است.

آنچه گذشت، نگاهی بسیار اجمالی به تحولاتی بود که مسیحیت در طول بیست قرن، از آمدن مسیح تا عصر حاضر، به خود دیده است. در این مباحث کوشیدم چگونگی و علت پدید آمدن کلیساهای مختلف کاتولیک، ارتودکس و پروتستان را توضیح دهم و نزاعهای آن کلیساها را مطرح کنم. شاید هم لازم دانستم به شیوه‌ای اغراق آمیز بر نزاعهایی که در گذشته رخ داده و آثار آن تاکنون محسوس است پای بفشارم. روشن است که نزاعهای یاد شده پدیده‌هایی رنج آورند که مسیحیت را بدشکل کرده‌اند و هیچ یک از مسیحیانِ امروز خواستار ادامه آن اختلافات و جداییها نیست. ولی باید توجه داشت که جداییهای مسیحیت در طی چندین قرن پدید آمده و غلبه بر آنها کار ساده‌ای نیست؛ مخصوصاً اگر در نظر بیاوریم که آن مسائل به اموری از بنیادهای ایمان مسیحی ارتباط داشته است. به همین دلیل، تلاش مسیحیان برای ایجاد وحدت، هم بر مواضع عملی همچون محبت و دعای دسته‌جمعی و هم بر همکاری در زمینه‌های مختلف، استوار است. بدین گونه، آنان برای نزدیک کردن روزی که در آن وحدت مسیحیت کامل شود، می‌کوشند؛ آن هم وحدت در محبت، به گونه‌ای که مسیح در شام آخر آن را خواسته است.

۴

درآمدی بر الهیات و فلسفه و عرفان

۱. علم الهیات

علم الهیات (یا به اختصار، الهیات) نزد مسیحیان به تمامی مظاهر تلاش آنان برای فهم ایمان مسیحی اطلاق می‌گردد. علمای الهی بنیادگرا بر این مسأله تأکید می‌کنند که ما نمی‌توانیم شناختی از خدا داشته باشیم، مگر آنچه راکه خود او بر ما مکشوف سازد، و بر این اساس، علم الهیات به معنای دقیق آن، «علم وحی» است. الهیات نزد مسیحیان، زمینه‌هایی از مطالعات دینی را شامل می‌شود که از علم کلام در سنت اسلامی گسترده‌تر است. شاید علم الهیات مسیحی با مباحث علم فقه اسلامی تناسب بیشتری داشته باشد.

از جمله چیزهایی که در محدوده علم الهیات می‌گنجد، موضوعات زیر است:

- مطالعه در باب تعالیم کتاب مقدس؛
- تلاش برای فهم حقایق، در پرتو تعالیم مسیحی؛
- تحولات تاریخی در عبارات بیان‌کنندهٔ ایمان مسیحی در طی قرون؛
- توضیح آنچه تنها با عقل می‌توان درباره خدا دانست؛
- بیان معنای قداست مسیحی و راههای دست یافتن به آن؛
- بنیادهای اخلاق و تأثیر عملی تعالیم مسیحیت در زندگی مسیحیان.

در ضمن مباحث آینده برای توضیح هر یک از این زمینه‌های گوناگون خواهم کوشید.

الف) الهیات کتاب مقدس

کتاب مقدس برای علم الهیات تألیف نشده است و آن کتاب اعتقادات مسیحی را به

طور منظم بیان نمی‌کند. نویسندگان عهد جدید نیز در نوشته‌های خود فقط ایمان خویش به عیسی مسیح را اظهار داشته‌اند و در این کار نیازهای جامعه مسیحیت را طبق زمان و مکان خویش در نظر گرفته‌اند.

هر یک از نویسندگان عهد جدید دریافت ویژه خویش را از معنی و مفهوم ایمان به مسیح برای مؤمن، عرضه کرده و به جنبه‌های دیگر نپرداخته است و هر کدام از ایشان اهتمام و اولویت خاص خود را در نظر دارد. از این رو، جا دارد گفته شود: الهیات متّی، الهیات پولُس، الهیات یوحنّا، الهیات یعقوب رسول و... و از آنجا که همه نویسندگان بخشهای عهد جدید را نمی‌شناسیم، تعبیرهایی همچون «الهیات مؤلفِ رساله به عبرانیان» نیز نزد دانشمندان به چشم می‌خورد. همچنین در مورد عهد عتیق نیز می‌توان از الهیات سِفْر تثنیه، الهیات اِشَعْیا و... یاد کرد.

برای توضیح بیشتر می‌توان گفت: در الهیات انجیل یوحنّا، مفهوم کلمه ازلی خدا که در انسانی به نام عیسی تجسم یافته جایگاهی اساسی دارد، در حالیکه این مفهوم در برخی دیگر از کتب عهد جدید همچون رساله یعقوب یا انجیل مرقُس یا اصلاً نیامده یا در حاشیه مطالب دیگر ذکر شده است. در الهیات متّی مفهوم اساسی عیسی این است که وی به عنوان یک موسای جدید، شریعتی تازه از جانب خدا آورده است. عیسی در الهیات رساله به عبرانیان یک واسطه یا کاهن است که شعائر معبد یهودیه را کامل کرد.

نویسندگان کتاب مقدس تفکر الهی خود را به گونه‌ای نظام یافته بیان نکرده‌اند و برای دست یافتن به اندیشه آنان باید متن کتاب را کاملاً بررسی کرد، ساختار و شیوه ادبی آن را در موارد مختلف سنجید، به پیگیری انگیزه‌های نگارنده و اهداف وی پرداخت و به کمک آنها، گرایش تعالیم وی را شناسایی کرد. این فرایند را «الهیات کتاب مقدس» می‌نامند.

علاوه بر این، در دانش یاد شده مفاهیم اساسی ایمان مسیحی، به گونه‌ای که در اسفار گوناگون کتاب مقدس جلوه‌گر است، مطالعه می‌شود و محقق می‌کوشد آنچه کتاب مقدس در این باب آورده، به گونه‌ای منظم و مرتب عرضه شود؛ مثلاً هرگاه کسی بخواهد موضوع «سعادت» را بررسی کند می‌تواند به یک «فرهنگ الهیات کتاب مقدس» رجوع نماید. وی در حرف «س» موضوعاتی از قبیل: ساعت، سبت،

سحر، سر، سعادت، سکر، سلام، سلطه و... را خواهد یافت. همچنین وی می‌تواند برای مطالعه بیشتر، عمیق‌تر و گسترده‌تر به تألیفات مفصل پیرامون الهیات کتاب مقدس مراجعه کند.

از آنجا که محتویات کتاب مقدس پایه و بنیاد ایمان مسیحی است، سایر دانشهای وابسته به الهیات نیز از کتاب مقدس سرچشمه می‌گیرند و در نتیجه، آنها نیز در اصل «کتابی» هستند. ولی اصطلاح مسیحیان بر این قرار گرفته است که عبارت «الهیات کتاب مقدس» را تنها برای عرضه نظام یافته الهیات موجود در کتاب مقدس به کار برند.

ب) الهیات نظام یافته (یا نظری)

این علم به کوشش برای فهم همه حقایق در پرتو تعالیم مسیحیت اطلاق می‌شود و بر فلسفه که برای درک عقلی طبیعت جهان می‌کوشد، استوار است.

در قرن سوم هر یک از کلمنت اسکندری (م. ۲۱۵) و اوریجِن (م. ۲۵۴ میلادی) اندیشه کلامی خود را بر فلسفه افلاطونی پایه‌گذاری کردند. پس از ایشان، علمای الهی همچون اَمبروز (م. ۳۹۷) و اگوستین (م. ۴۳۰ میلادی) و دیونوسیوس (م. ۵۰۰) به پا خاستند و با کمک گرفتن از مکتب نوافلاطونی به گونه‌ای که افلوطین، فرفوریوس و پروکلس بیان کرده بودند، اندیشه کلامی خویش در باب ایمان مسیحی را پایه‌گذاری کردند.

در قرون میانه، دانشمندان الهیات در اروپا با اتکا به مکتب نوافلاطونی راه اگوستین و دیونوسیوس را ادامه دادند و تلاش ایشان نتیجه مهم و سترگی باقی گذاشت که «الهیات اصحاب مدرسه» نامیده می‌شود. یکی از نخستین متفکران این مکتب فردی بود به نام جان اسکات اِریجِنا John Scott Erigena (م. ۸۷۷) که بر جدایی آشکارا میان حجت (یعنی کتاب مقدس) و عقل اصرار می‌ورزید. وی معتقد بود که کتاب مقدس برای مسیحیان منبع اصلی شناخت خداست، ولی عقل که از فیض خدا نور می‌گیرد، آموزش تعالیم کتاب مقدس و عرضه کردن آنها با روشی نظام یافته را بر ما فرض و لازم می‌سازد.

در قرن یازدهم آنسِلْم، سراسقفِ کَنْتِرْبِری (م. ۱۱۰۹) شهرت یافت. وی برنامه الهیات اصحاب مدرسه را بیان کرد و اساس آن را رابطه میان ایمان و عقل دانست. به

نظر او، عبارت «ایمان می‌آورم تا بتوانم بفهمم» تلاشی و کوششی است «برای فهمیدن آنچه به آن ایمان می‌آوریم».

یکی از شیوه‌هایی که الهیات اصحاب مدرسه به آن متوسل شد و آن را متحول ساخت، فن مناظره بود که به‌ویژه پس از ظهور آبِلار (م. ۱۱۴۲ میلادی) رایج گردید. این فن بر سؤال و جواب یا ارزیابی دلیلهای موافق و مخالف استوار شده است. برخی تحقیقات جدید نشان می‌دهد که اصحاب مدرسه این شیوه را از علم کلام اسلامی اقتباس کرده‌اند. کتاب حکمتهای پطرس لومباردی (م. ۱۱۶۰) «اوج» این مکتب در آغاز آن و بهترین بیان آن است.

در قرن سیزدهم با عرضه شدن ثمره افکار آلبِرْت کبیر (م. ۱۲۸۰ میلادی) و شاگرد او توماس اکویناس (م. ۱۲۷۴) نسیم روح‌بخشی بر الهیات اصحاب مدرسه وزیدن گرفت. آن دو متفکر فلسفه ارسطو را اساس اندیشه کلامی خود قرار دادند. از آنجا که تعالیم اکویناس از عمق، برتری و دقت بسیار زیادی برخوردار بود، کلیسای کاتولیک آن را «تعلیم رسمی» خود اعلام کرد. بسیاری از مسیحیان اکویناس را بزرگترین دانشمند الهی در تاریخ کلیسا می‌دانند.

در زمان اصلاح دین، شاید مهمترین کسانی که در رشته الهیات سهمی داشتند، مارتین لوتر و ژان کالوَن باشند. لوتر از همان روزی که شعار معروف خود را سر داد و گفت: «فقط کتاب مقدس، فقط فیض، فقط ایمان»، در واقع یک نظام الهی را برای نسلهای آیندهٔ مکتب پروتستان پایه‌گذاری کرد. کالوَن هوشمندترین دانشمند الهیات کلیسای اصلاحی شناخته می‌شود. وی به خاطر مکتب «انتخاب پیشین» که یکی از زیربناهای سنت کالوَنی است، شهرت یافت. ولی این مکتب و اعتقاد به اینکه خدا برگزیدگان را بلاعوض نجات می‌دهد، مورد انتقاد برخی از خود کالوَنیها قرار گرفت؛ مانند یعقوب ارمینیوس (م. ۱۶۰۹) که می‌گفت قدرت فراگیر خدا می‌تواند با اختیار انسان هماهنگ شود. در این زمینه شورای ترِنْت اعلام کرد که تعلیم کالوَن پیرامون انتخاب پیشین با اعتقاد صحیح مسیحی مطابقت ندارد. با این وصف، تعلیم کالوَن و طرح مسأله هماهنگی بین قدرت خدا و اراده انسان مجادلات بسیاری را میان علمای الهی کاتولیک قرن شانزدهم و هفدهم بر انگیخت. دانشمندان رهبانیت دومِنیکَن به رهبری دومِنیکو بانِز Bañez (م. ۱۶۰۴) بر این مسأله تأکید کردند که

قدرت خدا از همه حوادث و از جمله، کارهای انسان، بزرگتر است، در صورتیکه دانشمندان رهبانیت ژزوئیت به رهبری لویی دو مولینا (م. ۱۶۰۰) برای اثبات واقعیت آزادی بشر در کنار قدرت مطلقه خدا تلاش کردند. کلیسای کاتولیک هر دو مکتب را موافق تعالیم کاتولیکی اعلام کرد.

در کلیساهای ارتودکس، رهبری مکتبهای الهیات به دست دانشمندان روسی و علمای الهی یونانی زبان بوده است. مهمترین متفکر ارتودکس در قرن هیجدهم اوجینیوس بلغاریس (م. ۱۸۰۶) بود. وی که در جزیره کورفو به دنیا آمد، پس از احاطه یافتن بر فلسفه و الهیات در شهر پادوا، به عنوان مدیر آکادمی نوبنیاد کوه آتوس مشغول به کار شد. پاتریک کلیسای وی او را به اثرپذیری شدید از عقل‌گرایی فلاسفه فرانسوی اصحاب دائرة المعارف متهم کرد؛ از این رو، وی به روسیه رفت و در شهر «سنت پِطِرْزْبورگ» مستقر شد. کتاب مهم و اساسی او به نام «تِئولوجیکون» Theologikon نمونه کتب درسی معتبر نزد ارتودکسها به شمار می‌رود.

در عصر حاضر کوششهای جدیدی در علم الهیات نظری صورت گرفته است. این کوششها به پیشرفتهایی که در فلسفه و علوم حاصل شده، استناد می‌کند و به چاره جویی اموری که برای انسان معاصراهمیت جدی دارد، اهتمام می‌ورزد.

در سنت پروتستان، کارل بارث (م. ۱۹۶۸) از کلیسای لوتری در قرن بیستم صدر نشین است. وی از روحانیون لیبرال عصر خود که در برابر علم، فرهنگ و هنر موضعی مثبت داشتند، شدیداً انتقاد می‌کرد و همگان را به بازگشت به اهداف بنیادین اصلاح دین فرا می‌خواند. از دیدگاه وی عقل بشر به گونه‌ای در پرده‌های تاریک گناه قرار گرفته که دست یافتن به الهیات مستند به فلسفه و تجربه برای آن محال است و تنها راه ممکن ارتباط خدا با انسان کلمه خداست که در عیسی مسیح مجسم گردید.

همچنین افراد زیر از علمای بزرگ الهیات در سنت پروتستانی معاصر به شمار می‌روند: دیتریش بونهوفِر (م. ۱۹۴۵) که نازیها او را به دار آویختند، پل تیلیش (م. ۱۹۶۵)، رادلف بولْتمان (م. ۱۹۷۶) که با مواضع خود در الهیات نزاعی بر انگیخت، دو برادر به نامهای راینْهولْد نیبور (م. ۱۹۷۱) و هریچارد نیبور (م. ۱۹۶۲)، و سرانجام، یورگِن مولْتمان و وُلوارت پَنینبِرگ که هر دو در زمان تألیف این کتاب حیات دارند.

در کلیسای ارتودکس، دانشمند الهی قرن نوزدهم ولادیمیر سولوویف (م. ۱۹۰۰) برجستگی دارد. وی برای مفهوم «سوفیا» یعنی حکمت (الهی) یا مبدأ مؤنث اهمیت قائل بود و می‌گفت: «این اندیشه در تصور خدای آفریدگار وجود دارد و آن را در مخلوقات آشکار می‌کند.» در نیمه اول قرن بیستم، دو دانشمند روسی مهاجر در رشته الهیات به نامهای س. بولگاکوف (م. ۱۹۴۵) و پاوِل فلورِنْسْکی (م. ۱۹۴۳) استفاده از مفهوم «سوفیا» را دنبال کردند و بدین شیوه، آنان در سهیم کردن کلیسای ارتودکس در الهیات، نقش بی‌مانندی داشتند.

چهار تن از دانشمندان برجسته ارتودکس در عصر ما عبارتند از: نیکلای بردیایف (م. ۱۹۴۸)، جرج فلورُفْسْکی (م. ۱۹۷۹)، الکساندر اِشْمیمَن و ژان میندورف. دو شخص اخیر در زمان تألیف کتاب حیات دارند.

در کلیسای کاتولیک، بزرگترین دانشمند الهیات در قرن بیستم راهب ژزوئیت کارل رانِر (م. ۱۹۸۴) است. وی تحت تأثیر فلسفه استاد اگزیستاسیالیست خود، مارتین هایدِگِر قرار گرفت و در طول زندگی خویش کوشید تعالیم توماس اکویناس را به‌گونه‌ای نوسازی کند که برای پاسخ‌گویی به انتقادهای فلسفه کانت توانا باشد. رانِر یکی از دانشمندان الهیات بود که در تعالیم شورای واتیکانی دوم تأثیری به سزا داشت.

این سه نفر نیز از دانشمندان بزرگ الهیات کاتولیکی در قرن بیستم هستند: پدر ایو کونگار Congar، پدر هنری دولوبَک de Lubac، پدر هانْس اورس فون بالتازار von Balthasar. افزایش دانشمندان غیر اروپایی رشته الهیات در عصر ما موجب پیشرفت و تحول آشکار این فن گردیده و نظریات همه آنان در کلیسا مؤثر افتاده است. از جملهٔ این افراد سه تن از آمریکای لاتین به نامهای گوستاف گوتیِرْز G. Guttierrez، ژان سوبْرینو J. Sobrino و لئوناردو بوف L. Boff هستند که با استفاده از تجربه‌های خویش در مبارزه برای مستمندان، کتابهایی نوشتند و با این کار الهیات آزادی بخش را وارد کلیسا کردند، موضوعی که بحث و جدلهای شدیدی را در کلیسا برانگیخت. از دانشمندان آسیایی و آفریقایی الهیات، افراد زیر را می‌توان نام برد: اَمَلورپَوَداس Amalorpavadass از هندوستان، پیریس A. Pieris از سری لانکا و مولاگو V. Mulago از زئیر (کنگو). این افراد در زمینه مسائل مربوط به الهیات ادیان و پذیرش فرهنگها، چیزهای تازه‌ای را مطرح کردند و در پیشبرد آن مباحث سهیم شدند.

اکنون در پایان این بحث لازم است یاد آوری کنم که آوردن نام همه کسانی که در الهیات نظری برجستگی دارند، در کتابی به این اختصار، کاری دشوار است؛ ولی باز هم امیدوارم نام مهمترین شخصیتهای این فن همراه با گرایشهای فلسفی موجود در نسلهای متأخر را آورده باشم.

ج) تاریخ اعتقاد (الهیات تاریخی)

این بخش از الهیات چگونگی دریافت مسیحیان از دین خود در طول تاریخ را بررسی می‌کند. مطالعات این بخش مشتمل بر مسائل زیر است:

- تعالیم پاپها؛
- شوراهای جهانی؛
- جدلهای عقیدتی در کلیسا؛
- نقش فردی دانشمندان الهی و عارفان؛
- نهضتهای گوناگونی که برای نوسازی دین کوشیده‌اند و پس از آن رشد یافته یا در ایمان مسیحی تجدید نظر کرده‌اند؛
- تعالیم پاتریکها، اسقفها و شوراهای محلی.

یکی از اهداف الهیات تاریخی شناخت دقیق چیزهایی است که کلیساهای مسیحی آنها را رسماً پذیرفته و اعلام کرده، یا مردود دانسته است. از این رو، بررسی تعالیم پیشین در پرتو فضای تاریخی آنها بسیار اهمیت دارد. الهیات تاریخی اعتراف می‌کند که تعالیم پاپها، اسقفها، شوراها و دانشمندان الهی همگی از نظر اهمیت در یک سطح نیستند و اعتبار معنوی یکسانی ندارند، همان طور که نباید پیوسته معنای ظاهری آنها را حجت بدانیم. از این رو، مورخ باید برای فهم شرایط زمانی ویژه‌ای که آن تعالیم در آن پدید آمده، بکوشد. همچنین باید بفهمد که هدف از آنها چه بوده و کسانی که آن تعالیم را تهیه کرده‌اند چگونه به آنها می‌نگریسته‌اند و الفاظ و مفاهیم را به چه شیوه‌ای استعمال کرده‌اند و باید سایر عناصر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نژادی و شخصی را که در این تعالیم ویژه؛ کلیسا مؤثر بوده، بشناسد.

الهیات تاریخی بر این اصل عقیدتی استوار است که روح خدا در طول زمان پیوسته امت مسیحی را ارشاد می‌کند. ولی از سوی دیگر، نباید معتقد باشیم تمامی

آنچه مسیحیان گفته و کرده‌اند، محصول عملکرد روح القدس بوده است. خطاکاری نقش مهمی در تاریخ مسیحیت دارد و به اشکال مختلفی، مانند کینه‌توزی، نادانی، تکبر و دشمنی بروز کرده است. الهیات تاریخی می‌کوشد تاریخ هدایت خدا را در کنار خطاهای بشر در دورانهای مختلف کلیسا، در فرهنگهای گوناگون و شرایط مختلف بررسی و ثبت کند.

د) الهیات پدران

دوره‌ای از تاریخ کلیسا که پدران نخستین کلیسا در آن می‌زیسته و فعالیت می‌کرده‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این دوره از قرن دوم آغاز می‌شود و به قرن ششم پایان می‌یابد و مطالعات مربوط به آن دوره را الهیات پدران می‌نامند. پدران در کلیسای قدیم متفکران و دانشمندانی در الهیات بودند که تفاسیری بر کتاب مقدس نوشتند، از اعتقاد مسیحی در مقابل بدعت‌گذاران دفاع کردند، امور مربوط به ایمان و شرایط آن را شرح دادند، حوادث و مجادلات زمان خویش را ثبت نمودند و به انتقال تعالیم مسیحی به یهودیان و بت‌پرستان عصر خود پرداختند.

پدران نخستین به زبان یونانی که زبان فرهیختگان آن زمان بود، می‌نوشتند. در عرف مسیحیان، نخستین پدر کلیسایی ژوستین (م. ۱۶۵ میلادی) بود. وی در یک خانواده بت‌پرست به دنیا آمد و پیش از مسیحی شدن، برای آموختن فلسفه از پیروان مکتبهای رواقی، ارسطویی، فیثاغورسی و افلاطونی کوشید. اما شاگرد وی طاطیان، مؤلف «دیاتِسَّرون» (م. ۱۸۰) از معلم خود فاصله گرفت و می‌توان وی را بهترین نماینده حرکت مخالف فلسفه در مسیحیت آغازین شمرد. از مهمترین پدران نخستین دو تن هستند که به خاطر دفاع از مسیحیت در مقابل غَنوصیان مشهور شده‌اند: ایرنه (م. ۲۰۰) و هیپولیت (م. ۲۳۶).

با آنکه جوستین، ایرنه و هیپولیت از آگاهی خوبی پیرامون اندیشه فلسفی یونانی برخوردار بودند، ولی بهره برداری مرتب و نظام یافته از فلسفه برای بیان اندیشه مسیحی به دست کلمنت اسکندری و شاگردش، اوریجِن آغاز شد. پدرانِ نخستین الهیاتِ کلمهٔ خدا را توسعه دادند و گفتند این کلمه از آغاز جهان وجود داشت و خداوند آن را به عنوان حکمت به حکیمان عطا کرد. از دیدگاه کلمنت، مُغان ایران،

کاهنان سرزمین «گُل»، بَرَهْمَنان هندوستان، بودا و فلاسفه یونان، مانند سقراط و هیراکلیت حکیمانی بودند که حکمت الهی راپذیرفتند. کلمه حکمتی که چند قسمت شده و مانند بذری که افشانده می‌شود، خدا هر قسمت از آن را به حکیمی داده بود، در عیسای انسان مجسم گردید.

اوریجِن که پیشگام مباحث اندیشه مسیحی است، با پدید آوردن تفاسیر مبسوطی در باب هر یک از قسمتهای کتاب مقدس، در تبیین اندیشه مسیحی سهیم شد. وی در نوشته‌های خود دو هدف را پیگیری می‌کرد: ۱) شرح، یعنی فهمیدن عبارات و بررسی متن، ۲) تفسیر، یعنی فهمیدن ابعاد مختلف متن. تألیفات اوریجِن سنگ زیربنایی بود و بیشتر پدرانی که پس از وی به تفسیر کتاب مقدس پرداختند، بدان اعتماد کردند، مانند یوسِبیوس سوری (م. ۳۵۹)، اَمبروز، اسقف میلان (م. ۳۹۷ میلادی) و جِروم (م. ۴۲۰).

در قرن سوم، نوشتن به لاتینی در کلیسا شروع شد و نخستین پدری که به لاتینی کتاب نوشت، ترتولین کارتاژی (م. ۲۲۵) بود. او چند کتاب در دفاع از مسیحیت در مقابل حملات بت‌پرستان نوشت. همچنین وی از نخستین کسانی بود که اصطلاحات مسیحی را به زبان لاتینی تعریف کرد. ترتولین در اواخر عمر در ایمان صحیح خود لغزید و به یک حرکت انتظاری که مونتانیسم خوانده می‌شود گرایید. این گروه بر پا شدن اورشلیم آسمانی و روز داوری (نزول مسیح) را نزدیک می‌دانستند. ترتولین نخستین کس در میان پدران بود که اعلام کرد کتاب مقدس یک واحد غیر قابل انقسام است و از اسفار یهودیان (عهد عتیق) و کتب عهد جدید ترتیب یافته است. وی در این عقیده با مَرْقیون (مَرْکیون) که یک مسیحی معروف و معتقد به عدم تقدس عهد عتیق بود، مخالفت می‌کرد.

همچنین در کارتاژ، پدر لاتین‌نویس دیگری به نام کیپریان (م. ۲۵۸ میلادی) برخاست. وی نخستین کسی بود که گفت رهبری کلیسا به شکل دسته‌جمعی توسط اسقفان و با مشارکت اسقف رُم انجام می‌گیرد. کلیسای کاتولیک برای بیان نقش پاپ به این نظریه استناد می‌کند.

ادبیات پدران در نیمه قرن چهارم، پس از شورای مسکونی (جهانی) نیقیه، به اوج خود رسید. در فلسطین سیریل اورشلیمی (م. ۳۸۶ میلادی) درخشید. شهرت این

پدر در مواعظ او پیرامون مراسم دینی و پایه‌های ایمان است. این مواعظ منابع خوبی برای شناخت فعالیت کلیساهای شهر مقدس اورشلیم در آن زمان هستند. با این وصف، منطقه‌ای که بیشترین تعداد از پدران یونانی را پرورش داده، کپادوکیه در وسط آناتولی کنونی است:

نخستین پدری که از منطقه یاد شده برخاست، باسیل اسقف قیصریه (م. ۳۷۹) بود. وی نخست نزد فیلسوفان بت‌پرست و مسیحی عصر خود درس خواند، سپس به حیات معنوی روی آورد. دیری نپایید که یوسِبیوس اسقف قیصریه او را به سوی خود خواند و پس از اندکی، باسیل به جانشینی او برگزیده شد. این اسقف دانشمند در نوشته‌های خود پیرامون الهیات، برای پدید آوردن صلح و همزیستی در جامعه مسیحیت که به خاطر مجادلات درباره طبیعت سه اقنومی خدا و ارتباط عیسی با پدر از هم پاشیده شده بود، کوشید.

دومین پدر اهل کپادوکیه گریگوری نازیانزی (م. ۳۸۹) است. وی از روزگاری که همراه باسیل، در آتن به درس فلسفه می‌رفت با وی بسیار دوست شد. وی در نازیانزا («بکرلار» امروزی، نزدیک «آق‌سرای» در ترکیه) پرورش یافت و مواضع وی در الهیات، مانند مواضع باسیل در وحدت کلیسا پس از مجادلات شورای نیقیه بسیار مفید و مؤثر بود.

سومین پدر اهل کپادوکیه گریگوری نیصی بود (از شهر «نیصی» در ترکیه فعلی که اکنون «نوشهیر (نوشهر)» خوانده می‌شود). گریگوری (م. ۳۹۵) برادر کهتر باسیل بود و آن مدت که باسیل اسقف قیصریه بود، وی نیز به اسقفی نیصی منصوب گردید. نوشته‌های وی درالهیات همه مسائل مورد اختلاف عصر وی را در بر می‌گیرد و در فهم اسرار (یا آیینهای) مسیحی نقش دارد. همچنین وی بنیانگذار گونه‌ای از الهیات عرفانی است که بر ارزش تجرد (ازدواج نکردن) تأکید می‌ورزد.

از پدران یونانی‌نگاری که در پیشرفت علم الهیات نقش مهمی در کلیسای نخستین داشتند، افراد زیر را می‌توان نام برد:

یوحنّای زرین‌دهان (م. ۴۰۷) متولد انطاکیه، پاتریک سیریل اسکندری (م. ۴۴۴) که یک دانشمند الهی ماهر، ولی تندمزاج و تا حدّ تعصّب، اهل بحث و جدل بود. پس از این افراد، دیونوسیوس آمد که جز از نوشته‌هایش، چیزهای زیادی

درباره وی نمی‌دانیم. در کلیسای لاتین مهمترین پدر را اَمبروز (م. ۳۹۷) اسقف میلان و اگوستین می‌شمارند. اگوستین بر اثر تعالیم اَمبروز مسیحی شد.

اهمیت الهیات پدران در این است که دریافت مسیحیان نخستین از عقیده خویش را در قرون پس از حواریون بررسی می‌کند و در اختیار ما قرار می‌دهد. در آن دوره، جامعه مسیحیت از گروه دینی کوچکی در امپراطوری روم به مهمترین نیروی دینی و فکری آن امپراطوری تحول یافت. هنوز هم مسیحیان به نوشته‌های پدران با احترام بسیار می‌نگرند و آن آثار در مؤسسات علم الهیات در سراسر جهان مسیحی تدریس می‌شود.

هـ) الهیات عقلی و فلسفه دین

الهیات عقلی کوششی است برای مشخص کردن اندازه معرفتی که تنها با عقل می توان درباره خدا کسب کرد. با آنکه این رشته را معمولاً جزو الهیات قرار می‌دهند، در واقع رشته مذکور بخشی از علوم فلسفی است. این علم می‌کوشد تا آن بخش از معرفت خدا و صفات او را که از طریق حواس، منطق و کوششهای عقل بشری ممکن و میسر است، مورد شناسایی قرار دهد. دانشمندان الهی اصحاب مدرسه، مانند توماس اکویناس، به الهیات عقلی به شکل قابل ملاحظه‌ای تحول بخشیده‌اند، ولی بسیاری از متفکران پروتستان، مانند کانت (م. ۱۸۰۴) و کارل بارث معتقدند که سخن گفتن درباره خدا بدون استناد به وحی الهی، کاری دشوار است.

فلسفه دین از زمان روشنگری آلمانها در قرن هیجدهم به عنوان رشته‌ای مستقل از رشته‌های مطالعات فلسفی جلوه‌گری کرد. این فن مظاهری از زندگی بشر را که به مقوله «دین» و «تجربه دینی» مربوط می‌شود، بررسی می‌کند و به بحث درباره گوهر دین، محتوا و ریشه‌های آن، ارزش و نقش دین در تجربه انسان و تبیین حقیقت می‌پردازد.

الهیات عقلیِ اصحاب مدرسه با فلسفه دین فرق دارد: الهیات عقلی مقدمه‌ای فلسفی برای علم الهیات بود، ولی فلسفه دین چنین نیست و فقط یک تحقیق علمی درباره خدا و تجربه دینی محسوب می‌گردد.

و) الهیات روحانی (تنسک و تصوف)

این علم برای فهم عمل فیض خدا در زندگی مؤمن مسیحی می‌کوشد و مباحث آن به قرار زیر است:

۱. هدف زندگی مسیحی به عنوان اتحاد در محبت بین مؤمن و خدا؛
۲. مراحل کمال در مسیحیت؛
۳. شیوه‌های دعا، تأمّلات و مشاهدات روحی؛
۴. مشکلات و خطرهایی که مؤمن در راه تهذیب نفس با آنها برخورد می‌کند؛
۵. تطبیق دادن شعائر روحی با آنچه برای زندگی روزانه مسیحی مطلوب است؛
۶. راههای تشخیص دادن انگیزه‌های دینی که از روح خدا صادر می‌شود، از انگیزه‌هایی که منشأ آنها روح شرارت و خودخواهی است.

نویسندگان بزرگِ مسائلِ روحی سنتِ مسیحی را به سبک و اندیشه ویژه خود در آوردند و نتیجه مشاهدات و شیوه‌های خاص خود را به آن افزودند. شاگردانی نیز نزد معلمان روحی بزرگ گرد آمدند. این شاگردان طبق تعالیم استاد خود می‌زیستند و میراث استاد را به نسلهای بعدی منتقل می‌کردند. بر این اساس، مسیحیان می‌گویند که چند مسلک یا سنت روحی مختلف دارند. برای مثال، مسلکهای روحی زیر نزد کاتولیکها وجود دارد: مسلک روحی بِندیکت (مبارک) مسلک روحی فرانسیس اسیزی، مسلک روحی عبدالاحد و مسلک روحی ایگناتیوس دو لویولا.

ز) الهیات ادبی (اخلاقی)

این علم برای فهمیدن آن قسمت از تعالیم مسیحیت که به دستورهای اخلاقی مربوط می‌شود، تلاش می‌کند. در این فن، تعالیم کتاب مقدس پیرامون اخلاق مطالعه می‌شود و با توضیح مبانی آن تعالیم، یک فرد مسیحی می‌تواند تعالیم یاد شده را بر همه مظاهر زندگی فردی و اجتماعی خویش تطبیق دهد و اجرا نماید. بر این اساس، الهیات ادبی به تعیین بنیادهایی می‌پردازد که مسیحیان باید زندگی اخلاقی خویش را بر آن استوار کنند.

همچنین الهیات ادبی به بررسی مسائل نوظهوری می‌پردازد که به طور آشکار در

کتاب مقدس نیامده است، مانند شیوه‌های مختلف جلوگیری از بارداری، مسائل برخاسته از پیشرفت علم پزشکی، مشکلات زمینه‌های اقتصاد و تجارت و آنچه به عدالت اجتماعی مربوط می‌شود، شیوه‌های مشروع و نامشروع مدیریت جنگ، و مسائل اخلاقی مربوط به اقتصاد بین المللی. در همه این موارد، الهیات ادبی می‌کوشد تا بنیادهای اخلاقی را در پرتو کتاب مقدس بیان کند، به گونه‌ای که مسیحیان بتوانند وظایف و مسؤولیتهای خود را در جهان معاصر درک کنند.

ح) الهیات شبانی

الهیات شبانی در صدد یافتن بهترین شیوه‌ها برای اجرای رسالت مسیحی است تا از این راه بتواند جامعه‌های مسیحی واقعی به وجود آورد. برای تأمین این امر مسائل زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. تربیت مسیحی و تعلیم دینی؛
۲. اعلام رسالت مسیحی؛
۳. راهنمایی مسیحیانی که گرفتار مشکلات شده و نیاز به راهنمایی دارند؛
۴. شیوه‌های بنیانگذاری جوامع مسیحی؛
۵. مظاهر جامعه شناختی و انسان شناختی در زندگی مسیحی.

ط) چند رشته تازه در علم الهیات

در عصر حاضر مسائل تازه‌ای پدید آمد که اندیشه کلامی را به جهتهای تازه‌ای سوق داد. شاخص‌ترین آن مسائل به قرار زیر است:

الهیات ادیان

این رشته رابطه مسیحیت با سایر ادیان را مورد بررسی قرار میدهد. خاستگاه فن مذکور این واقعیت است که در جهان ملتهایی وجود دارند که در ادیان دیگر گام می‌زنند: یهودیان، مسیحیان، بوداییان، هندوان، پیروان دینهای ابتدایی و... در این علم سؤالاتی از مقوله‌های زیر مطرح می‌شود:

ـ چگونه خداوند در جوامع دینی دیگر عمل می‌کند؟

ـ چگونه خدای متعال یهودیان، مسلمانان و دیگران را نجات می‌دهد؟
ـ آیا امکان دارد که در ادیان دیگر پیامبران و کتابهای مقدسی یافت شود؟
ـ موضع مسیحیان در قبال پیروان ادیان دیگر چگونه باید باشد؟

از آنچه گفته شد، دانستیم که الهیات ادیان برای شناخت دینهای دیگر و ارزیابی آنها در پرتو وحی مسیحی می‌کوشد. این رشته با علم مقایسهٔ ادیان و تاریخ ادیان تفاوت دارد؛ زیرا رشته مذکور یک بحث الهی مسیحی برای شناختن جوانبی از ادیان از خلال اندیشه نظام یافته در تعالیم کتاب مقدس و سنت مسیحی به شمار می‌رود.

الهیات آزادیبخش

این بحث تازه در الهیات بر این اساس استوار است که خدا می‌خواهد تمام ابعاد انسان نجات یابد، نه فقط بعد روحی او. در این رشته سؤلاتی به قرار زیر مطرح می‌شود:

ـ کتاب مقدس از مسیحیانی که با اشکالی از ستم و فشار رو به رو می‌شوند چه چیزی را می‌خواهد؟

ـ آیا مسیحیان حق یا وظیفه دارند که در نهضتها و سازمانهای آزادی‌بخشی که در مقابل رژیمها و دولتهای جبار قیام کرده‌اند، شرکت کنند؟

ـ ارزش تحلیلهای مربوط به رژیمها و ساختارهای اجتماعی در ساختن باطن مسیحیان چیست؟

ـ آیا خشونت برای مسیحیان راه درستی است؟

کوتاه سخن آنکه الهیات آزادیبخش تعهد مسیحیان را در مسیر تاریخ در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بررسی می‌کند. از آنجا که شیوه‌های الهیات آزادیبخش از جهات متعددی با تحلیلهای مارکسیستی پیرامون نظامهای اقتصادی شباهت دارد، بسیاری از مسؤولان مسیحی با نهضتها و فعالیتهای الهام گرفته از الهیات آزادیبخش مخالفت می‌کنند.

کلیسای کاتولیک در دو سند که به سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶ منتشر کرد، برای ارزیابی الهیات آزادیبخش کوشید. خلاصه آن سندها به قرار زیر است:

ـ الهیات آزادیبخش الهیات واحدی نیست، بلکه چند بیان الهی است که روح مشترک آنها مقابله با ستم و فشار است.

ـ تحلیل اجتماعی یک وسیله فنی و مسالمت آمیز است و مسیحیان می‌توانند برای درک بهتر کنش و واکنش نظامهای اجتماعی از آن استفاده کنند.

ـ مسیحیان نباید هیچ تحلیل تاریخی را بپذیرند که می‌گوید نظام طبقاتی عنصری است که در زندگی انسان از آن گزیری نیست.

ـ مسیحیان عقیده دارند که خدای متعال مولای تاریخ است.

ـ فیض خداوند در هر زمان و مکان حضور دارد و همه انسانها را به سوی انجام مشیت و اراده خود فرا می‌خواند. از این رو، مسیحیان نباید هیچ نظریه‌ای راکه بر جبر تاریخی استوار شده باشد، بپذیرند.

ـ مسیحیان باید در برخورد با واقعیتهای اجتماعی خود، میان آنچه بر کتاب مقدس استوار شده که حق و ضروری است و آنچه مارکسیسم در پوشش مسیحیت تعلیم می‌دهد، فرق بگذارند.

ـ یکی از وظایف فردی و جمعی مسیحیان آن است که خود را برای آزاد کردن کامل و حقیقی انسان متعهد بدانند.

الهیات پذیرش فرهنگها

خاستگاه این الهیات آن است که مسیحیان امروز، خود را در محیطهایی با فرهنگهایی کاملاً متفاوت با یکدیگر می‌یابند. این رشته از الهیات رابطه بین رسالت مسیحی و فرهنگ را بررسی می‌کند. مسیحیان، مانند هر قوم دیگر، عادت داشته‌اند که بین دین خود و فرهنگ خود که فرهنگ اروپایی است، رابطه بر قرار کنند. امروزه مسیحیان هندوستان، آفریقا، کشورهای عربی، فیلیپین و غیره نیز می‌خواهند بین زندگی مسیحی و آداب و سنن ملی و فرهنگی خود ارتباط ایجاد نمایند. بر این اساس، الهیات پذیرش فرهنگها به مسائلی به قرار زیر می‌پردازد:

ـ مسائل زیربنایی و مسائل روبنایی دین مسیحی چیست و آیا این مسائل که برای مسیحیت پیش آمده، از تحولات فرهنگی و تاریخی برخاسته است؟

ـ هنگامی که مسیحیان در جوامع مختلف دربارهٔ ایمان خود می‌اندیشند، افکار تازهٔ آنان در مسیر بارور کردن همه جامعه مسیحی چیست؟

ـ رابطه میان کلیسای بومی (ملی) و کل جامعه مسیحی چیست؟

- برخورد رسالت مسیحی با هر فرهنگی به طور ویژه و با خصوصیات آن چگونه است؟ ارزشهای سنتی و فرهنگی مورد تأیید مسیحیت کدام است و چیزی که باید در مقابل آن مقاومت کرد و آن را کنار زد، کدام؟

۲. فلسفه

الف) نخستین برخورد مسیحیت و فلسفه

نخستین برخوردی که میان مسیحیت و فلسفه یونان صورت گرفت چندان مثبت نبود. به گفته کتاب اعمال رسولان (۱۷:۱۵-۳۴) پولُس در آتن به موعظه پرداخت و با فیلسوفان اپیکوری و رواقی بحث کرد. هنگامی که از او برای سخنرانی در میدان شهر دعوت شد، وی خلاصه‌ای از ایمان مسیحی را برای مردم بیان کرد؛ اما وقتی که به بحث پیرامون روز جزا و ثواب و عقاب پس از مرگ آغاز کرد، مورد استهزای شنوندگان قرار گرفت و از او روی برتافتند. این موضوع پولُس را بر انگیخت که در زمانی پس از آن (در رساله اول به قرنتیان، بابهای ۱ و ۲) بنویسد: ایمان مسیحی، نه بر حکمت بشری، بلکه به قدرت الهی استوار شده است.

سالهای چندی گذشت و تجربه‌ای مثبت‌تر برای پولُس پیش آمد. وی طی دو سالی که در شهر اَفَسُس بود، هر روز در مدرسه شخصی به نام طیرانُس به بحث و جدل روزگار می‌گذراند. دانشمندان معتقدند که این دوران فرصت مناسبی را برای پولُس پیش آورد تا به بهترین شیوه برای نزدیک کردن مسیحیت به اذهان بت‌پرستان فرهیخته امپراطوری روم دست یابد. تجربه‌های آن دوره در رساله‌های پولُس به اَفَسُسیان و کولُسیان آمده است.

مسیحیانِ نخستین با فلسفه برخوردی احتیاط آمیز داشتند و در برخی اوقات آن را کاملاً مردود می‌شمردند. علت این امر آن بود که از دیدگاه ایشان، فلسفه با دیانت بت‌پرستی یونانیان برابر بود و فلسفه را فقط نوعی بیان فکری از جهان بینی بت‌پرستی می‌دانستند. بر این اساس، آنان احساس می‌کردند که آموختن علوم فلسفی یونان که در جهت مخالف ایمان به خدای واحد قرار گرفته است، برای آنان روا نیست.

با این وصف، فلسفه یونان در هر یک از دو مرکز خود، آتن و اسکندریه، به

شیوه‌های گوناگونی تحول می‌یافت:

در آتن، فلسفه به سوی تحلیلهای درون‌گرا در باب اعداد و روابط میان عناصر جهان به پیش می‌رفت و اصول تصوف (یا سوفیا) در ریاضیات فیثاغورس به تصوف (یا سوفیای) طبیعی تحول یافت. موج فلسفی غالب در مدارس آتن، موج غَنوصی‌گری بود و این مکتب ریشه‌های خود را به هِرْمِس «تِرِسْمَگیسْتوس» (مثلّث النعمة) می‌رساند که با خدای مصری «توت» پدر دانش برابر بود. مکتب غَنوصی نجات را از طریق معرفت رمزی ممکن می‌دانست.

مسیحیان هرگز این باطنی‌گری را نپذیرفتند و نویسندگان نخستینِ مسیحیت در قرنهای دوم و سوم، امثال ایرنه اسقف لیون، ترتولین و هیپولیت بر پای خاستند و کتابهایی بر رد واردکنندگان آثار غَنوصی به ایمان مسیحی نوشتند. این مؤلفان در نوشته‌های خود، بر معنای ظاهری کتب مقدس تأکید کردند. این گونه برخورد کلیسا با نوشته‌های مقدس سنتی است که سابقه آن به عصر رسولان برمی‌گردد و به واقعیت انسانی عیسی و مصلحت آفریدگان خدای عزوجل تکیه می‌کند. هنگامی که در سال ۵۲۸ سلطه مسیحیان در میدان سیاست قطعی و مسلم شد، امپراطور ژوستینیان مدرسه آتن را که یادگار اندیشه دینی بت‌پرستان بود، تعطیل کرد.

اما در اسکندریه، فلسفه به عنوان کوششی بشری برای شناخت و تلاشی فراتر از اعتقادات دینی و آیینهای مردم تلقی می‌شد. در زمان خود عیسی نیز فیلسوف یهودی بزرگ اسکندریه، فیلون (۲۰ ق.م. - ۵۰ م.) به تفسیر اندیشه یهودی از زاویهٔ متافیزیک افلاطون شهرت یافته بود. از این رو، تعجبی ندارد که اسکندریه نخستین مکانی باشد که در آن مسیحیان از اصطلاحات و مفاهیم فلسفه یونان برای بیان تعالیم مسیحی استفاده کرده باشند.

ب) افلاطونیان مسیحی نخستین

نخسین فیلسوف مسیحی بزرگ کلمنت اسکندری (م. ۲۱۵) است که فلسفه یونانی را یک عطیه الهی می‌شمرد. وی به افکار افلاطون بیشتر از اندیشه‌های ارسطو گرایش داشت؛ زیرا افلاطون واقعیت جهان روح را می‌پذیرد. همچنین او مدرسه‌ای برای تربیت آموزگاران دینی مسیحی در اسکندریه تأسیس کرد که در آن فلسفه یونان

تدریس می‌شد. این مدرسه مهمترین مرکز آموزش الهیات در مسیحیت نوخاسته بود و تأثیر بزرگی در اندیشه مسیحی آن زمان باقی گذاشت.

بزرگترین فرد از دانشمندان فارغ التحصیل مدرسه اسکندریه اوریجِن، شاگرد کلمنت است. اوریجِن (م. ۲۵۴) نوشته‌های بزرگی از خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها تفسیر گفتگوهای افلاطون و مباحثی پیرامون کتاب مقدس بر اساس فلسفه است. مسیحیان همواره در مورد اوریجِن اختلاف داشته و برخی از نوشته‌های او را از عقیده صحیح خارج شمرده‌اند.

با وجود این موارد باز دارنده، مسیحیان به بحث و مطالعه در آموزشگاه اسکندریه در کنار یهودیان و بت‌پرستان ادامه دادند، تا آنجا که بزرگترین مجموعه آن مدرسه شدند. هنگامی که پس از مدتی، در قرن هفتم مدرسه مذکور به انطاکیه منتقل شد، مدیر و همه معلمان آن مسیحی بودند.

سرانجام می‌توان گفت که کلمنت و اوریجِن بزرگترین پرچمدار مکتب افلاطونی خالص در آغاز مسیحیت بودند. پس از آن دو، افلوطین (م. ۲۷۰) ظاهر شد. وی نظریات افلاطون را به گونه‌ای دیگر سامان داد و با این عمل، مکتب فلسفی تازه‌ای به نام نوافلاطونی را به جهان عرضه کرد.

ج) نوافلاطونی مسیحی

نیازی نیست که در باب تعالیم اساسی نوافلاطونی به تفصیل سخن بگوییم و روشن است که برخی از آن تعالیم بر اندیشه‌های فلاسفه مسیحی و مسلمان در قرون بعدی تأثیر زیادی داشته است. در اینجا توجه خواننده را فقط به موارد زیر جلب می‌کنم: مفهوم «واحد» (خیر) که جهان در سلسله مراتب خود از آن صادر شده، اهمیت دادن نوافلاطونی بر اندیشیدن پیرامون «اَحَد»، به عنوان هدف برتر انسان و اعتقاد به اینکه اندیشه‌ها در عقل آدمی کاشته می‌شود و این کشتن به دست «صانع» Demurge یعنی عقل فعّال آسمانی انجام می‌گیرد. جالب توجه است که شاگرد افلوطین و ناشر تعالیم او، فرفوریوس (م. ۳۰۵) معتقد بود که افلاطون و ارسطو تعلیم واحدی را عرضه کرده‌اند. این اعتقاد هماهنگ ساختن نظریات این دو فیلسوف را به دنبال آورد و لازمه این عمل درهم آمیختن آرای حقیقی این دو تن بود. برای چنین عملی گفتند:

«اندیشه ارسطو با چشمان افلاطون مطالعه می‌شود.»

بزرگترین نوافلاطونی مسیحی در دورانهای پیش، اگوستین (م. ۴۳۰ میلادی) است. وی در شمال آفریقا (الجزایر کنونی) از پدری بت‌پرست و مادری مسیحی تولد یافت. او به زودی از تعالیم مسیحی که از مادر فراگرفته بود روی گردان شد و به تحصیل حقوق و ادبیات در رُم روی آورد و پس از آن شیفته فلسفه شد. وی در جستجوی حقیقت بود و نخست به مانویت گروید، ولی پس از چندی در سن ۳۳ سالگی آن را ترک کرد و به مسیحیت ایمان آورد.

اگوستین نوشته‌های بسیاری از خود بر جای نهاد؛ زیرا وی پس از مسیحی شدن، مدت ۴۳ سال بقیهٔ عمر خود را صرف نوشتن کرد و در تاریخ کلیسا به عنوان بزرگترین و مؤثرترین متفکر مسیحی شناخته می‌شود. با آنکه مسیحیان اگوستین را قبل از هر چیز یک دانشمند الهیات می‌دانند، ولی وی علاوه بر الهیات به تألیف در باب فلسفه نیز پرداخت و با انتخاب مکتب نوافلاطونی، آن را به رنگ مسیحیت در آورد و به برکت نوشته‌های او بود که مسیحیت در غرب فلسفه را پذیرفت و آن را علمی شرعی شناخت. (نقش اگوستین در تاریخ مسیحیت را می‌توان به نقش کِنْدی در سنت فلسفی اسلام مانند کرد).

همچنین به برکت اگوستین بود که فلسفه مسیحی نظریه نوافلاطونی را درباره جهان پذیرفت و این نظریه از دیدگاه مسیحیان بهترین راه برای فهمیدن جهان مخلوق تلقی شد. علاوه بر این، اگوستین بالا بردن اهمیت روح و دوری کردن از جسم، همراه با بی‌توجهی به همه امور زمینی را از نوافلاطونی به میراث برد. به نظر او انسان موظف است توجهات، اهتمامات، تأملات و اخلاص خود را به شهر خدا اختصاص دهد و از آلودگی که بر اثر سر و کار داشتن با امور شهر بشری به او می‌رسد بگریزد. از دیدگاه وی، این «دو شهر» در طول تاریخ با یکدیگر تعارض داشته‌اند، ولی سرانجام پیروزی از آن شهر خداست.

هنگام سخن گفتن در باب نوافلاطونی، باید از دو تن از فیلسوفان مسیحی نخستین یاد کنیم. نخست بویتیوس Boethius (م. ۵۲۴ میلادی) که مانند افلوطین بر تأمل درباره خدای (واحد) تأکید می‌ورزید و می‌گفت فلسفه به گونه‌ای است که اگر انسان در یک زندگی آرام همراه با عزلت و تفکر به آن مشغول شود، وی را به معرفت

خدا رهنمون خواهد شد. این موضع‌گیری در برابر فلسفه و تلقی آن به عنوان یک مسلک فردیِ زهدآمیز، بویتیوس را به فیلسوف مسلمان، «ابن باجه» نزدیک می‌کند. در میدان تألیف، بویتیوس نوشته‌های افلاطون، ارسطو و فرفوریوس را به زبان لاتینی ترجمه کرد و کتابی در فلسفه برای دانشجویان نوشت و تمام این آثار در قرنهای بعد بر پدید آمدن فلسفه اصحاب مدرسه تأثیر کلی داشت.

فیلسوف دوم دیونوسیوس، ملقب به آریوپاغی است. وی در کوشش برای در آمیختن روشمند نوافلاطونی و مسیحیت از اگوستین و بویتیوس موفق‌تر بود. از اسم و خصوصیات زندگی این فیلسوف چیز بیشتری نمی‌دانیم، ولی از آنجا که نخستین اشاره به نوشته‌های او در اثری از پاتریک انطاکیه در سال ۵۱۳ آمده، می‌توان حدس زد که وی در حدود سال ۵۰۰ در سوریه به تألیف مشغول بوده است.

از دیدگاه دیونوسیوس، هدف از زندگی مسیحی اتحاد محکم با خدا از طریق خداگونه شدن تدریجی انسان است و این اتحاد از طریق فرایند «ترک شناخت» به دست می‌آید؛ به این ترتیب که انسان از محسوسات و سپس از اندیشه و تعقل کناره‌گیری می‌کند و در نهایت، وجود او به پرتوی از فیض الهی روشن می‌گردد.

سرانجام نوشته‌های این فیلسوف ناشناخته به تدریج راهنمای صوفیان مسیحی، بلکه نخستین تبیین مختصر و جامع پیرامون الهیات فلسفی مسیحیت شناخته شد و اکثر متفکران مسیحی در شرق و غرب تفسیرهایی بر آنها نوشتند.

د) فلسفه اصحاب مدرسه

فلسفه مسیحی اصحاب مدرسه، همراه با فشارهای عصر تاریکی در غرب (قرنهای ششم تا نهم) هنگامی تولد یافت که اندیشه فلسفی یونانی به گوشه برخی از دیرها خزیده بود. آموزش در مدارس رهبانی در قرون میانه شامل دو مرحله بود: نخست، مرحله «راههای سه‌گانه» Trivium یعنی ادبیات، خطابه و جدل؛ دوم مرحله «راههای چهارگانه» Quadrvium یعنی حساب، هندسه، نجوم و موسیقی. این شیوه درس خواندن دانشجویان را به تعمق پیرامون مبادی زندگی و آفرینش رهنمون می‌شد. لازم است اشاره کنم که این شیوهٔ تحصیل با الهام‌گیری از ابن سینا در مدارس اسلامی، به‌ویژه در ایران، رواج داشت و هنوز هم در حوزه علمیه قم پیگیری می‌شود.

از دستاوردهای آن عصر این بود که آثار یونانی به لاتینی ترجمه شد، تفاسیری بر آنها نوشتند، آن تفاسیر بررسی شد و تفاسیری بر آن تفاسیر پدید آمد. همچنین اندیشه‌های تازه‌ای عرضه گردید و زنگار از افکار قدیم زدوده شد و با این کار، فلسفه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. (اقدام به مقایسه بین آنچه در این باب در غرب تحقق یافته، با آنچه در همین باب و همان زمان در مراکز اندیشه اسلامی، مانند بغداد، دمشق، همدان و نیشابور صورت گرفته است، کار مفیدی خواهد بود).

یکی از نخستین فیلسوفان بزرگ اصحاب مِدرسه جان اسکات اِریجینا (م. ۸۷۷) بود که برای هماهنگ کردن دریافت نوافلاطونی از فیض و تعلیم مسیحی در باب آفرینش کوشید و در نوشته‌های خود (که پس از مرگ وی به اشتباه تصور می‌شد آنها با اندیشه‌های حلولی آمیخته شده است) از تعالیم نوافلاطونی پیرامون فیض و بازگشت، طرفداری می‌کرد و توضیح داد که آغاز و انجام جهان آفرینش خداست. همچنین اسکات با ترجمه کردن نوشته‌های دیونوسیوس و سایر اندیشمندان مسیحی یونانی به زبان لاتینی و وارد کردن آن آثار در مدارس، در استحکام بخشیدن به بنیان فلسفه اصحاب مدرسه سهمی بزرگ داشت.

دوران طلایی فلسفه اصحاب مدرسه با آنْسِلْم، سراسقفِ کَنْتِرْبِری (م. ۱۱۰۹) آغاز شد. این متفکر هدف خود را چنین بیان کرد: «ایمان دارم که می‌توانم بفهمم»؛ یعنی بر مؤمن فرض است که برای فهمیدن ایمان خود بکوشد. آنْسِلْم برای دفاع از مسیحیت ترجیح می‌داد به جای کتاب مقدس، بر عقل تکیه کند و نخستین فیلسوف از اصحاب مدرسه بود که برای اثبات وجود خدا به «برهان وجود شناسی» متوسل شد.*

هـ) تأثیر فیلسوفان مسلمان

در اوائل قرن دوازدهم، با ترجمه شدن آثار فلاسفه بزرگ اسلام به لاتینی، نسیم روح‌بخشی بر فلسفه مسیحی وزیدن گرفت. نخستین ترجمه‌ها در دربار پادشاهان نورماندی در شهر پالِرْمو (سیسیل) و به دست یهودیان در شهر ناپل انجام شد.

---

* خلاصه آن برهان این است که صرف اندیشیدن درباره هستی برتر دلیل بر وجود اوست، آن هم نه تنها وجود ذهنی، بلکه وجود خارجی نیز (مترجم عربی).

مسیحیان نوشته‌های عربی را مستقیماً (در پالِرْمو) به لاتینی ترجمه کردند و در مواردی با واسطه ترجمه‌های عبری آنها که قبلاً توسط یهودیان انجام گرفته بود. با این شیوه، فیلسوفان مسیحی اصحاب مدرسه با آثار کِنْدی، فارابی، ابن سینا، غزّالی، ابن باجه، ابن طفیل و ابن رشد آشنا شدند و به بحث و بررسی عمیق آنها پرداختند.

از سوی دیگر، نوشته‌های مسلمانان در زمینه علوم، مانند پزشکی، نجوم و ریاضیات به لاتینی ترجمه شد و انتشار وسیعی یافت. بر اثر این کار، تألیفات جابر بن حیان، محمد بن زکریای رازی و ابن سینا در طی چند قرن، منابع اساسی و مورد اعتماد مسیحیان اروپا بود.

لازم است اشاره کنیم نخستین فیلسوف از اصحاب مدرسه که عربی آموخت، پطرس لومباردی (م. ۱۱۶۰) بود که علاوه بر آموختن عربی، آن زبان را در مدارس رواج داد تا دانشجویان بتوانند نوشته‌های فیلسوفان عرب زبان را بدون وساطت ترجمه، مطالعه کنند. پطرس لومباردی در رأس آن گروه از اندیشمندان مسیحی قرار داشت که شیوه نوافلاطونی و اگوستینی را برگزیده بودند و کتاب او به نام «حکمتها» تا زمان تألیف کتاب «خلاصه الهیات» نوشته توماس اکویناس، مهمترین منبع برای الهیات فلسفی مسیحیت بود. این فیلسوف در عصر ابن طفیل و ابن رشد می‌زیست و آگاهی از تفسیری که ابن رشد از افکار ارسطو فراهم کرد، برای وی میسر نشد و به همین دلیل نوشته‌های او تا اندازه‌ای پایان فکر نوافلاطونی قبل از پدیدار شدن اندیشه ارسطو در اروپا، به شمار می‌رود.

و) کشف مجدد ارسطو

در حدود سال ۱۲۳۰، اروپای مسیحی اندیشه ارسطویی خالص را از طریق ترجمه تفسیر ابن رشد از ارسطو به لاتینی کشف کرد. واکنش اصحاب مدرسه در مقابل این عمل سه گونه بود:

۱. اگوستینی‌های سنت گرا ارسطو را نپذیرفتند؛ زیرا وی از دیدگاه ایشان ماده گرا بود و اندیشه‌های او کاملاً با فکر مسیحی ناسازگار می‌نمود.

۲. حامیان لاتینی ابن رشد و در رأس آنان «سیگِر بربانتیَ»، استاد دانشگاه پاریس، رابطه بین عقل و نقل را از ابن رشد پذیرفتند و گفتند که عقل نخستین نیرویی

است که انسان را به معرفت می‌رساند، ولی وحی از طریق رموز و داستانها و تصاویر، عامه مردم را به حقیقت نزدیک می‌کند.

۳. گروهی نیز نسبت به امکان هماهنگ ساختن فلسفه ارسطو با ایمان مسیحی اطمینان داشتند و می‌گفتند فلسفه مذکور بهترین و مناسبترین پایه و بنیاد الهیات است.

نخستین شخص در میان بزرگانی که در خط فکری اخیر تعلیم می‌دادند، آلبِرْت کبیر (م. ۱۲۸۰) بود. وی، مانند ابن رشد تفسیرهایی بر همه آثار معروف ارسطو نوشت و برای خود هدفی اتخاذ کرد که گویا برای سراسر عمر او بود. هدف مذکور عبارت بود از نزدیک کردن فلسفه ارسطو به فهم کسانی که به زبان لاتینی سخن می‌گفتند و اقامه برهان بر اینکه فلسفه ارسطو می‌تواند اساس محکمی برای الهیات مسیحی باشد. آلبِرْت کبیر آثار فلسفی و الهی مهمی از خود باقی گذاشت و پیوسته تا این زمان، افکار وی مورد مطالعه پژوهشگران و دانشمندان بوده است. البته نور این معلم‌بزرگ‌با طلوع خورشید شاگرد نابغه‌اش توماس اکویناس(م. ۱۲۷۴)خاموش‌شد.

ز) توماس اکویناس و تومیسم ارسطویی

توماس جدایی عقل و ایمان را امری اساسی می‌داند و می‌گوید با آنکه میدان معارفی که به وسیله عقل می‌توان آنها را به دست آورد وسیع است، ولی مسائلی نیز وجود دارد که شناخت آنها جز از طریق وحی ممکن نیست. حقایق وحی شده تابع برهان عقلی نیست، ولی می‌توان امکان آنها را با عقل بیان کرد. حقایق وحی شده نمی‌تواند با عقل مخالف باشد، ولی برخی از عناصر ایمان از عقل برتر هستند.

توماس نظریه ارسطو در باب ماده و صورت را به همه جهان آفرینش سرایت داد: (ماده و صورت، وجود و ماهیت Essence، قوه و فعل، جوهر و عرض). وجود و ماهیت در خدا یکی است؛ چون خدا فعلیت محض است. توماس همان چیزی را گفت که ابن سینا قبل از وی گفته بود: وجود خدا ضرورتاً از طبیعت (یا ذات) او استنتاج می‌شود، پس وجوب خدا ذاتی است. از آنجا که هر معرفتی از حس آغاز می‌شود، توماس براهین پنجگانه خود را بر اساس مشاهده جهان آفرینش بنیاد نهاد و از آنجا به وسیله عقل به وجوب وجود خدا رسید.

همچنین توماس به پیروی از ابن رشد، نظریه‌ای را اتخاذ کرد که می‌گوید شناخت

ساختهٔ فکر و از درون فکر است و آن را عامل خارجی در ذهن نمی‌کارد. وی از سنت نوافلاطونیان فاصله گرفت و گفت عقلِ فعّال «صانع» یا (آن طور که فارابی و ابن سینا معتقدند) «جبرئیل» نیست، بلکه مرتبه‌ای از مراتب عقل بشری است.

اندیشه اکویناس بدان حد از قوت ادله و هماهنگی مسائل و سازماندهی موضوعات برخوردار بود که روش ارسطویی وی تا این زمان، نزد کاتولیکها رواج دارد. البته اگوستینی‌های نوافلاطونی نیز میدان را خالی نکردند و رهبرشان در قرون میانه بُنْوِنْتورا (م. ۱۲۷۴) بود که بر خلاف اکویناس، بر اولویت اراده اصرار می‌ورزید. همچنین وی با تأکید، می‌گفت که همهٔ حکمت بشری در قیاس با نور تابان فیض خدا بر انسانی که از روی محبت و ایمان به وی تقرب یافته، جهل است. (این نظریه را با مفهوم ذوق و ایمان پیروان مکتب اشراقی، مانند سهروردی، مقایسه کنید).

موج فکری سومی که در پیروان لاتینی زبان ابن رشد جلوه‌گر شده بود، به برتری عقل عقیده داشت و حقایق وحی شده را تنها یک تصویر رمزی برای نافرهیختگان می‌دانست. این موج فکری در دانشگاههای بزرگ اروپا، مانند دانشگاههای پاریس و پادوا به جریان خود ادامه داد و می‌توان آن را پیش درآمدی برای مکتبهای فلسفی متأخر اروپا، مانند راسیونالیسم، پوزیتیویسم و سیانتیسم شمرد. همچنین بسیاری از نویسندگان تاریخ فلسفه معتقدند که ریشه‌های فکری اومانیسم و روشنگری به پیروان لاتینی زبان ابن رشد برمی‌گردد.

در عصر رنسانس بسیاری از فرهیختگان اروپا عملاً افلاطون را «دوباره کشف کردند» و برای مقابله با افراط در روشی که تومیسم ارسطویی در آن عصر به دامان آن افتاده بود، به احیای تفکر افلاطونی کوشیدند. یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان این موج افلاطونی جدید جورج جِمیستوس پِلِتون G. Gemistus Plethon (م. ۱۴۵۰) بود. وی در استانبول به دنیا آمد و در شهر وِرِنزه در ایتالیا مدرسه‌ای برای تربیت دانشجویان در فلسفه افلاطونی خالص تأسیس کرد.

یکی از شاگردان پلتون به نام مارسیلیو فیچینو Ficino (م. ۱۴۹۹) در مقابله با سلطه ارسطو بر فلسفه در اروپا از معلم خود مؤثرتر بود و ترجمه‌های جدیدی از مهمترین آثار افلاطون تهیه کرد و تا آخر عمر مدیریت مدرسه یاد شده را بر عهده داشت. وی برای ایجاد هماهنگی بین ایمان مسیحی و اندیشه افلاطونی دست به

کوشش تازه‌ای زد و این کار بر شماری از دانشمندان عصر رنسانس تأثیری عمیق باقی گذاشت. برای مثال تنها در انگلستان برخی از متفکران مسیحی، مانند جان کولِت Colet (م. ۱۵۱۹)، جان فیشِر Fisher (م. ۱۵۳۵)، توماس مور More (م. ۱۵۳۵) و «افلاطونیان دانشگاه کمبریج» در قرن هفدهم در بحث از ایمان مسیحی، به هماهنگ ساختن اومانیسیم و اندیشه افلاطونی پیرامون سیاست، اخلاق و روانشناسی اقدام کردند.

بحث و بررسی فراگیر پیرامون سایر امواج جدید فلسفی که در جهان مسیحیت از زمان دکارت (م. ۱۶۵۰) تاکنون پدید آمده، در فرصت این مختصر نمی‌گنجد و با آنکه بسیاری از فیلسوفان مغرب زمین مانند خود دکارت، مسیحی و مؤمن بودند، تلاش گروهی برای پایه‌گذاری یک «فلسفه مسیحی» پس از عصر رنسانس به پایان خط رسید. برخی از علل این امر از این قرار است: ۱) شک در درستی «الهیات عقلی» و نتیجه آن که عبارت بود از جدایی بین عقل و ایمان؛ ۲) توجه و اهتمام فلسفهٔ پوزیتیویستی به محدود کردن بحث در حوادث مشهود. علاوه بر این، فلسفه اصحاب مدرسه نتوانست قدرتهای خلاق خود را در جهان صنعتی حفظ کند و سرانجام به مجموعه‌ای خشک و جامد از نوشته‌های فلسفی مبدل گردید.

در قرن حاضر، اندیشه‌های فیلسوف پروتستان دانمارکی، سورِن کیرکه‌گارد Kirkegaard (م. ۱۸۵۵) امواج فکری اگزیستانسیالیستی چندی را برانگیخته و امیدهای محکمی را برای فراهم شدن روشی فلسفی برای درک حقیقت و زندگی انسان از دیدگاه تازه‌ای در مسیحیت به دنبال آورده است.

۳. حیات روحانی و تصوف

الف) تصوف در سنت مسیحی

در مقام تعریف می‌توان گفت: تصوف شناخت مستقیم خداست که در زندگی این جهانی از راه تجربه دینی فردی برای انسان حاصل می‌شود. تصوف عبادتی است که بر دو اصل استوار می‌شود: نخست، اوقات اندکی که برای انسان احساس «تماس» الهی دست می‌دهد؛ و دوم، اتحاد پیوسته‌ای با خدا که گاهی آن را «ازدواج روحانی»

می‌نامند. همه پیروان مسلک تصوف تکامل در فضائل مختلف، مانند محبت، تواضع و خدمت را دلیل درستی تجربه تصوف می‌دانند.

بر اساس تصوف مسیحی، خدای سبحان به طور همزمان، متعالی و حاضر است. صوفیان مسیحی درست اندیش مفهوم ذوب شدن (وصل) در خدا را انکار می‌کنند و تصوف مسیحی به «دوگانگی» توجه دارد و وحدت روحانی با خدا را به معنای اتحاد در محبت و اراده می‌داند که در آن جدایی بین خالق و مخلوق امری ثابت و مسلم است.

رؤیا، خواب، خلسه و خلع بدن پدیده‌هایی هستند که در تجربه صوفیان مسیحی فراوان دیده می‌شوند، ولی چیزهایی اساسی نیستند. به عقیده برخی از اهل تصوف، این امور شگفتی‌آور معمولاً پس از رسیدن به درجات رفیعی از تجربه روحانی پایان می‌یابند.

مسیحیان در برابر تصوف مواضع متقابلی دارند: برخی از متفکران پروتستان، مانند راینْهولْد نیبور Niebuhr (م. ۱۹۷۱)، تصوف را انحراف از رسالت انجیلی می‌دانند و می‌گویند رسالت انجیلی برای تثبیت یک جامعه بشری در جهانی می‌کوشد که خداوند خود آن را خود هدایت می‌کند. از سوی دیگر، برخی از متفکران، مانند بردیایف، تجربه تصوف را جوهر مسیحیت را می‌شمارند.

با این حال می‌توان گفت که بیشتر مسیحیان بر این مسأله اتفاق نظر دارند که قسمتی از تصوف بخشی از زندگی هر مسیحی حقیقی است. کلیساهای کاتولیک و ارتودکس از صوفیان خود بسیار تجلیل می‌کنند و بسیاری از صوفیان بزرگ را در زمره قدیسان قرار داده، نوشته‌های آنان را مطالعه و مضامین آن را سرمشق خود قرار می‌دهند و شیوه زندگی ایشان را الگوی خود می‌پذیرند. پروتستانها نیز، با آنکه با تصوف برخوردی احتیاط آمیز دارند، در میان خود صوفیانی داشته‌اند.

تأثیر سنتهای تصوف در مسیحیت به اندازه‌ای است که به آسانی نمی‌توان صوفیان را فرقه‌ای منشعب از مسیحیت و راه آنان را جدا از مسیحیت اصلی دانست. مسیحیان مستندات کتاب مقدس برای زندگی صوفیانه را به اجمال در اناجیل، به‌ویژه در انجیل یوحنّا و مقاطعی از رساله‌های پولُس و کتاب مکاشفه یوحنّا، مشاهده می‌کنند.

غالباً مسیحیان از حیات روحانی به معنای راهها و روشهایی در زندگی مسیحی سخن می‌گویند که مشتمل بر عناصری از تصوف است. هر یک از سنتهای روحانی پیروی کامل از تعالیم انجیل را هدف خود قرار می‌دهد و بدین علت، آن سنت را شیوه انجیلی می‌نامند. «حیات روحانی» را می‌توان یک تقید درونی برای کسانی دانست که می‌خواهند در همه جوانب زندگی خود از عیسی پیروی کنند. از این رو، باید گفت: تنها یک شیوه حیات روحانی مسیحی وجود دارد که عبارت است از پذیرش کامل تعالیم کتاب مقدس.

حیات روحانی مسیحی برای پذیرش فرمانهای خدا یک بعد «عمودی» و یک بعد «افقی» را در نظر می‌گیرد که هیچ‌یک از آنها را نباید در زندگی تکامل یافته مسیحی مورد غفلت قرار داد. بعد عمودی عبارت است از عبادت، دعا و انجام سایر واجبات الهی، و بعد افقی عبارت است از مسؤولیتهای فرد مسیحی در مورد خود، دیگران و جامعه. انگیزه و هماهنگ کننده این مسؤولیتها محبت و خدمت است.

عیسی به ما آموخت که تورات و کتب انبیا در دو توصیه خلاصه شده است: نخست اینکه «خداوند، خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما»؛ دوم اینکه «همسایه خود را چون نفس خود محبت نما.» (متی ۲۲:۳۷-۳۹؛ مرقُس ۱۲:۳۰-۳۱؛ لوقا ۱۰:۲۷). این توصیه محور سایر توصیه‌های مسیحیت است، تا آنجا که پولُس رسول تحت تأثیر آن نوشت:

> اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علوم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم، به حدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. (رساله اول به قرنتیان ۱۳:۲-۳).

با آنکه تنها یک حیات روحانی مسیحی وجود دارد که کاتولیکها، ارتودکسها و پروتستانها برای آن تلاش می‌کنند، ولی تاریخ مسیحی انواع بسیار گوناگونی از طرایق و مکاتب تصوف را می‌شناسد که برخی از آنها بر جنبه‌های ویژه‌ای از پیام کتاب مقدس تأکید می‌ورزند، برخی هم بر شیوه‌های خاصی از سیر و سلوک طبق تعالیم انجیل، اصرار دارند. اکنون با آنکه نمی‌توانم تاریخ مفصل حیات روحانی مسیح را در این نوشته کوتاه بیاورم، در صفحات باقی‌مانده کتاب خواهم کوشید

خوانندگان را با مهمترین و معروفترین طرایق حیات روحانی آشنا کنم.

ب) آغاز نهضت رهبانی

از زمان حواریون تاکنون، برخی از مسیحیان به تقلید از مسیح تجرد و زهد را شیوه زندگی خود قرار داده‌اند. عیسی هرگز ازدواج نکرد و تعلیم داد که افرادی به خاطر «ملکوت خدا» مجرد به سر خواهند برد (متی ۱۹:۱۲). البته بیشتر رسولان، از جمله پطرس، ازدواج کرده بودند، ولی پولُس مجرد می‌زیست و وضع او نادر بود. تجرد در آغاز با عقیده به بازگشت قریب الوقوع عیسی و فرارسیدن روز پایانی ارتباط داشت. باگذشت زمان و روشن شدن اینکه بازگشت عیسی نزدیک نیست، برخی از مسیحیان، به نشانه حیات جدیدی که باید در مسیح ایجاد کرد و به نشانه روابط جدید در جامعه مسیحیت ـ روابطی که نه بر قرابت جسمانی، بلکه بر ایمان به خدا استوار بود ـ تجرد برگزیدند.

باید یاد آور شد که از همان روزگار حواریون، زندگی زناشویی از دیدگاه مسیحیان راه طبیعی پیروی از مسیح و ادای شهادت به تعالیم او بود. پیوسته در طول تاریخ مسیحیت، تجرد یک شیوه استثنایی برای افرادی محدود از مسیحیان تلقی شده که احساس می‌کنند به طور خاص از آنان دعوت شده تا حیات ایمانی خود را به آن شیوه ادامه دهند.

هنگامی که در قرون نخستین، طوفان آزارهای سخت بر مسیحیان وزیدن گرفت، مسیحیان، برای پیروی از انجیل در میان آن خطرهای بزرگ که همه را فراگرفته بود، گروه کوچکی با روابط تنگاتنگ پدید آوردند. هنگامی که در زمان قسطنطین مسیحیت دین فرمانروایان شد و بیشتر شهروندان مسیحیت راپذیرفتند، سطح دینداری مردم به طور طبیعی به پستی گرایید و بسیاری از مسیحیان به گونه‌ای زیست می‌کردند که با تعالیم مسیح و شیوه زندگی او شباهتی نداشت. این دگرگونی وضع اجتماعی حرکت به سوی رهبانیت در صحرا را در پی داشت. البته روشن است که یهودیان پیش از مسیحیان به این کار اقدام کرده بودند و گروههایی به نام «اسِنی» قبل از میلاد مسیح، دیرهایی را نزدیک «قُمران» در کرانه بحرالمیت تأسیس کرده بودند. این گروهها عقیده داشتند که جامعه دنیوی به گونه‌ای با «شر» آلوده شده که دست یافتن به

نجات در آن ممکن نیست و در تلاش برای دور نگه‌داشتن اعضای خود از امتحان و فساد جامعه به شیوه خاص خود، یعنی زندگی در صحرا، پناه بردند.

در قرنهای سوم و چهارم، برخی از مسیحیان همان مسلک را پیمودند و شهرهایی، مانند اسکندریه و انطاکیه را رها کرده، عزلت در بیابان را برگزیدند تا در آنجا، زندگی در تنهایی، همراه با دعا و زهد را در پیش بگیرند. به محض آنکه شهرت یکی از راهبان مقدس مقیم در صحرا بالا می‌گرفت، مردم گروه گروه برای دریافت ارشاد و نصیحت و گذراندن اوقاتی در عبادت و در کنار او، به زیارت وی می‌رفتند. برخی از این زائران نزد وی می‌ماندند و با الگو قرار دادن او، شیوه زندگی وی را بر می‌گزیدند. بدین گونه، نخستین دسته‌های رهبانی که دارای زندگی مشترک بودند، در اطراف صومعه‌های ناسکان و گوشه‌گیران گرد آمدند.

این پدیده نخست در بیابان مصر مشاهده شد و به زودی مناطق صحرایی سوریه و جزیرة العرب را فرا گرفت. از پیشگامان تنسّک و گوشه گیری در مصر، آنتونی (م. ۳۵٦) و ماکاریوس (م. ۳۹۰) بودند که سخت‌ترین گونهٔ زهد را انتخاب کردند. پاکومیوس (م. ۳۴٦) یاران و شاگردانی گرد آورد و نه دیر بنا کرد که در هر یک از آنها صد راهب به عبادت مشغول بودند. وی نخستین کسی بود که برای سازماندهی زندگی رهبانی گروهی، آیین نامه‌ای را تنظیم کرد.

در مقابل آنچه گذشت، پدران کلیسایی اهل کپادوکیه یعنی باسیل، گریگوری نازیانزی و گریگوری نیصی، معنی و مفهوم دیگری برای رهبانیت مطرح کردند. آنان به فساد جامعه بشری معتقد نبودند و ترک آن را لازم نمی‌دیدند. سه اسقف یاد شده مشغله زیادی داشتند و فعالانه در بحث و جدلهای الهیات و مسائل سیاسی عصر خود شرکت می‌کردند. با این وصف، همه آنان هر چندی یکبار برای دعا و تفکر به صحرا می‌رفتند، همراه با این احساس که با آن عمل می‌توان اشتغالات را مهار کرد و به یاد آورد که هدف زندگی پیروی کامل از تعالیم انجیل است.

باسیل قانونی را برای راهبان وضع کرد که هنوز هم کلیساهای شرقی از آن پیروی می‌کنند. سپس دیرهای «باسیلی» در همه مناطق بیابانی سوریه، جزیرة العرب و مناطق کم جمعیت آناتولی و یونان تأسیس شد و راهبان به پند دادن و ارشاد شهروندانی که به زیارت ایشان می‌آمدند می‌پرداختند و از مسافرانی که در بیابان راه گم کرده یا برای

فرار از ظلم و ستم و مشکلات به آنجا آمده بودند، پذیرایی کرده، پناهگاه و امکانات استراحت و آرامش در اختیار آنان می‌گذاشتند.

اکنون به رهبانیت در غرب می‌پردازیم. گفته می‌شود نخستین کسی که درباره زندگی رهبانی چیزی نوشت یوحنّا کاسیانُس (م. ۴۳۵) بوده است. اما پدر حقیقی رهبانیت در غرب را بِندیکت (مبارک) (م. ۵۴۷) می‌شناسند. وی هنوز در سالهای جوانی بود که برای اشتغال به دعا و عبادت، در یک منطقه کوهستانی متروک نزدیک شهر رُم منزوی شد. ظرف چند سال، افراد دیگری نخست برای دعا و سپس برای همزیستی با وی، به آنجا رفتند. بِندیکت قانونی برای زندگی گروهی تنظیم کرد که بعداً به عنوان مهمترین سند در تاریخ رهبانیت غرب تلقی گردید.

شعار زندگی رهبانی بِندیکتَن عبارت است از: «دعا کن و کار کن.» برنامه‌ای نیز برای زندگی روزانه در دیرها مورد عمل قرار می‌گیرد؛ با محوریت قرائت مزامیر (زبور) که روزی هفت بار، از ساعت ۲ صبح آغاز می‌شود. اما کار در آغاز کشاورزی بود، ولی با واپس رفتن امپراطوری روم و فرا رسیدن دوران انحطاط و تاریکی، دیرهای بِندیکتَن مسؤولیت حفظ علوم، ادبیات و معارف فلسفی و الهی را بر عهده گرفتند. با این عمل، بسیاری از شهرهای بزرگ اروپا در کنار دیرهای بِندیکتَن تأسیس شدند و شمار بزرگی از مراکز علمی مهم کار خود را از مدارس رهبانی آغاز کردند.

نقش زندگی رهبانی در گسترش و پیشرفت مسیحیت در کلیسای ارتودکس نیز به همان اندازه بود. راهبان ارتودکس از قانونی که باسیل قدیس وضع نموده بود، پیروی می‌کردند و بر اساس آن، دعای روزانه گروهی همراه با خدمتهای مختلف در دیر انجام می‌گرفت. در اینجا لازم است به کوه آتوس نیز اشاره کنیم. این کوه، در واقع شبه جزیره‌ای در شمال یونان است و بیست دیر مستقل در اطراف آن قرار دارد. دیرهای کوه آتوس و دیر کاترینای قدیسه در کوه سینا نقش مهمی را در زندگی روحانی کلیسای ارتودکس بر عهده داشته‌اند.

علاوه بر این، راهبان نخستین فرستادگان مسیحی به سرزمین بالکان و روسیه بودند. آنان سنتهای رهبانیت شرقی و آیین‌نامه باسیل قدیس را با خود به آن مناطق بردند. راهبان و به‌ویژه اعضای کلیسای ارتودکس روسیه، در تاریخ مسیحیت آن

کشورها نقش بسیار مهمی داشته‌اند.

ج) هِزیکاسم

واژه هِزیکاسم از ریشه یونانی می‌آید و به معنای «آرامش» است. این کلمه به موج اساسی مراسم تصوف در مسیحیت ارتودکس اشاره می‌کند. این طریقت در قرنهای چهارم و پنجم میان راهبان آناتولی و یونان پدید آمد و کلیات آن از نوشته‌های پدران یونانی، مانند گریگوری نیصی، یوحنّای زرین‌دهان و ماکسیم معترف (م. ٦٦٢) گرفته شده است. مهمترین نظریه‌پردازان آن طریقت شمعون نوالهی (م. ١٠٢٢) و گریگوری پالماس (م. ١٣٥٩) هستند که آنچه را در طول قرنها میان راهبان کوه آتوس و کوه سینا معمول بود، مدوّن ساختند. سپس این موج در روسیه پدیدار شد و یک مظهر بنیادین از مظاهر روحانیت و رهبانیت روسی تلقی گردید.

سالکان این طریقت به نوعی ذکر به نام «دعای عیسی» می‌پردازند. این دعا پیوسته تکرار می‌شود و همزمان هر دو چشم از درون بر قلب متمرکز می‌گردند و دم حبس می‌شود. هدف از این عمل دعای قلبی است، نه دعای فکری؛ و در آن جان آدمی منتظر دریافت نور الهی می‌شود. نور یاد شده ذات خدا نیست، بلکه نیروی الهی یا فیضی است که از خدا صادر می‌شود و تنها کسانی به «دیدن» آن توفیق می‌یابند که قوای مادی آنان مانند حواس و ذهن ایشان «بسته شود» و قابلیت دریافت حیات روحانی را داشته باشند.

د) صوفیان قرون میانه غرب

صوفیان غرب، مانند هم‌مسلکان ایشان در شرق، تحت تأثیر نوشته‌های دیونوسیوس قرار گرفتند. از دیدگاه دیونوسیوس هدف از زندگی مسیحی اتحاد استوار بین خدا و مؤمن است. این اتحاد تدریجاً انسان را خدا می‌سازد. صوفی به دایره تاریک پا می‌گذارد و منتظر پرتو آسمانی می‌ماند. اینجاست که بار یافتن به درگاه الهی برای وی میسر می‌گردد و این تشرف را نمی‌توان از طریق تعقل و تفکر اثبات یا نفی کرد.

وارد کردن این بحث در تصوف مسیحی برای نخستین بار، در نوشته‌های هوگ دوسان ویکتور (م. ۱۱۴۲) و ریشار دوسان ویکتور (م. ۱۱۷۳) و جولیان

نورویچی (م. ۱۳۴۲) مشاهده شده است.

سپس «رهبانیت واعظان» تأسیس شد و اعضای آن به نام مؤسس آن طریقت، «دومِنیک» (م. ۱۲۲۱)، «دومِنیکَن» خوانده می‌شوند. این سلسله از راهبان به وعظ و تربیت اشتغال دارند و خویش را جزو «راهبان سائل» قرار می‌دهند؛ زیرا حق ندارند از هیچ مالی استفاده کنند، مگر آنچه به آنان به عنوان صدقه داده شود.

صوفیان دومِنیکَن آلمان دریافتهای صوفیان قدیم را متحول ساختند و از آن برنامه‌ای استخراج کردند که «مرید» را برای «فتوح» و استعداد قبول نور فیض الهی راهنمایی می‌کند و فرایند آن از این قرار است:

۱. تسلیم شدن کامل به مشیت الهی؛
۲. روی گرداندن از خویشتن؛
۳. ترک همه تصورات حسّی (حتی تصور خود مسیح).

هدف از این سلوک صوفیانه آن است که فرد به محکم‌ترین وجه با خدا متحد گردد، به گونه‌ای که هیچ‌یک از امور دنیا نتواند بین صوفی و خدا فاصله ایجاد کند. این شیوه سؤالهای چندی را برای بسیاری از مسیحیان مطرح ساخته است؛ زیرا این شیوه به فنای ذات و سرانجام به گرایش حلولی دعوت می‌کند.

سر سلسله این موج و استاد بزرگ آن معلّم اِکْهارت Eckhart (م. ۱۳۲۷) است. پاپ عصر او برخی از نوشته‌های وی را تحریم کرد، ولی شاگردانش جان تاولِر J. Tauler (م. ۱۳۶۱)، هنری سوزو H. Suso (م. ۱۳۶۶) و یان رویْسْبروک Jan Ruysbroeck (م. ۱۳۸۱ میلادی) به نشر آنها همت گماشتند. نوشته‌های او بر تصوف مسیحی کاملاً تأثیر گذاشت. هنگام اصلاح دین، مارتین لوتر نوشته‌های اِکْهارت را بسیار اعجاب انگیز خواند. برخی فلاسفه آلمانی پس از وی، مانند کانت و هگل نیز به تعالیم او گرایش داشتند. امروزه شمار بزرگی از مسیحیان در مقابل کسانی که اِکْهارت را به عدول از راه راست متهم می‌کنند، به دفاع از او برخاسته‌اند.

فرانسیس اسیزی

فرانسیس اسیزی (م. ۱۲۲۶) در طلیعه شخصیتهای محبوب مسیحیت قرار دارد و در تاریخ کلیسا دارای تأثیری بی‌مانند است. او در خاندان بازرگانان ثروتمندی در شهر

اسیزی به دنیا آمد، ولی به زودی ناخشنودی خود را از زندگی مرفّه دنیوی نشان داد؛ از این رو، تصمیم گرفت بقیه عمر را به تقلید از راه و رسم حضرت مسیح سپری کند. فرانسیس بیست ساله بود که گروهی از یاران جوان را گرد آورد و آنان با در نظر گرفتن دقیق پیام و بشارت عیسی در باب فقر شیوهٔ فقیرانه زیستن را برگزیدند. این گونه زندگی که شدیداً با فقر انجیلی همراه بود در عمل یک مبارزه با کلیسای عصر فرانسیس که ثروت و رفاه بسیاری داشت، تلقی گردید.

فرانسیس یک صوفی بزرگ بود و بسیار اتفاق می‌افتاد که وی هفته‌ها یا ماههایی را پیوسته در حال تأمل و دعا در غارها و بیشه‌ها بگذراند. خداوند به وی مکاشفات و تجربه‌های خارق عادتی عطا کرده بود و در اواخر عمر، «داغهایی» به نشانهٔ زخمهای عیسی در جسم او پدید آمد. البته سیر و سلوک الی اللّٰه نزد فرانسیس با شیوهٔ صوفیان قدیم که پیرو دیونوسیوس بودند، مخالفت داشت. فرانسیس تعلیم می‌داد که جهان آفرینش نشانهٔ مستقیمی است که احسان خدا به انسان را منعکس می‌کند. از این رو، او ماه و خورشید را خواهر و برادر خود می‌خواند و همه حیوانات، نباتات و پدیده‌های طبیعت را آفریده‌هایی یار و همدم انسان، آفریدهٔ دیگرِ خدای متعال می‌دانست.

فرانسیس در تاریخ مسیحیت «شبیه‌ترین انسان به عیسی» شمرده می‌شود. سیره او، دعاهایی که انشا کرد، بحثهای ساده و مستقیم او پیرامون ایمان و نظامهای رهبانی که از شیوه زندگی او الهام گرفته‌اند، از چیزهایی هستند که حیات روحانی فرانسیسکَن را در صدر مکاتب صوفی تاریخ مسیحیت قرار می‌دهند.

ه) صوفیان اسپانیایی

با فرا رسیدن قرن شانزدهم و انتشار نوشته‌های یوحنّای صلیب (م. ۱۵۹۱)، تِرِزای اَویلی (م. ۱۵۸۲) و ایگناتیوس دو لویولا (م. ۱۵۵۶) تصوف مسیحی در اسپانیا به مقام رفیع و قابل توجهی رسید. هر یک از این سه قدیس در زندگی خود به شدیدترین وجه و متعهدانه‌ترین شیوه برای ایجاد اصلاح در کلیسای کاتولیک تلاش می‌کرد و در عین حال آنان در زمینه‌های روحی نیز بر جستگی نشان دادند و نوشته‌های ایشان در باب تصوف، از مهمترین آثاری است که سنت مسیحی در این فن می‌شناسد.

یوحنّای صلیب

این قدیس در نوشته‌های خود می‌گوید: خدای متعال از اینکه به گونه‌ای ادراک یا حس یا تخیل شود، برتر است و معرفت او جز از طریق محبت خالص ممکن نیست. خدا نفس مؤمن را دوست دارد و او را به سوی خود هدایت و جذب می‌کند. خدا با فرو بردن نفس در «شب حواس»، آن را از لذتهاتی عبادت حسی پاک می‌کند، در این هنگام صوفی از هر چیز جز ایمان عاری می‌گردد.

خدا صوفی را چندی راحت می‌گذارد، سپس به تطهیر وی از طریق «شب روح» آغاز می‌کند، تا انسان به گونه‌ای دردآور، عظمت و قدرت خدا را در برابر کوچکی و حقارت آدمی درک نماید. مادامی که صوفی در قید حیات است، این دو فرایند تطهیر ادامه می‌یابد و از این طریق نفس او به اتحاد با خدا نائل می‌گردد. یوحنّای صلیب این اتحاد بین نفس و خدا را به اتحاد بین عروس و داماد تشبیه کرده و برای بیان آن غالباً از استعاره‌هایی «جرأت‌آمیز» و ملهَم از تجربه محبت بشری بهره برده است.

تِرزای آویلی

شاید قدّیسه تِرزا بزرگترین فرد در میان نویسندگان مسیحی است که درباره مراحل و انواع دعاهای صوفیان مسیحی بحث کرده‌اند. وی زندگی مؤمن را مانند قلعه‌ای ترسیم می‌کرد که «خانه‌های» متعددی دارد و مسیح در وسط آن قلعه قرار گرفته است. نفس آدمی برای رسیدن به عیسی باید از آن خانه‌ها عبور کند. تعداد آن خانه‌ها هفت و هر کدام نشانه مرحله‌ای از دعاست. ترزا در باب آن مراحل دعا به تفصیل سخن گفته و انواع و اقسام آن را آورده است.

سه مرحله از مراحل یاد شده به «دعای اکتسابی» مربوط می‌شود که مؤمن با طی آن مراحل برای تطهیر نفس خویش از وابستگی به دنیا و موانع درونی می‌کوشد. هنگامی که «مرید» به مرحله چهارم رسید، «دعای افاضه شده» را آغاز می‌کند و آن یک فیض الهی است که خدا به آن مبادرت می‌ورزد و نفس بدون هیچ اقدامی آن را می‌پذیرد. در این مرحله اراده با خدا متحد می‌شود، ولی حافظه و قدرت تخیل هنوز آزاد و رها هستند. در مرحله پنجم همه وظایف بر خدا تمرکز می‌یابند و «دعای اتحاد

بسیط» آغاز می‌گردد. مرحله ششم مرحله دعای «اتحاد در انجذاب» و غالباً همراه با مکاشفه است. سرانجام در مرحله هفتم همه پدیده‌ها از میان می‌روند و چیزی جز «ازدواج روحانی» باقی نمی‌ماند.

مسلمانانی که با ادبیات تصوف سر و کار دارند، در مورد وجود شباهت بین مراحل یاد شده و مقامات و احوال در تصوف اسلامی تردیدی نخواهند کرد و چیزهایی مشابه با مفاهیم فنا و بقا و نظائر آن را که نزد صوفیان مسلمان یافت می‌شود، در اندیشه تِرزا نیز خواهند یافت. در حقیقت نویسندگان صوفی مسیحی در اسپانیای قرن شانزدهم به شدت تحت تأثیر سنتهای تصوف اسلامی قرار گرفته بودند و نشانه آن را می‌توان به روشنی در نوشته‌های ایگناتیوس دو لویولا مشاهده کرد.

ایگناتیوس دو لویولا

این قدیس در خاندانی شریف زاده شد، با امور درباری و سپاهی‌گری سر و کار پیدا کرد و دوران جوانی را در گونه‌ای از زندگی گذراند که از خشونت و بی‌باکی خالی نبود. وی بر اثر یک ضربه کاری، به بستر افتاد و همین امر یک نعمت الهی بود که زندگی وی را تغییر داد. ایگناتیوس پس از چند سال دعا و پژوهش برای ادامه تحصیل به دانشگاه پاریس رفت و آنجا با شماری از دوستانش یک جامعه رهبانی با نام رسمی «انجمن عیسی» تأسیس کرد که معمولاً مردم آن را «رهبانیت ژِزوئیت» می‌خوانند و اعضای آن «ژِزوئیت» نامیده می‌شوند.

هدف این راهبانْ اصلاح کلیسا به شیوه مصلحان پروتستان بود، ولی ترجیح می‌دادند در عین حال کاتولیک و مطیع پاپ باقی بمانند. راهبان ژزوئیت، علاوه بر تعهدهای سه‌گانه سنتی راهبان، یعنی فقر، تجرد و اطاعت، تعهد چهارمی را نیز پیوسته مد نظر داشته‌اند و آن اینکه پاپ به هر جا که آنان را اعزام کرد بی‌چون وچرا بپذیرند.

تجربه ایگناتیوس در باب تصوف در زندگینامه خودنوشتِ او، همچنین در کتابچهٔ راهنمای تألیف وی به نام *ریاضتهای روحی*، آمده است. یک موضوع اساسی و محوری در حیات روحانی ایگناتیوس وجود دارد و آن «خلوت نشینی»

است. خلوت نشینی عبارت است از تخصیص دادن مدتی از زمان (سالی یکبار خلوت ۸روزه، یا در عمر دو بار خلوت ۳۰ روزه) برای انزوا، تأمل و دعای فراوان. در طول این مدت، فرد ریاضت‌کش از آداب معینی پیروی می‌کند که اساس و پایه آن تمرینهایی روحی است که آدمی را گام به گام به مشاهده محبت خدای متعال نائل می‌سازد.

از نوآوریهای ایگناتیوس در «ریاضتِ» خود، اهمیت دادن به قوهٔ خیال در دعاست. همچنین وی به منظور تشخیص دادن افکار و احساسهایی که از روح الهی صادر می‌شود و آنچه از وسوسه شیطان است، قواعدی آسان و عملی وضع کرد. ژزوئیتها در گسترش حرکت ریاضتهای روحی در تمام مناطق جهان کاتولیک سهم بزرگی دارند و اماکنی برای انجام دادن آن ریاضتها در مناطق کاتولیک نشین وجود دارد.

و) تصوف در سنت پروتستان

قبلاً گفتیم که مسیحیان پروتستان اصولاً از تصوف خشنود نیستند. آنان برای این موضوع شواهد روشنی در کتاب مقدس و تجربه کلیسای آغازین نمی‌یابند و تصور می‌کنند که تصوف می‌تواند گونه‌ای شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیتهای زندگی مسیحی دراجتماع باشد. بااین وصف، برخی‌از صوفیان درسنت پروتستان‌رشدکرده‌و گونه‌ای از حیات روحانی با پدیده‌های ویژه و متمایز پروتستانی نیز جلوه کرده است.

یکی از نخستین صوفیان پروتستان جاکوب بومه Jakob Boeme (م. ۱۶۲۴) از کلیسای لوتری است. وی مدعی شد که هرچه می‌نویسد و بیان می‌کند، از نوری الهی بر می‌خیزد که بر او افاضه می‌شود؛ یعنی معرفت صوفیانه‌ای که مستقیماً از تجربه الهی سرچشمه می‌گیرد. فهم نوشته‌های این شخص دشوار است و در آنها از فکر تئوسوفی (حکمت الهی)، کیمیا و تنجیم استفاده شده است و به عقیده برخی از دانشمندان، در آن نوشته‌ها گرایش به مکتب حلولی و ثنوی وجود دارد. همچنین نوشته‌های یاد شده بر ایده‌آلیستها و رمانتیکهای آلمانی، مانند هگل، شِلینگ Schelling و فون بادِر von Baader اثر گذاشته است.

آرامشیان (پیروان آرامش روحی) توسل به هر کوشش بشری را منع می‌کنند و می‌گویند بر مؤمن فرض است که در صبر و انتظار بماند و بگذارد که خدا خود عمل کند. برخی از پیروان این طریقت «انجمن دوستان» Society of Friends تشکیل دادند و به «فرِنْدز» یا «کویکِرْز» Quakers معروف شدند. این گروه فرائض معین و رهبر ندارد و افراد آن معتقدند که خداوند هر کس را که بخواهد، برای سخن گفتن با گروه تعیین می‌کند. همچنین آنان بر «نور باطنی» تأکید می‌کنند. نور باطنی اصولاً عبارت است از احساس حضور خدا و عمل مستقیم مسیح در جان آدمی.

حرکت پروتستانی دیگری وجود دارد که به داشتن ریشه‌های روحانی عمیقی ممتاز گشته است و «پارسائی» Pietism نامیده می‌شود. منشأ این طریقت یک حرکت اصلاحی بود که در قرن هفدهم درون کلیسای لوتری آلمان پدید آمد و علت آن این بود که اعضای کلیسای یاد شده احساس می‌کردند که کلیسای آنان در شرح عقائد و گسترش امور مربوط به ایمان، به اندازه‌ای برای عقل اهمیت قائل شده که اعمال دینی تقریباً از ایمان زنده و فعال تهی گردیده است. بر این اساس، افراد یاد شده جلسات پرهیزکارانه چندی برای دعا و قرائت کتاب مقدس بر پا کردند و برخورداری همه مسیحیان از امتیاز کشیشی را مورد تأکید قرار دادند.

حرکتی مشابه حرکت پارسایی، به نام «مِتُدیسم»، در انگلستان پدید آمد. این حرکت در قرن هیجدهم به رهبری جان وِزلی (م. ۱۷۸۸) ایجاد شد. این مصلح یک مسیحی مؤمن بود، ولی در سال ۱۷۳۸ احساس کرد که باید از گذشته خود دست بر دارد. وی بقیهٔ عمر خود را برای بر انگیختن «دیانت عملی» و برای آنکه «به کمک و فیض الهی، حیات خدا را در نفوس بشر منتشر کند و صیانت نماید و رشد دهد»، وقف کرد. چیزی نگذشت که این حرکت از کلیسای انگلستان فاصله گرفت و به عنوان کلیسای متدیست شناخته شد.

پِنْتیکالیسم در قرن نوزدهم در محیطهای نهضت‌گرای ایالات متحده آمریکا رشد کرد. اعضای این طریقت بر «تعمید در روح القدس» در مقابل تعمید با آب تأکید می‌کنند و به منظور اثبات نقش روح القدس در جهان، برای موهبتهای خارق عادتی که درباره جامعه آغازین مسیحیت نقل می‌شود یا در رساله‌های پولُس آمده، بسیار اهمیت قائلند: اموری از قبیل سخن گفتن به زبانهای گوناگون، پیشگویی، شفا

دادن بیماران و بیرون کردن دیوها. شعائر این گروه بسیار ساده و طبیعی و توأم با پرهیزکاری فراوان است.

جا دارد یاد آور شویم که در اوائل دهه ۱۹۶۰ مهمترین جلوه‌های پِنْتیکالیسم به داخل گروههایی در کلیساهای سنتی کاتولیک، ارتودکس و پروتستان راه یافت و به نام «حرکت موهبتی» شناخته شد.

پسگفتار

توماس اکویناس در آغاز دانشنامه معروف خود ***خلاصه الهیات*** می‌گوید: «ما نمی‌توانیم بدانیم که خدا چیست، بلکه تنها می‌توانیم بدانیم که او چه چیزی نیست.» متکلمان بزرگ اسلام نیز همین را گفته‌اند. علت این امر آن است که خدای سبحان در مرکز زندگی آدمی قرار گرفته، همه امور را وحی می‌کند، عملی می‌سازد و اداره آنها را بر عهده دارد، و به همین دلیل، وی سرّی است که در ادراک آدمیان نمی‌گنجد. ما مسلمانان و مسیحیان، با آنکه کتبهای مقدس خود را می‌خوانیم و در همه جوانب سنتهای دینی خویش تعمق می‌کنیم و می‌کوشیم زندگی خود را بر اساس آنچه از دین آموخته‌ایم تنظیم نماییم، با این وصف، باید توجه داشته باشیم که هنوز هم خدای متعال با قدرت و آزادی اراده‌ای که مختص ذات کبریایی اوست، می‌تواند ما را غافلگیر کند و به پیش براند.

در این کتاب کوشیده‌ام خلاصه‌ای از مطالب کتابهای مقدس مسیحیان، اصول و مبانی ایمان مسیحی، جامعه مسیحیت و تحول تاریخی آن، الهیات، فلسفه و حیات روحانی آن را تقدیم خوانندگان کنم. هدف من از این کار، پیوسته این بوده است که همه جوانب ایمان مسیحی خویش را در معرض فهم دانشجویان مسلمان خود قرار دهم. اینکه می‌گویم «در معرض فهم» به آن معنی نیست که توقع داشته باشم «در معرض قرار دادنِ» مرا بپذیرند؛ بلکه هدفم آن است که بنگرند چگونه مسیحیان مخلص و هشیار می‌توانند در دین خود برای مسألهٔ خدای متعال، پاسخ قانع کننده‌ای بیابند. اگر در این نوشتار توانسته باشم بخشی از سوء تفاهمها را از بین ببرم و دریافتی از مسیحیت را به گونه‌ای که مؤمنان بر آن توافق نموده و طبق آن عمل می‌کنند بیاورم، گامی هر چند کوتاه در راه شناخت متقابل و احترام متبادل بین پیروان اسلام و مسیحیت برداشته خواهم بود.

ملتهای جهان معاصر به چیزهای زیادی نیازمندند. آنها محتاج ایمان به حقیقتی هستند که فراتر از حوادث روزمره و دشواریها، ناکامیها و کامیابیهای زودگذر زندگی باشد. ملتها به نیرویی نیازمندند که برای ادامه مبارزه در آنان روح امید بدمد و در نتیجه، انسانهایی شوند که قوه خویش را به فعلیت رسانده، جامعه بشری را به عدالت، کرامت و حقیقتی برسانند که پیوسته در شوق آنها به سر برده‌اند. ملتها به منبع الهامی محتاجند که بتواند انسانها را به ماورای خودپرستی، خودبینی، درگیری و تفرقه طلبی رهبری کند. خداوند با حکمت بالغه، خود رسالتی را بر عهده مؤمنان گذاشته و از ایشان خواسته است افراد محیط خود را به راههای روشن کمال بشری رهنمون گردند. چنین تصور می‌کنم که مسلمانان و مسیحیان باید یکدیگر را در این رسالت شریک بدانند. پاپ ژان پل دوم در پیامی خطاب به شخصیتهای مسلمانی که در سال ۱۹۸۰ در نایروبی برای سلام رسمی به حضور او رفته بودند، گفت: از مسلمانان و مسیحیان انتظار می‌رود که «برای برقراری صلح، عدالت اجتماعی، ارزشهای اخلاقی و آزادیهای حقیقی با یکدیگر متعهد شوند.» مسأله حیاتی ادیان ما در عصر حاضر، ارتباط با یکدیگر و همکاری مشترک در امور مربوط به زندگی در «سیّارهٔ» ماست.

پیوست ۱

رهنمود برای مطالعه کتاب‌مقدس

کتاب مقدس دارای ۷۳ کتاب است و به این دلیل مطالعه تمام آن فرصت بسیار زیادی را می‌طلبد. از این رو، برای کسانی که می‌خواهند در باب محتویات کتاب مقدس و آنچه در فصل اول آمده است، تحقیق کنند، برخی از بخشهای عهد عتیق و عهد جدید را ارائه می‌دهم. در این کار، کوشیده‌ام متونی را برگزینم که تعالیم کتاب مقدس را به گونه‌ای روشن‌تر عرضه می‌کند. بدیهی است که این گزینش طبق سلیقه من انجام گرفته و افراد مسیحی دیگر نیز می‌توانند گزینشهای خاص خود را انجام دهند.

۱. عهد عتیق

الف) تورات

پیدایش ۱ـ۲: آفرینش

پیدایش ۳: لغزش آدم و حوّا

پیدایش ٦ـ۹: داستان نوح

پیدایش ۱۲ـ۱۳، ۱۵ـ۱۷، ۲۱ـ۲۲: داستان ابراهیم

پیدایش ۳۷ـ۴۸: داستان یوسف و برادرانش

خروج ۲: تولد و جوانی موسی

خروج ۳ـ۴: موسی در مدیان و بر انگیخته شدن او

خـروج ۵: موسی و فرعون
خـروج ۷ـ۱۰: مجازاتهای مصریان
خـروج ۱۲: نخستین فِصْح
خـروج ۱۳ـ۱۴: عبور بنی‌اسرائیل از دریای سرخ
خـروج ۱۹ـ۲۰: پیمان سینا و ده فرمان
اعـداد ۱۱ـ۱۴: قوم یهود در صحرا
تثنیـه ۱ـ۳: آخرین سفارشهای موسی
تثنیـه ٦ـ۷: شریعت موسی
تثنیـه ۳۱ـ۳۴: درگذشت موسی

ب) تاریخ قوم یهود

صحیفه یوشع ٦: اشغال شهر اریحا
سِفْر داوران ۱۳ـ۱٦: داستان شمشون
کتاب اول سموئیل ۱ـ۳: داستان سموئیل
کتاب اول سموئیل ۱۰ـ۱۲: شائول، اولین پادشاه
کتاب اول سموئیل ۱٦ـ۲۴: داستان جوانی داوود
کتاب دوم سموئیل ۵ـ۹، ۱۱ـ۱۲: داستان پادشاهی داوود
کتاب اول پادشاهان ۳ـ۱۰: داستان سلیمان و معبد
کتاب اول پادشاهان ۱۷ـ۱۹، ۲۱: داستان ایلیا (الیاس)
کتاب دوم پادشاهان ۲۴ـ۲۵: ویرانی اورشلیم و جلای بابل
عَزْرا ۱، ۴ـ٦: کورش قوم یهود را آزاد می‌کند.
نَحَمْیا ۸: عَزْرا تورات را بر مردم می‌خواند.

ج) کتب حکمت

ایّوب ۱ـ۲: شیطان ایّوب صبرپیشه را آزمایش می‌کند.
ایّوب ۳: ایّوب روز زاده شدن خویش را لعنت می‌نماید.

ایّوب ۲۹-۳۱: ایّوب به دفاع از خود می‌پردازد.

ایّوب ۳۸-۳۹، ۴۲:خدا دعای‌ایّوب‌را مستجاب‌می‌کند و اورا شفامی‌دهد.

مزامیر ۵، ۱۳۴: دعای صبح و شام

مزامیر ۶، ۲۲، ۳۸، ۴۱، ۵۵، ۸۶: دعاهای هنگام اضطراب

مـزامیر ۸، ۱۹، ۲۹، ۳۳، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰: سرودهایی در ستایش خداوند

مزامیر ۲۳: خدا، شبان نیکو

مزامیر ۳۲، ۵۱: دعاهای توبه

مزامیر ۶۲، ۶۳، ۹۰، ۱۳۱: دعاهای امید

مزامیر ۷۱: دعاهای مرد سالخورده

امثال ۶، ۱۰-۲۲: اندرزهای سلیمان

جامعه ۱-۱۲: مفهوم زندگی

غزل غزلها ۱-۸: غزلهای محبت انسانی

حکمت سلیمان ۳: سرنوشت نیکان و بدان

د) کتب انبیا

اِشَعْیا ۶: رسالت اِشَعْیای نبی

اِشَعْیا ۴۰: نبی تسلی بخش

اِشَعْیا ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳: بنده رنج کشیده

اِرْمیا ۳۱: خدا قوم خود را بازسازی می‌کند.

حِزْقیال ۱۶: داستان رمزی قوم خدا

دانیال ۲-۵: داستانهای دانیال و بُخْتُنَصَّر

دانیال ۷: رؤیاهای دانیال

هوشع ۱-۲: اسرائیل زوجه خیانت پیشه خدا

هوشع ۱۱: رحمت خدا برتر از ادراک انسان است.

عاموس ۲-۴: عاموس، پیامبر عدالت اجتماعی

یونس ۱-۳: داستان یونس
زکریّا ۸: وعده آمدن مسیح رهایی‌بخش

۲. عهد جدید

الف) اناجیل

متی ۱-۲: تولد عیسی
متی ۵-۷: موعظه روی کوه
متی ۸-۹: عیسی بیماران را شفا می‌دهد.
متی ۱۳: مثلهای ملکوت خدا
متی ۲۳: عیسی از بزرگان یهود انتقاد می‌کند.
متی ۲۵: آخرین داوری
مرقُس ۱۱-۱۲: عیسی در اورشلیم موعظه می‌کند.
مرقُس ۱۳: خطبه عیسی درباره پایان جهان
مرقُس ۱۴-۱۶: رنجهای عیسی، مرگ و رستاخیز او
لوقا ۱-۲: تولد یحیای تعمید دهنده و عیسی
لوقا ۳: یحیای تعمید دهنده موعظه می‌کند و مژده می‌دهد.
لوقا ۱۵: سه مثل درّ باب رحمت الهی
لوقا ۱۷-۱۹: برخی از تعالیم و فضائل عیسی
یوحنّا ۱: مقدمه: کلمه خدا جسم گردید.
یوحنّا ۶: عیسی، «نان زندگی»
یوحنّا ۱۰: عیسی، «شبان نیکو»
یوحنّا ۱۳-۱۷: داستان شام آخر
یوحنّا ۲۱: واپسین ظهور عیسی پس از رستاخیز او

ب) اعمال رسولان

اعمال ۲: مسیحیان نخستین و عید گلریزان (پنجاهه، پِنْطیکاسْت)

اعمال ۹ـ۲۲: هدایت یافتن پولُس
اعمال ۱۹: پولُس در اَفَسُس
اعمال ۲۷ـ۲۸: سفر پولُس به رُم

ج) رساله‌ها

رساله به رومیان ۱۲ـ۱۴: وظایف زندگی‌مسیحی
رساله اول به قرنتیان ۱۳: برتری محبت
رساله اول به قرنتیان ۱۵: رستاخیز مردگان
رساله به غلاطیان ۵: آزادی مسیحی و ثمرات روح
رساله به اَفَسُسیان ۵ـ۶: سفارشهای اخلاقی
رساله اول به تیموتاؤس ۲ـ۳: وظایف مسیحیان
رساله به عبرانیان ۵ـ۷: کهانت عیسی
رساله یعقوب ۱ـ۵: نقش عمل در دین
رساله اول یوحنّا ۳ـ۴: شریعت محبت

د) کتاب مکاشفه

مکاشفه ۲ـ۳: نامه‌هایی به کلیساهای آسیای صغیر
مکاشفه ۱۴: رؤیای بره
مکاشفه ۲۰ـ۲۲: رؤیای اورشلیم آسمانی

پیوست ۲

فرهنگ اصطلاحات

اپوکریفا: عنوان کتابهایی است که ضمن کتابهای مقدس «قانونی» پذیرفته نشده‌اند. (رک.: قانون کتابهای مقدس). اپوکریفای عهد عتیق نزد کلیسای کاتولیک و ارتودکس مقبول و قانونی، ولی نزد یهودیان و پروتستانها مردود است. اپوکریفای عهد جدید اناجیل، رساله‌ها و آثار دیگری است که هیچ‌یک از کلیساهای مسیحی آنها را نپذیرفته‌است.

ارتودکس: خانواده‌ای از کلیساهای مستقل که دارای اعتقادی یکسان و قائل به برتری منزلت پاتریک جهانی استانبول (قسطنطنیه) هستند. کلیسای ارتودکس علاوه بر چهار پاتریک نشین قدیمی (قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم)، چهار پاتریک نشین جدید (روسیه، صربستان، رومانی، بلغارستان و گرجستان) را نیز در بر می‌گیرد؛ همچنین کلیساهای قبرس، یونان، جمهوری چک، جمهوری اسلواکی، لهستان و آلبانی ارتودکس هستند. ارتودکس به معنای «بنیادگرا» یا «راست‌کیش» است.

ارمنی (کلیسای‌ارمنی گریگوری): ارمنستان نخستین سرزمینی است که مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود پذیرفت و آن هنگامی بود که پادشاه این سرزمین، به نام تیرداد دوم در سال ۳۰۱، به دعوت «گریگوری نوربخش»، مسیحی شد. کلیسای ارمنی تصمیمات شورای کالْسِدون (خلقیدونیه) را نپذیرفت و بدین سبب با کلیساهای کاتولیک و ارتودکس متحد نیست. رهبر معنوی آن کلیسا کاتولیکوسِ (جاثلیقِ) اِچْمیازین است.

اسقف: این واژه از ریشه یونانی می‌آید و به معنای «ناظر» و «مراقب» است. اسقف رهبر معنوی جامعه محلی مسیحیت به شمار می‌رود و آن جامعه را قلمرو اسقف (اسقف‌نشین) می‌نامند.

اقنوم: مسیحیان معتقدند که در خدای یکتا سه اقنوم ذاتی و ازلی وجود دارد. اقنوم حالتی از وجود و عمل است. این واژه از ریشه یونانی می‌آید و کلمه «صفت» درعربی معادل آن است. در زبان لاتینی persona به معنای «شخص» را برابر آن قرار داده‌اند.

الهام (الهام و کتاب مقدس): خدا انسانهایی را به منظور تألیف کتابهای مقدس برمی‌انگیزد و برای بیان کردن آنچه وی می‌خواهد به بشر تعلیم دهد، آنان را هدایت می‌کند.

الهیات پدران (پدرشناسی): در این فن، نوشته‌های «پدران» کلیسا که متفکران و رهبران کلیسا در پنج قرن نخستین بوده‌اند، بررسی می‌شود.

انجیلی: هر یک از چهار نویسنده اناجیلِ متّی، مرقُس، لوقا و یوحنّا.

انجیلیها: البته می‌توان همه مسیحیان را به سبب ایمان آنان به انجیل با این عنوان خواند؛ ولی امروزه، «انجیلی» به مسیحیانی اطلاق می‌شود که می‌گویند زیربنای ایمان کتاب مقدس است، نه چیز دیگر.

ایقونه: رک.: شمایل

پاپ: لقبی است به معنای «پدر» که در کلیسای کاتولیک به اسقف رُم و در کلیسای قبطی به پاتریک اسکندریه عطا می‌شود. (رک.: کاتولیک).

پاتریک: لقبی است که بر رهبران پنج مرکز قدیمی مسیحیت، یعنی رُم، اسکندریه، انطاکیه، اورشلیم و قسطنطنیه اطلاق می‌گردد و بدین معناست که این رهبران بر کلیساهای همجوار سلطه دارند.

پراکندگی یهود: منتشر شدن جوامع یهودی در خارج فلسطین.

پروتستان: پیروان کلیساهایی که بر اثر نهضت اصلاح طلبی به رهبری مارتین لوتر در قرن شانزدهم پدید آمده است. کلیساهای پروتستان در عقیده و عمل انواع مختلفی دارند و وجه اشتراک آنها اهمیت دادن به تعالیم کتاب مقدس است.

پِنْطیکاسْت: رک.: گلریزان

پیمان: رک.: عهد

تجسم (تجسد): جسم شدن کلمه ازلی خدا در عیسای انسان.

تفسیر: تلاش برای فهمیدن کتاب مقدس از طریق تحلیل لفظی.

جدایی: انشعاب در جامعه مسیحیت، مشروط به عدم اختلاف در عقیده.

خروج: خارج شدن قوم یهود به فرمان خدا از مصر.

دیاتِسِّرون: مجموعه‌ای از قطعات انجیلها که در یک تحریر تنظیم شده است. معروف‌ترین «دیاتِسِّرون» را «طاطیان» نوشته است.

رساله: نامه‌ای که از یکی رسولان نخستین یا شاگردان عیسی برای فرد یا گروهی از مسیحیان نوشته و ارسال کرده است. کلیساهای مسیحی تعداد ۲۱ نامه را ضمن کتابهای مقدس قبول دارند.

رسولی (کلیسا): کلیسای روزگار رسولان نخستین و شاگردان عیسی که کتاب عهد جدید محصول آن است. این کلیسا از مرگ عیسی (حدود سال ۳۰) تا حدود سال ۱۰۰ ادامه یافت.

رهبانیت: وارد کردن پیام مسیح در محدود حیات معنوی فرد مسیحی، به منظور اینکه فکر و قلب به وحدت کامل با خدا دست یابد. نظامهای رهبانی متعددی که تاریخ مسیحیت می‌شناسد، راههایی فراگیر و متحول بوده که حیات مسیحیان را رهبری کرده و آنان را برای شاگردی مسیح به گونه‌ای بهتر آماده نموده است.

سایمونی: گناه خرید و فروش مناصب و امور روحانی.

سر: اسرار نشانه‌هایی محسوس و شعائری مرئی هستند برای تحقق بخشیدن اعمالی نامرئی که مسیح پس از برخاستن از مردگان در جامعه متحدان با کلیسا انجام می‌دهد.

شمایل: تصویر مسیح یا شخصیتهای کتاب مقدس یا قدیسان مسیحی. شمایلها و تمثالها موضوع عبادت نیستند؛ از این رو، تعظیم در برابر هر یک از آن شمایل تعظیم صاحب آن است.

شورا: گردهمایی رسمی اسقفان و نمایندگان کلیسا که برای بررسی مسائل مربوط به ایمان و سلوک تشکیل می‌شود. شوراهای مسکونی (جهانی) به گردهماییهایی اطلاق می‌شود که در برگیرنده اسقفهایی از سراسر جهان باشد. شوراهای «محلی» به

یک شهر یا منطقه اختصاص دارد و غالباً آن را «سینود» می‌نامند. همه مسیحیان هفت شورای جهانی قرون نخستین مسیحیت را قبول دارند، ولی کاتولیکها چهارده شورای دیگر را نیز بر آنها می‌افزایند که مجموع آنها بیست و یک شورا می‌شود.

عَشای ربانی: عمل اصلی عبادت مسیحی. مسیحیان با عَشای ربانی مراسم شام آخر عیسی را گرامی می‌دارند، بلکه می‌توان گفت که آن را بازآفرینی می‌کنند.

عقیده: عنصری از عناصر ایمان که خدا آن را وحی کرده و کلیسا حدود آن را معین نموده است.

عهد: پیمان آزاد میان دو طرف که بر اساس آن هر یک از طرفین نسبت به انجام دادن اموری به نفع طرف دیگر متعهد می‌شود. عهد کوه سینا رابطه ویژه‌ای بین خدا و یهودیان پدید آورد؛ ولی مسیحیان معتقدند که عیسی پیمان تازه‌ای بین خدا و تمامی بشریت منعقد ساخت.

فدا: عمل خدای متعال برای نجات بشر از طریق مرگ و رستاخیز عیسی.

قانون کتابهای مقدس: فهرست رسمی نوشته‌هایی که مسیحیان آنها را بخشی از کتاب مقدس می‌شمارند. هر بخشی که از نظر کلیساهای مسیحی قسمتی اصیل و صحیح از کتاب مقدس باشد، صفت «قانونی» پیدا می‌کند.

قبطی (کلیسا): کلیسای مصر و حبشه (اتیوپی) که رهبری آن را پاتریک اسکندریه بر عهده دارد. به روایت سنت متواتر، بنیانگذار این کلیسا مرقُس انجیل‌نگار است. از آنجا که کلیسای قبطی تصمیمات شورای کالْسِدون (خلقیدونیه) را نپذیرفته است، کلیسای یاد شده با کلیساهای کاتولیک و ارتودکس متحد نیست. کلیسای اتیوپی در سال ۱۹۵۹ مستقل شد.

کاتولیک (کلیسا): گروهی از میسحیان که معتقدند اداره کلیسا باید بر عهده مجموع اسقفان به رهبری پاپ، اسقف رُم باشد.

کفاره‌شدن گناهان: آشتی کردن انسان با خدا از طریق مرگ عیسی بر صلیب. به عقیده مسیحیان، عیسی با مرگ خود تمامی موانعی را که گناه ایجاد کرده بود، از میان بر داشت و پیمان تازه‌ای را بین خدای متعال و انسان منعقد کرد.

کلیسا: جامعه مسیحیان که برای شهادت دادن به آنچه خدای متعال از طریق عیسای انسان محقق ساخته است، در طول تاریخ در سراسر جهان منتشر شده‌اند.

معنای دوم واژه «کلیسا» عبارت است از ساختمانی که مسیحیان برای برگزاری مراسم عبادت در آن گرد می‌آیند. معنای سوم این کلمه تشکیلاتی است که زندگی و فعالیتهای جامعه مسیحی را تنظیم می‌کند.

گلریزان (پنجاهه، پِنْطیکاسْت): عید درو کردن محصول نزد یهودیان که پنجاه روز پس از عید فِصْح آن را جشن می‌گرفتند. این کلمه نزد مسیحیان به تجربه حواریون در آن عید یهودی دلالت می‌نماید که طی آن روح القدس در حواریون حلول کرد.

مسیح: نجات دهنده‌ای که یهودیان منتظر آمدن او هستند. مسیحیان می‌گویند که مسیح آمده است و او کسی جز عیسی بن مریم نیست.

مکاشفه (ادبیات): گونه‌ای از ادبیات که بین سالهای ۲۰۰ قبل از میلاد و ۱۰۰ بعد از میلاد نزد یهودیان و مسیحیان معروف بود و هدف از آن جلوه‌گر ساختن پایان دوره کنونی جهان و آغاز دوره بعدی است. کتابهای مکاشفه با توسل به تمثیل و رمزهای پیچیده، توجه خواننده را به سرنوشت این جهان و فرا رسیدن «روز خداوند» جلب می‌کند. بهترین نمونه این ادبیات در عهد عتیق، کتاب دانیال و در عهد جدید، کتاب مکاشفه یوحنّاست. نوشته‌های دیگری از این دست در کتاب مقدس و در کتابهای غیر مقدس (یا غیر قانونی) یافت می‌شود.

واتیکان: محل اقامت پاپ، اسقف رُم و مرکز مدیریت او که در شهر رُم قرار دارد. نام دیگر آن «کرسی رسولی روم» است.

یعقوبی (کلیسا): سابقه کلیسا در سوریه به صدر مسیحیت بر می‌گردد و در انطاکیه یکی از شهرهای این کشور، پیروان عیسی برای نخستین بار به عنوان «مسیحی» خوانده شدند (اعمال رسولان ۱۱:۲۶). پیروان کلیسای سُریانی در گذشته، به اعتبار یکی از بزرگان ایشان به نام یعقوب بَرادِعی، «یعقوبی» خوانده شدند، ولی آنان این عنوان را قبول ندارند. ایشان کلیسای خویش را رسماً «کلیسای ارتودکس سریانی» می‌خوانند و رهبری روحانی آن کلیسا را پاتریک انطاکیه بر عهده دارد. کلیسای یعقوبی شورای کالْسِدون (خلقیدونیه) را نپذیرفته است و بدین سبب، با کلیساهای کاتولیک و ارتودکس متحد نیست.

پایان

فهرست اعلام

فهرست اماکن

دین شناسی - ۲

کتاب حاضر خلاصه ای از اعتقادات مسیحیان را به زبان ساده بیان می کند. نویسنده کتاب یک کشیش مسیحی معاصر و از راهبان فرهیختهٔ ژِزوئیت است که زبان عربی وفرهنگ اسلامی را آموخته ، سالها میان مسلمانان زیسته و این نوشته را برای خوانندگان مسلمان پدید آورده است.

هدف از تقدیم این ترجمه فارسی به هم میهنان عزیز بالا بردن سطح آگاهی جامعه اسلامی در باب مسیحیت است. افسوس که اطلاع ما از این ((همسایه دیوار به دیوار)) اسلام بسیار ناچیز است و هنوز هم ((از ظن خود یار مسیحیان می شویم)) و مثلاً گمان می کنیم که آنان نیز معتقدند حضرت عیسی مسیح علیه السلام کتابی داشته است!



قم ـ مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

ISBN: 964 - 5800 - 68 - 2 شابك: ۲-۶۸-۵۸۰۰-۹۶۴